

SECOND
TRAVELS AND ADVENTURES
OF THE SHAH OF PERSIA
IN EUROPE

بسم الله الرحمن الرحيم
وقایع مسافرت و سیاحت دوم فرنگستان علیحضرت
سلطان ابن سلطان شاه ایران ناصرالدین شاه
قاجار خلد الله ملکه از یوم نهضت از دار الخلافه طهران
الی وزیر ارجعت و رود موکب مسعود مستقر سرسلطنت
که بدست مبارک مزین فرموده سعی اهتمام اقل الانام
میرزا محمد شیرازی الملقب بملک الکتاب در
الحکومته بمنی بر یورپ سبع در آمد و چند تصویر که
شایسته این کتاب بود مزید نمود محرر کتب دهم شهر
۱۲۹۸



روزنامه سفر دوم فرنگستان که بهمنیت و مبارکی بخاست خداوند تعالی
بشرط سلامت مزاج مینویسم

۱۲۹۵
در پنجشنبه سلخ ربیع الاول نازده روز از عید نوروز گذشته صبح زود توپ اعلام سفر فرنگستان
که تندی بود مصمم شده بودیم انداخته شد از در باب بهایون بیرون آمدیم نایب السلطه
و مستوفی الممالک و سپهسالار عظم و جمیع نوکران در باب بهایون حاضر بودند سواراسب شده
از دروازه کمرک بیرون رفتیم هوا از کرد و غبار تیره و تار بود قشون و افواج بهم تا آن طرف
امام زاده حسن صف کشیده بودند معتمد المملکت که در طهران نایب مناب سپهسالار عظم است
با صاحب منصبان نظام و توپخانه و افواج و سواره و پیاده و پیاده و پیاده و پیاده و پیاده
منظمی بودند پس از سان قشون و کشتن از صفوف افواج و سواره و پیاده و پیاده و پیاده و پیاده
و شاه زادگان و وزرا و رجال دولت مرخص شده رفتند و ما ماندیم برای قریه حسین آباد حاج
سلیمان خان شب را اینجا ماندیم * جمعه غده ربیع الثانی بقریه کرج رفتیم (شنبه دوم)
منزل سنقر آباد بود یکشنبه سیوم از اینجا بکازران سنک رفتیم نایب السلطه و همراهمان او که

در رکاب بودند از اینجا مرخص شده مراجعت کردند اغضادالدوله بهم که بانیاب السلطه بود مرخص شده
رفت (دوشنبه چهارم قزوین رفتم اردو در هزار جریب که قریب شهر است زده بودند
سه شنبه پنجم در هزار جریب اترق شد باد شدید می میاید این روزنامه را امروز در هزار جریب
بنویسم) خبر تلگرافی امروز از طهران رسید که والده اغضادالدوله که از صبا یابی بانیاب السلطه
مرحوم بود فوت شده است حاجی ملاهادی مدرس بهم در طهران مرحوم شده (خلاصه انشاء الله
از سر خدیمرایانیکه بفرنگستان خواهند آمد و کسانی که بطهران مراجعت خواهند کرد خواهیم نوشت
چهارشنبه ششم بهم در هزار جریب اترق شد متصل باد میاید و هوا کرد و خاک و دمه و سردی
پنج ساعت بغروب مانده رفتم شهر از محله راه کوشک بدولخانه در اطاق رکنیه که دیوانخانه و دای
الحکومه اغضادالدوله است نشیمن علما و شاه زادگان و اعیان قزوین بحضور آمدند عصری محبت
بارد و شد صیادالملک حاکم کیلان که دیروز از کیلان آمده به حضور رسید پنجشنبه هفتم
بقریه سیاه دهن که آخر خاک قزوین است رفتم بچرخ سنگ راه است اما تمام راه جلگه و صحرای
بسیار خوب سبز و خرم و پر گل است د بات آباد از محال قازان و دشت ابی قزوین همراه
و کنار ه صحرا بود اغلب مال امین الرعایا و منوبان اوست سیاه دهن بمقصد خانوار است
جمعیت زیاد و باغات بسیار دارد ابوالقاسم خان نواده ناصرالملک در کنار کاه دیده
شد بچاپاری از راه آذربایجان بپاریس برای تحصیل میرود حالا اول شکوفه همه جا است طهران
هم روزیکه پیرون آمدیم شکوفه زرد الو و الوچه و بادام بار شده بود خلاصه دست راست
قریه سیاه دهن محال قازان است جمعه هشتم بقصبه ابر میریم متجاوز از هفت سنگ
را هست بکالسکه نشسته را ندیم طرف دست راست راه کم آبادی است اما سبزه و گل و بوته
دارد و تا یکفرسنگ منتهی بکوهستان میشود اما کوههای بی برف راه که شکیب طرف دست
راست و آن راه نزدیک تر است اما کالسکه نمیرود تلگراف و چاپارخانه و ادو رفت
عمومی از همین راه سیاه دهن است طرف دست چپ منیش کو در و محال خرد و قزوین است



د بات آباد حاصل خیز جمعیت دارد مثل بزجه و سناوند ضیا آباد فارسی چین خالصه و غیره بنا
 بغله کوه افتاده است پیدا بود اما تا کوه دو فرسنگ بشیر راه و کوههای برف دار است و
 آن کوه خاک خرقان است دست راست صحرائش آهوا دارد آخر خاک قره وین فارسی چین است
 اول خاک حمسه قره وین این د بات از رود اهر مشروب میشود همه د بات جمعیت زیاد باغات
 خوب و اشجار شکوفه دارد داشت دست راست مقابل قره کوهی منگی پیدا بود معروف
 به شتر کوه که شبیه است بکوهان شتر بعد از قریه قره و قحرو قتیج آباد و غیره است تا میرسد بشیر
 آباد خالصه بوال اجدان مخصوص که دینه معتبر است بعد باهر رسیدیم که قصبه بسیار معتبر
 مثل شهر است مساجد و حمامها و کاروان سرباهی متعدد دارد دور انیم فرسنگ هم بالاتر از قصبه
 اهر زده بودند راه دور و جای بدی بود جهد قلیخان و ساری اصلان و حسینقلیخان پیش شکار
 آهوا رفتند عصری با کمال خستگی آید به شکاری هم نکرده بودند آهوا پیدا کرده آتا بجنگه رم داد
 بودند و آهوا سوار بای نجاری زده بودند یک مکرده آهوی خسته بچاره آمده جلو کالسکه
 صنیع الدوله خوابید محقق پیاده شده با ساچمه زده بود عباس میرزا و مظفر الملک و علی بنی خان و
 بابر میرزا که در اهر می نشینند و میرزا ابوالفتح امام جمعه اهر در راه بحضور رسیدند *

شنبه منم در اهر اوراق شد با دزدی آدمی اینجا با باد بسیار است یکشنبه هم بصبا
 قلعه خالصه که بوال اصطبل تو سچانه است باید برویم بضیا الملک عالم کیلان نشان مثال التفات
 شد بکالسکه نشسته راندیم راه امروز صحرائی وسیع سطح پر سبزه است دست راست بفاصله
 یک فرسنگ و دو فرسنگ کوههای بزرگ برف دار است و پشت این کوهها خاک طارم است
 د بات میرشکار قیل چکر والوند و خراسانکو و غیره دست چپ رودخانه اهر است آب و دخت
 در این فصل بقدر بچاه سنک بلکه زیاد تر و کل لود بود اما تا بستان دوسه سنک بشیر نیاید
 قنات خوب معتبر دارند که این همه باغات را از قنات آب میدهند قدریکه راندیم بجرم دره
 رسیدیم که قدری از آن خالصه است اربابی هم دارد اما عجیب دره ایست باغات و اشجار زیاد

کیفر سنک طول باغات تازه درختها بنه شده کم کم برف هم توی دره بود بعضی از صاحب مهنه باغ
دوم خاصه که با فوج مائور و روانه طهران هستند در اینجا به حضور رسید از اینجا تا پای کوه یکد و فرنگ
مسافت زمینه این کوهها نرم است زراعت دیمی زیاد میکنند پشت این کوهها باز خاک حمه
و از محال خدا بنده پوست و برینه رود که متصل بخاک همان میشود در دامنه کوهی پیدا و دیمی مشرف
بر آن بود قلعه رومی تپه داشت مشهور به سباس که قدیم مال عباسقلیخان دودانکه بوده او مرده است
و حالا امام جمعه حمه و بعضی از سوارهای میرشکار دارند بعضی د بات دیگر هم بود خلاصه از حرم دره
گذشته بدیه هیدج رسیدیم دهمی است بسیار معتبر و باغات زیاد دارد قبل از رسیدن به هیدج
در نزدیک رودخانه بنهار افتادیم فوات بسیار معتبری که بقدر چهار سنک آب داشت برود
خانه جاری بود این فوات متعلق بحرم دره است از هیدج که قدری گذشته بود به کوه چلی که نصیر آباد
میکویند رسیدیم در دست چپ واقع مال حبیب الله خان و برادر میرشکار و بعضی دیگر است بعد
رسیدیم بصاین قلعه که منزل است باد شدیدی آمده و میاید که اوقات را برهم تلخ کرده است
پیکش چکاری نمیتواند بکند همه چادر با و تخیر با خوابیده است (دوشنبه یازدهم باید برویم
بسلطانیه صبح کالسه نشسته راندم صحرا بسیار خوب و صاف و بنز و پر علف و پر گل و بوته است
دست چپ و راست از اوایل راه الی نیم فرسنگ و یک فرسنگ منتهی کوههای برف دار میشود
قدریکه رفتیم از سمت کوههای دست راست آب صاف زیادی بقدر ده سنک میاید قدر
دیگر که راندم سیلاب پر زوری جاری بود باز قدریکه راه طی شد آب صاف تنگی میاید بعد از آن
باز سیلابی جاری بود معلوم شد منبع ابر رود از کوههای دست راست است دیه چکر میرشکار
در دامنه کوه پیدا بود یک فرسنگ از راه دور است بدست راست و برین اند ختم خانهای
متعدد توی دره و تپه پیدا بود که تقریباً بقدر دو بیست باب خانه بنظر آید اما درخت و بنه
بسیار کم دارد مثل این است که نباشد رسیدیم بعبد آباد و به سپهسالار عظم که مال محمدالدوله
مرحوم بوده و سپهسالار عظم خریده است باغی و کلاه فرنگی دارد اینجا بنهار خوردیم حالا اوایل



بنفشه اینجا است بنفشه خوش رنگی دارد از ابرو رود آورده اند بعد از نهار سوار شده قدریکه رانندیم بحسین
 آباد میرزا محمد حسین حاکم کاشان رسیدیم در صحرائی دست چپ هنوز برف بود کوههای دست چپ
 همه زراعت دیم است ما رسیدیم بدیه سلطانیه کنسبد شاه خدا بنده خراب ولی باز بر پا و آثار قدس
 نمایانست اما انشاء الله باید تعمیر شود رسیدیم بعمارت سلطانیه پیاده شده رفتم بالا پس سالار
 اعظم ملک آرا را به حضور آورده بود همه جا را گشته آیدیم پایین سوار شده رفتم بچادر که در چمن پای عمارت
 زده اند حاجی محمد حسن خان شیخ مت که مدتیست در خدمت عصری دیده شد امروز باز باد سلطانیه
 میآمد شب ایستاد هنوز در ختمهای اینجا بارک نکرده است امروز در بین راه یکت برآمد کی کو چلی بقدر
 ده و جب از زمین دیده شد بالای آن که میروند کنسبد شاه خدا بنده پیداست اینجا را کدوک الله
 اکبر میگویند آن طرف تپه هر چه آب جاری میشود داخل زبانه رود شده بزبان میرود و این طرف تپه
 هر چه آب جاریست بهمت رودخانه ابرو رود میریزد عجب است این تپه کو چک که منبع این آبها
 چندان ارتفاعی ندارد و از هر طرف نسبت بسیار ارضی تفاوتی چندان ندارد (شششنبه ۱۲۰)
 امروز باید بزبان برویم از سلطانیه الی زبانه چهار فرسنگ و نیم است اردو را نیم فرسنگ هم بالاتر از
 شهر در باغ حسین آباد ملکی پاشا خان سرتیب سپهر مظفرالدوله مرحوم زده بودند که نمفرسنگ تمام راه
 بود کالسکه نشسته رانندیم صحرائی سلطانیه خیلی با صفاست و شب رعد و برق شد باران هم
 گاه گاهی میآمد روز هم کاهی ابر بود کاهی آفتاب جلگه بسیار خوبست تماشا چمن است یازرا
 مرغهای قاز لاق خیلی خوب میخوانند قدریکه راه رفتم بدیهی رسیدیم که همش الملکی و مال مظفر الملک
 است کوههای دست راست برف دارد الی کفرسنگ و نیم مسافت کوههای دست چپ
 هم برف دارد اما دور تر است در چمنی نهار افتادیم رودخانه سمان ارخی که زبانه رود است
 جلوه بدین رودخانه چون از چمن میگذرد با تلاق سختی است که اسب از آن نمیکزد و عرض رودخانه
 هم کم است اینجا باز پیاده از پنج ذرع نیست اما زبانه و پایین تر که میرسد کم کم آبهای دیگر هم
 داخل و مخلوط بآن شده بزرگ و عریض میشود مرغابی و بعضی طیور دیگر زیاد داشت تا اینجا که بنها

شنبه روز



افتادیم دو فرسنگ راه آمده بودیم همه جازین مسطح از اینجا بعد دره و ماهور شد و کم کم کوه دست
راست نزدیک و از کوههای دست چپ دور میشدیم تا از پل سه چشمه که سر رودخانه ساخته اند
گذشتیم رودخانه بدست چپ افتاد چشمه های زیاد از چمن در آمده جز رودخانه میشد از سیلابها و
رودخانه های متعدد بهم گذشتیم که همه از طرف کوههای دست راست جاری و داخل این رودخانه
میشد بعد از گذشتن از پل بفاصله دو میدان اسپ تپه ها و ماهورهای بزرگ پیداشد و حایل گردید
ما بین کوههای بزرگ دست چپ و این تپه ها که معبر بود تا قریب شهر زرخان نزدیک شهر دره و ماهور
پست و هموار و کم کم مفقود و غشی صبح اگر دید و باز کوههای برف دار دست چپ پیداشد دست
راست بهم تپه داشت اما کوچکتر است و زودتر پست و مساوی با صحرایشود و کوههای دست
راست هر چه بشهر زرخان نزدیک میشود کم کم کوچکتر و کم برف تر میگردد خلاصه مسافت زیادی
که راندیم بدیه دیره رسیدیم که مسکن و محل نشین علی نقی خان سرتیب است خود او بهم با پسرش هما نجا
بخصوص راندند علی نقی خان بسیار مردورست بختی است ابتدای آبادی و باغات زرخانه رود از
دیره است دیره دیر بزرگ جمعیتی است خلاصه راندیم تا بشهر زرخان رسیدیم باغات زیاد
در دره ها و کنار رودخانه دارند درخت بلوط تازه شکوفه کرده تریزی هنوز هیچ سبز نشده بود
اهل شهر همه باستقبال بیرون آمده بودند جمعیت زیادی دارد از شهر گذشته بحسین آباد میروند
که منزل ما بود رسیدیم جای با صفا نیست چادر مارا کنار دریاچه طولانی زده بودند امروز
از دیره باینطرف الی حسین آباد لایق قطع باران بارید مردم تر شدند ابو القاسم نجا را که نوشته
بودیم بجا پاریس میرود هنوز اینجا است شب را الی صبح باران آمد همه زمین کل مردم تر و
سرمای شدیدی شد یکروز هم که چهارشنبه سیر بهم بود لابد اینجا اتراق شد و شب از باران
همه چادرها خوابیده و مردم صدمه خورده بودند روز چهارشنبه ۱۳ باید برویم نیک
هو اصف و آرام اما بسیار سرد بود سوار کالسکه شده راندیم از باغ حاجی زمان عبور شد شکوفه
زیادی داشت راه پست و بلند است رودخانه نزدیک شدیم کنار رودخانه د بات و باغات



خوب زیاده است اول و دودیه بود متصل بهم گوشکان مسکیتند خالصه دیوان و بیول سخنان جهاست
 بسیار و بات پر اشجار خوبست بعد دیه باریست آنهم خالصه و بیول کنالدوله است باغات و
 اشجار زیاد دارد و بعد ازین دیه دیه چیر ملک مظفر الملک است در باغات اینجا بنهار افتادیم بسیار
 سرد بود و بعد از بنهار کالسه کشته را ندیم طرفین راه همه دره و ماهور است تا میرسد بکو بهما
 بزرگ دیه کاوند پشت کوههای دست چپ است کوه دست چپ که تا اینجا است بطرف
 مغرب کشیده بود در محاذی دیه نیکجه یک قلعه کوه بزرگ بلند سخت پر بر فی تشکل شده مشهور
 بکوه دمرلو که بلاق شاهسونهاست و از اینجا رسته کوه از طرف مغرب منحرف شده و بجنبه
 میرود خلاصه از دره که شتیم که رودخانه سارمساق لوازان جاری بود و میرفت تا بنجانه رود
 داخل میشد خیلی آب داشت قدریکه رفتم راه از رودخانه کم کم الی دو فرسنگ دور و مایل
 بطرف دست راست شد بعد از رودخانه نیکجه که شتیم این رودخانه هم خیلی آب دارد و
 بنجانه رود میریزد و همه این آبها داخل قزل اوزن شده و بسفید رود در نیخته منصب بدیا
 خرمیشو و جمیع راه اینجا با دره و ماهور است خلاصه دوباره برودخانه نزدیک شده تا بارود
 رسیدیم راه امروز چهار فرسنگ بود چادر بارالب رودخانه رفته اند دیه نیک پی بزرگ
 یک کاروانسرای کهنه قدیم دارد که در زمان سلطنت شاه صفی اول حکم آن پادشاه بدست میرزا
 محمد تقی اصفهانی صدر اعظم در شهر سنه یک هزار و چهل و نه هجری نباشده است در این اطراف ایلا
 رشوند قسلاق دارند جمعه یا سرد هم باق مزار که از ملاک مظفر الملک است رفتم نغمی پن
 بسیر جم دور بود آق مزار را میان منزل قرار داده و سوره سات جمع کرده بودند بالا تر از آن دیهیست
 که سرده میگویند اینجا از اراضی اینجا است چارخانه دارد خلاصه همه جا از کنار رودخانه میرفتم
 طرفین راه دره و ماهور تا همه سبز و پر گل است بوته گل سریش امروز دیده شد انواع گلهای
 دیگر هم بود از زرد سفید لاله کوچک و بزرگ بعضی کوهها و زمینها خاک است مثل شوره زار اما هیچ
 سنگ در این صحرا نیست یا چمن و سبزه و گل است یا شوره زار که اسب فرو میرود و در راحت میرود



شنبه

سه فرسنگ بود الی عصر منزل رسیدیم **شنبه** شانزدهم بهرچم که دیه امیر خوار است باید برویم
 کالسکه نشسته دست راست راه را گرفته رفتیم دره و ماهور زیاد دارد اما زمین خاک نرم خوبست پس
 براحت راه میرود کل بونه و گیاه از بهر قسم خرگوش رو باه با قرقا بلدرچین لاک پشت زیاد
 دارد و یک بلدرچین مهد نقلیان زود خیلی سواره رفته نزدیک دیهی بهار افتادیم اطفال دیه را
 که در صحرا شک ناز میچیدند خواسته ام دیه را پرسیدیم گفتند پیره خوش است این دره و ماهور
 دست چپ و راست شبیه بهم و هر دو طرف قشلاق شاهسون دیرین است کوههای برف
 بزرگ از جلوهی اینست آذربایجان پیدا بود حسنعلیان جزال اجدان گفت پشت این کوهها اردیل
 است و اینطرفش گرم رود دست چپ کوههای برف دارد بزرگ از دور پیدا بود گفتند
 کوههای تحت سلیمان و فشار است که سیلاق ایلات دیرین است خلاصه بعد از نه روز خیلی رانده
 ما دیدیم سرعباده کالسکه نشسته نازد یک رودخانه رسیده قدری دیگر که را در رفتیم اردو پیدا
 شد اردو را بالای دیه سرچم زده اند بعد از ورود بمنزل باران شدیدی آمد و بعد هوا باز شد امروز
 دست چپ راه دیه قرا بونه و مشمپا بوده است اما من ندیدم **یکشنبه** هفدهم باید
 بحال آباد که خاک آذربایجان و شقایقست برویم صبح زود از خواب برخاسته سوار کالسکه شد
 رانیدیم عباس میرزا مرضی شده رفت بقدر نیمفرسنگی که رفتیم باز کنار رودخانه و طرفین راه همان تپه
 و کوههای نرم خاکی بود بعد از دست راست بچپیده بدیده افتادیم و رودخانه از نظر غایب شد
 و در دست چپ ماند قدریکه با کالسکه از که وکت سر بالا رفتیم آنطرف جلگه و صحرای هموار می دید
 آمدیم بهین که وکت کوچک سرحد خاک حمسه و آذربایجان است خاک آذربایجان صحرانیت
 صاف و سطح وسیع بنر و پر کل و علف بر خلاف راه دیروز که خاک حمسه بود اما در تابستان
 ازین صحرا با بواسطه گرمای زیاد و پشه و مکیس نمیتوان عبور کرد خلاصه بسیار با صفائی بود اما
 باز دره و ماهور و راه کالسکه پست و بلندی داشت از کالسکه پائین آمده سوار اسب شدیم
 جمال آباد وارد و پیدا بود منزل امروز سه فرسنگ است اکبر میرزا حاکم اینجا حضور آمد کار و انشائی



بزرگی از قدیم در جمال آباد است که در زمان شاه عباس ثانی اغور لو خان امیر دیوان حکم آن پادشاه در
 سنه یک هزار و شصت و چهار بنا کرده است چادر مارا توی باغی زده اند شکوفه بلو و سیب و بادام
 با بعضی میوه جات دیگر داشت اسفند بهوز اینجا با کل کرده است نزدیکی جمال آباد دیهی است
 اسمش کوشین آقا محمد علی آبدار باشی میکفت در بلان بسیار خوب دارد و آورده بود و بلان تازه خوب
 بزرگ و **دو شنبه** پیدیم باید برویم بمیانج صبح برخاسته سوار اسب شدیم از دیه جمال آباد
 عبور شد خانوار چندانی ندارد و چند خانه خوب قلیخان قره سوران و بعضی دیگر در اینجا ساخته اند
 از دیه با نظرف راه همه دره و ماهور بود تا یکفر سنگی که رانده برود خانه قزل اوزن که از طرف جنوب
 بسمت شمال مشرق جاریست رسیدیم میرزا جعفر سلما سی برادر میرزا احمدی که نوکر قدیم ماست با حاجی
 مطلب خان تفنگدار کنار رودخانه به حضور آمدند بعد از پل گذشتیم پل چشمه است که چشمه وسط خیلی بزرگ
 رودخانه هم آب زیادی داشت خلاصه صحرا همه سبز و گل است اما تابستان اینجا خیلی گرم و بد
 هوا میشود از طرف پل که دوک قافلان کوه است رفتیم بالا را بهش خیم بست کوشش زم و سبز و پر
 گل و شبیه بکدوک خزانست قدری از کدوک بالا رفته بهمار افتادیم خاک این کوه قرمز و نفش و
 رنگهای مختلف است بعد از بهار سوار شده رانیم دست راست روی کوه قلعه سخت قدیم گفته است
 معروف بقلعه دختر باد و برین ملاحظه شد حالا هم چندان خرابی ندارد و بعضی جایابی این راه را بوا^{سطه}
 کل سنگفرش کرده اند معلوم میشود در باران و برف این راه خیلی گل میشود کوشش خیلی خاک زمی دارد
 اسب فرو میرود بسمت قزل اوزن هیچ چشمه و آبی ندارد که برود خانه جاری شود مگر از سمت میانه
 آب بسیار کم کل آلودی برود خانه میر سخت خلاصه بسر کردند که رسیده دیدیم جمعی ایستاده اند معلوم
 شد ولیعهد و صاحب دیوان و صد رالدوله و علمه جات ولیعهد استندار بالایی کردند بلکه میانه
 و صحرای گرم و دوه کوه بزرگوش و رودخانه میانه با آب زیاد و فی الحقیقه تمام صفحه آذربایجان پیدا
 بود خوب منظری داشت رودخانه میانه هم باندک مسافتی در آخر قافلان کوه متصل بقزل اوزن شد
 بگیلان میرود در حقیقت قافلان کوه در وسط این رودخانه جزیره مانند واقع شده است سر چشمه

دو شنبه



میانه از کوههای شت رود و کرورد و ترکمان چپی و غیره است خلاصه سرزیری زیادی طی شد منصوص
 میرزا پسر اسکندر میرزای مرحوم پای کرده نه حضور رسید بجلکه که رسیدیم قدری کالسکه نشسته نزدیک
 پل میانه که سواره و جمعیتی ایستاده بودند دوباره سواراسب شده با و لیعهد و سپهسالار عظم و صاحب
 دیوان و دیگران صحبت کنان میرفتیم دسته غلامان شیکخانه با یوزباشیها که مرحض روانه آذربایجان
 بودند و سواره افشار و روحی و سواره ایانلو و افشار صابین قلعه و غیره که جمعیت زیادی میشدند
 قریب به پل همه صف کشیده بودند از پل گذشتیم آب این رودخانه قدری بیشتر از قزل اوزن بود
 پلشن مسیت و سه چشمه دارد و آنطرف پل سکنه میابنج ایستاده بودند اردو میدان اسب پائین
 تر از میانه در جای با صفائی زده بودند راه امروز چهار فرسنگست (سه شنبه یوز و هم باید
 رفت بصومعه علیا که دیر علی صاحب دیوان است اگر چه راه راست نزدیک از میانه الی ترکمان است
 اما چون بد بوده و کالسکه نمیرفته این راه را که در حقیقت بیراهه است برای کالسکه ساخته اند از پائین
 تا همین صومعه دو فرسنگ نزدیکتر است این راهی که ساخته اند الی صومعه خفیر سنک و نیم است خلاصه
 سه ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شده رانده تا رسیدیم بقصبه میابنج سواره و جمعیت زیادی
 بود تلکرافخانه را خارج از قصبه بالای تپه ساخته اند امام زاده معتبری توی قصبه مدفون است کعبه
 کاشی خوبی سر مقبره اش دارد گفتند بد و پشت به حضرت صادق امیر سه قصبه میانه دو هزار
 خانه دارد در حقیقت شهرست نواحی آن شلوک کاری زیاد میشود و در سال پنج و پنجه بسیاری
 در حوالی این رودخانه عمل میآید خلاصه رانده در بالای تپه بلندی قدری تماشای قصبه کرده رفتیم
 پائین کالسکه نشسته پس از طی قدری راه برو دخانه رسیدیم که آب بسیار تنگ و آلوده میشت
 و از طرف کوه بزکوش میآمد دوباره سواراسب شده رو بکوه بزکوش و شمال رانده تا به تپه رسیدیم
 که بالای آن امین سلطان آفتاب گردان زده بنا را حاضر کرده بود و طرفین راه همه جاده و
 تپه است ولی بسیار نرم و بی سنک تمام صحراها را زراعت است یا سبزه و کل خودرو اما اکثر زراعت
 میجا بادیم است و بیشتر جا بارانهم تازه میکا شدند اصل زمین پوک و نرم و رطوبت کوه بزکوش

شنبه یوز



برف زیاد دارد در شسته این کوه طولانیست پشت آن محال سراسر است خیلی از اینجا تعریف میکردند
و این کوه را همه جا تا سر قلعه از هر طرف اسپ میتوانند بالا بروند و در تعانش نصف کوه البرز یعنی نصف
قلعه هفت بر است که مرتفع ترین قله البرز است خلاصه بعد از چهار روز کالسکه شسته را ندیم راه همه
پست و بلند باد شدیدی میآمد اسباب حمت مردم شده بود یک ساعت بغروب مانده وارد
منزل شدیم ویه صومعه بسیار با صفاست رودخانه خوبی از میان دره سبز رودختی میکند و آب
درختانش زرد آلوست بید و سفید دارند و در مثل درخت جنگلی دیه دست جرد بالا از این
دیه واقعت امروز در راه بعضی دیات دیده شد که اسامی آنها ازین قرار است او نیک مال
نظام العلما ی تبریز خواجه دیه که چنان اشلق ملک مؤمن الملک متولی بابی ارض اقدس که بسیار دیه
خوبست باغات زیاد دارد و در دامنه کوه تومی دره افتاده است رودخانه خوبی هم از اینجا
میکند و دیگر دیه کوه و ریخته و غیره نزدیک منزل دست راست دیه نه دو لغ دیده شد
صاحب دیوان بجهت ورود ما آتش بازی کرد چهارشنبه عظیم انشاء الله تعالی باید به ترکان
چای رفت صبح کالسکه شسته را ندیم کفر سنگ راه بود و پیش مثل راه دیروز دره و ماهور و
همه جازراعت دیم و تهایی نرم است قدریکه راه طی کرده بدره رسیدیم که آب یا دکل آلود
از وسط آن میکشست در دیه و رانگش که در دامنه بز کوش و دیه بسیار معتبر و مال حاجی میرزا
صادق خان پسر شیرالدوله مرحوم است لب آب بنهار افتادیم بعد از چهار روز سوار شده پس از طی
قدری راه بدره دیگر رسیدیم عجب دره با صفای خوبی بود رودخانه آب زیادی که چندان
هم کل آلود نبود از آن میکشست طرفین رودخانه اشجار زیاد داشت این آب از دیه و رزقا
میآید که آنهم مال حاجی میرزا صادق خانست و این دره از املاک قریه ترکان و جزء اینجا
پس از قدری دیگر طی مسافت و راه پست و بلند خود ترکان که منزل است پیدا شد ویه خیلی
معتبر آباد پر اشجار است میر لطفعلی خان پسر سف الملک طالبش حاکم اجار و دبا سواره خود و برادر
کوچکتر و عمویش میرزا زین العابدین خان که یاور توپخانه است در اینجا بحضور رسیدند اسم برادر کوچک

چهارشنبه



هم مجید خان است این سپه باز دخترخضر قلی میرزای مرحوم سپه نایب السلطنه معفو هستند خلاصه قدری
 در منزل خوابیده بعد برخواستیم باد شدیدی میآمد که همه بختیار انداخت **پنجشنبه ۲۱** باید بصر
 چمن برویم چهار فرسنگ سبک راهست از دره که دیر ترکان چای در اینجا واقع بود رودخانه انیسایش
 میکند سوار هجور شد باد شدیدی بنا کرد بوزیدن ترکان چای بقدر دو سست رسید خانه جمعیت
 دارد قدری که از دره دور شدیم کجاسکه شسته نمیرسنگ راه طی شد بدیه غریب دوست رسیدیم دیر
 مقبرست رودخانه آب و باغات خوب دارد سلسله کوه بزرگوه بزرگوش خیلی طولانیست و هنوز معلوم
 نیست تا کجا امتداد دارد اما قله که مرتفع تر از همه جاست محاذی دره ترکانست و برف زیاد دارد
 از اینجا بعد کم کم پست و کم ارتفاع میشود خلاصه راه امروز هم مثل دیروز پست و بلند و دره و ماهور و تمام
 صحرا زراعت دیمی است دست چپ الی دو فرسنگ فاصله منتهی بکوه میشود اما کوههای کم ارتفاع
 خاکی که همه زراعت دیم است دست راست هم فاصله دو فرسنگ بکوه بزرگوش میرسد و همه دره و
 و ماهور و زراعت است بعضی دبات که طرفین راه دیده شد از این قرار است دست راست
 غریب دوست خالصه شیخ صفی سیلان خالصه دیوان همانند دست ایضا خالصه بالین شریف آباد
 تر آباد از و چپ قره جبه خالصه برق آباد خالصه قراچین خالصه خجاعت بغروب
 مانده و ارد منزل یعنی قریه قراچین شدیم دره وسیعی است که رودخانه عطینی از آن میگذرد و هنوز
 در دره و ماهورهای اینجا لکه لکه برف باقیست اینجا اول محال عباس است که جز حکومت این لوزاره
 یعنی سپهر محمد قلینان صندوق دار فرمان میرزای مرحوم است دیر قراچین زیر دست دره است
 پیدا بود بعد از ورود به منزل باد شدیدی وزید و شد باران و تگرگ بارید از رودخانه سیل
 برخاست شتری هم تلف کرد **جمعه سیست و دوم** باید برویم به تکه داش که جزو
 محال عباس است محال ثلثه ازین قرار است که از قراچین اول محال عباس است بعد محال او جان
 بعد مهرا ن رود که به تبریز وصل میشود خلاصه سوار شده از دره و رودخانه گذشتیم آب بادی
 داشت بولیهد و سپه سالار عظیم و صاحب دیوان صحبت کنان میرفتیم بواسطه سرد بود مثل قله



البرز برف هم لکه لکه خیلی در صحرا و توی جاده بود قدری رفته بکالسه نشستیم امین السلطه اجدان
 مخصوص عهد قلینان امین السلطان و بعضی دیگر عقب کالسه میآمدند ناگاه از عقب قال و مقال
 کالسه را نگاه داشتند دیدم امین السلطه از اسبش میخورد و بازوهایش را گرفته راه میبردند اما
 در دشت قوساکت شد اسبش از بغله جاده برده پایش لغزیده افتاده و خیلی بد زمین خورد و بعضی
 دیگر هم امروز که اسب از بغله میرانده زمین خورد و بد روی خاک مثل خاک خشک و نرم بنظر
 میآید تا اسب پایش را میکند از زیرش گل سرخ چسبده لغزیده است فوراً لغزیده زمین میخورد
 از دره قراچین با بنظر و وضع صحرا برخلاف سابق شد یعنی دره و ماهور و زراعت دیدم بهمان
 طور باست که وصف شد اما زمین قدری سنگلاخ دارد و بعضی تهپای دست راست بزرگتر و
 شبیه بکوه است امروز از اوچ دره لرگه نشستیم سه دره است که از هر یک ابی هم میآید اینجا با اگر باران
 بیاید یک مال پرون میرود شکر خدا را که باران بسیارید چندین دفعه از کالسه باسب سوار شد
 باز از شده سرباز کالسه نشستیم بین راه که سواره میآمدیم با عضد الملک و بعضی دیگر صحبت میکردم
 عضد الملک قدری عقب ماند عهد قلینان گفت بعضی قلینان غلام بچه باشی اسبش از بغله لغزیده
 زمین خورد و فرش هنوز تمام نشده بود که گفتند عضد الملک اسبش از بغله لغزیده زمین خورد و پایش
 در گرفت اما بخیر گذشت بعد از دیدم قدری در راه باران گرفت و اردنزل شدیم چار فرسنگ
 بود و یکم دشت در بغله افتاده است ویه آباد و جمعیتی است رودخانه هم دارد و دو چادر باران
 تومی دره و چمن و کنار رودخانه زده اند منزل با دو باران شدید میآمد هوا بسیار سرد شد امروز
 از دو کاروانسرای قدیم گذشتیم که تومی دره ساخته اند اول کاروانسرای دواتکراست دیگری
 معروف بکیلک ربع فرسنگ بتکه داشت مانده کاروانسرایست در غصه در عهد دولت شاه
 عباس ثانی توسط خواجه محمد حسین کیلانی نباشده بالای درب کاروانسرای سنگی نصب است که چند
 شعر در تعریف بنای کاروانسرا و اسم بانی و آمدن اینجا محکوک و مسطور است شعر آخر که ماده بخت
 در اینجا ثبت میشود شنیدم از پی تاریخ باقی میگفت مکان این نیکان بود بهشت آباد و بانی



که امروز دیده شد از نقر است دست راست قمش قوشاق ز کلوچه و اش اتان کچین نیکجه گرم خوران
دست چپ جدای قنچاق قرنجه احمد آباد علی خلج امروز محمد حسن خان نوز می نایب لیشیک آقاسی باشی
هم پیش بکل فرورفته زمین خورد و بقدر صد نفر امروز زمین خورده اند رشته کوه دست چپ امروز
یکفرسنگ مسافت بجاده داشت اما همه مثل تپه و دیم زار است اینطرف کوه محال عباس است اینطرف
هشتر و ^{شنبه} ۲ باید برویم بجای آقا چهار فرسنگ راه و در آخر چمن اوجان واقعست ملکش
مشترک است باین ابراهیم میرزای افغان و ورثه صدیق الملک مرحوم دیر معبرست خلاصه صبح که برخاستم
بواسطه باد و باران دیر در عصر که هوا را بشده سرد کرده دیدم چادر با همه پنج بسته بود سوار اسب شده
با ولیعهد و سپهسالار عظیم و صاحب دیوان و سایرین صحبت کنان خیلی راه رفته تا کالسکه رسیدیم کالسکه
نشسته را ندیم راه امروز خشک و شکلاخ است از باریدن باران کل نشو و طرفین راه باز دره و تپه
و پست و بلند است اما دست راست نمیشین سنک تر و سحر است دست چپ نمیشین برغم تر
و باز همه جازراعت دیم است هرچه راه طی میشد بکوه سهند نزدیکی میشدیم تا محاذی منزل که حاجی آقا
باشد زیاده از یکفرسنگ تا دامنه کوه مسافت نیست کوه سهند قلعه هایش در این فصل مثل زمستان
پوشیده از برف است سه چهار قلعه خیلی بلند دارد اما کلیته ارتفاعش بقدر نصف کوه البرز طهران
نمیشود طرف دست راست در بلندی بنهار افتادیم با شمعان سپر کاظمخان فراسباشی مرحوم و امیر
اصلاحخان فراس خلوت بحضور رسیدند بعد از بنهار کالسکه نشسته رانده تا رسیدیم برود خانه که از
طرف دست چپ از کوههای سهند و غیره بطرف دست راست جازراعت بقدر ده سنک
آب کل الود داشت مسافت زیادی باز طی کرده بیک دره وسیعی رسیدیم که چمن بدی داشت و در
خانه بازار نیمت چپ دست راست میرفت و مسافت زیادی از راه چمن را کل و با تلاق بدی
کرده بود از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدم دست چپ دیر بند گاهل بود که بالا دست همین
چمن است ملک و بنول حکیم قبلی مرحوم و حالا مال سپرش میرزا علی شرف شکر نویس است از این دره
و چمن که عبور شد باول جلگه و چمن اوجان رسیدیم طرف دست راست از دور کوههای بلند برف



خوبی بنظر رسید گفتند کوه کلنبر و مشکین است که آنطرفش قراجه داغ و اینطرف محال غامر رود است و بد
 بستان است از اینجا الی دامنه آن کوهها و در ده فرسنگ میشد بسیار خوش منظر و با جلوه جلگه و کوهها و
 بیلا قاتی بود از همین دره بسراب وارد بیل بهم راه است که آمد و شد میشود خلاصه همه جار انده تارسیم
 سجاجی آقا که منزلت رودخانه هم اینجا از چپ راست میآید ابالی قریه کنایه که محل تولد است سر
 آمده بودند مخصوصاً استاد خلی مهربانی و التفات بانها کردند این قریه از محال بخوارقان و در دامنه
 کوه سهند واقعست وارد منزل شدیم عصری طبقات علمای تبریز که تا اینجا با استقبال آمده بودند
 بتوسط ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحب دیوان حضور رسیدند اسامی ایشان ازین قرار است
 دسته اول حاج میرزا جواد آقا مجتهد حاج میرزا محمد آقا حاج میرزا موسی حاج میرزا عبدالحسین امام جمعه
 حاج میرزا صادق میرزا یوسف و بخوارقانی آخوند ملا یحیی میرزا احمدی قاضی میرزا احمد پسر حاج میرزا
 جواد آقا مجتهد میرزا ابوالقاسم داماد مجتهد میرزا یوسف جهانشاهی میرزا حسین سجانی میرزا ابوالحسن
 دسته دوم پسر مرحوم میرزا باشم حاج میرزا جعفر دسته دوم حاج میرزا شفیع آقا حجه الاسلام حاج میرزا حسین
 قاضی میرزا رفیع نظام العلماء حاجی ملا علی حاج میرزا تقی برادر حجه الاسلام میرزا موسی صدر پسر حاج
 میرزا شفیع آقا حاج میرزا محمد علی ملا باشی میرزا محمد رضا نواده میرزا یوسف حاج میرزا ابراهیم برادر
 حاج میرزا محسن میرزا محمد علی پسر قاضی میرزا حبیب ولد ایضاً ملا محمد جوان میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام
 دسته سیم میرزا محمود شیخ الاسلام حاج میرزا یوسف آقا حاج میرزا محمد علی قراجه داعی میرزا غفار
 صدر العلماء میرزا محمد حسن میرزا عطاء الله شیخ الاسلام میرزا محمد رضا میرزا ابوالحسن برادر مرحوم میرزا
 الدوله میرزا علی اکبر برادر ایضاً میرزا محمد تقی صدر دیوانخانه میرزا یوسف نقیب الاشراف پسران شیخ
 الاسلام دو نفر میرزا حسن میرزا الطغی قاضی مراغه آقا میرزا حیدر شیخ الاسلام میرزا قادر قاضی ساوج بلاغ
 دهانی که امروز از طرفین راه دیده شد از اینقرار است دست راست تو سکان ملکی و توی آقا محمد حسن تاجر
 خونی قراون ملکی و توی حاج میرزا جواد مجتهد چرخه خونی ملکی و توی میرزا احمدی قاضی میرزا باشم مرحوم
 دره چی ملکی و توی اولاد مرحوم حاج میرزا صادق خان منشی بجه آباد از موقوفات خیریه سرخه ملکی میرزا عبدالحسین





THE PRINCE OF PERSIA



برادر ملک الکتاب دست چپ فراچای شروانه آتاجان فرابابا بنده کهل موسی قیه رودخانه حاجی آقا
 پل سه چشمه بسیار معبری از قدیم دارد اما حالاً مجرای آب از زیر پل غنیت رودخانه از یک دست پل میگذرد
 شنیده بودیم پل از طرف آب آماندیده بودیم امروز دیدیم یکشنبه ۲۴ انشاء الله تعالی
 باید رفت به باج صبح سوار شده با دو لیعهد و سپهسالار اعظم قدری صحبت کنان رفتم تا رسیدیم کالسکه سوار
 شده را ندیم قدریکه راه طی شد رودخانه که از سمت سهند میآید ملاحظه شد اینجا هم یک پل سه چشمه از قدیم
 روی رودخانه ساخته اند رودخانه آب جزئی داشت و باز در اینجا هم پل از طرف آب مانده بود مثل
 پل رودخانه حاجی آقا خلاصه که بهای طرفین راه زیاده از یک میدان رود و میدان فاصله سجاده مانده
 مرتفع هم نیستند همه دره و تپه و مابهور است رنگت که بهای دست راست خیلی مختلف است زرد
 قرمز سبز و آبی نقش و نگاری و سیاه هر قطعه بکرنگی است اما پتهای دست چپ همه سفید بدرنگ و بدو
 اختلاف است کوه سهند در طرف دست چپ از پشت پتهای سفید بفاصله یک فرسنگ و نیم پیدا
 سه قلعه برآمده دارد بگل سه پایه که پوشیده از برف و قله وسط قدری بزرگتر از دو تایی دیگر است
 مابین قله آخر و وسط یک برآمدگی شکل مخروطی دارد که سر آن خیلی باریک است مثل نوک تیر و پوشیده از
 برفست بطوریکه لکه سیاهی در آن دیده نمیشود در این دره که میرویم ملک و دیه و زمین کرکان است که مال
 حاجی آقای شینجیت حضور است خود دیر پشت تپه و مابهورهای دست چپ است دیده نمیشود و راحت
 اینجا با اکثر آبی و دیدیم بسیار گشت بجهت اینکه زمین اینجا با اغلب کفاح و سخت است و دیدیم خوب عمل نمیداد
 قدری اندک طرف جاده در صحرائی بنهار افتادیم بعد از نماز سوار شده همفرسنگی که را ندیم دریاچه موسوم
 بقوری کل که در جلگه واقع است بنظر آمد اطرافش را کوهها احاطه کرده اند و در دریاچه چمن است اما با اینکه
 زمین چمن تراست و در طوبت زیاد دارد اسب میان آن فرو میرود و محل خطر نیست قدری بوی طوبت
 و عفونت چمن بشام میرسد طرف دست چپ راه و دریاچه در دامنه تپه که در حقیقت زیر گردنه
 معروف به شبلی است دینی اقصی موسوم بویوسف آباد قریب سی چهل خانه است آب دریا
 خیلی است که تخمیناً بقدر نیم ساعت مسافت دور دریاچه میشود آتش بواج بود اما خوراک و خوش طعم

نیست غمقش هم زیاده از ده پانزده ذرع تقریباً نباید باشد و ضعا طولانیست و با عرض و طول دریاچه
 تار موج و ماوند تخمیناً مقابل است سه چهار نوع مرغابی از بزرگت و کوچکت روی آب دیده شده اند
 هر نوعی زیاد داشت سواراسب شده قدری دور دریاچه گردش کردیم چند تیر کلوله مرغابیهای
 روی دریاچه انداخته شد دوباره بکالسکه نشسته راندیم آخر چمن این جلگه و دریاچه اول کدوک
 و کرونه معروف شبلی است اینطرف کرونه را بکالسکه رفته آنطرف که سر اشیب بود باز سواراسب
 شدیم در انتهای کرونه که بهواری میرسید رودخانه بسیار کوچک کل آلودی از چپ راست میآید
 پلی سه چشمه از قدیم بر روی آن ساخته اند از پل عبور شد قدریکه باین تراندیم کاروانسرای سرپوشیده
 که از عهد شاه عباس حبت مکان ساخته اند دیده شد از اینجا باز بکالسکه نشسته راندیم از این طرف
 کدوک شبلی وضع و بهیت زمین و کوهها تغییر کرده درشته کوه دست راست سجاده نزدیک رود
 زنگ آنها مختلف تر بود و کوههای دست چپ یک میدانی که راه طی شده از جاده خیلی دور افتاده
 و بصورت دره و ماهورهای کوچک بنظر میآید و همه جا بهمین وضع تمتد است تا انتهی بدامنه سهند
 میشود و سلسله کوه سهند از اینجا بطور دیگر پیدا است که کشیده شده است از ما بین جنوب و مغرب سمت
 شمال مشرق و این کوه وضع و بهیت غنچی دارد که در بیچیک از سلسله کوههای بزرگ دیده نشده
 و آن این است که مشتمل است بر قللهای متعدد که میتوان گفت البته هزاران قلله دارد که جمیعاً به شکل مخروطی
 و قندی و پوشیده از برف است خلاصه قدریکه راندیم دست چپ دیه سعدآباد بنظر آمد اطراف این
 دیه جلگه و تماًنا چمن است رودخانه از میان چمن میگذرد و بهیت دست راست رفته داخل دره بای
 کوه میشود چون عبور این رودخانه از چمن و مرغزار و در زمستان و سایر ایام همیشه کل و باطلاق است و به
 مردمین صعب و سخت میکند حاجی شیخ تاجر قزوینی که مقیم تبریز است پلی بر روی این باطلاق
 ساخته است بسیار خوب و معتبر و طولانیست که اضا فاکمال تعریف و تمجید را دارد خود حاجی شیخ هم
 در ابتدای این پل بحضور رسید و کمال تحسین التفات نسبت باو که اتمام در ساختن این پل کرده بود
 شد از چیزهای عجیبی که امروز دیده شد این بود که در سزمین پل حاجی یوسفخان سرتیب فوج خاصه محمدشاه

مرحوم با استقبال آمده بود با کمال بنیه و قوت و صحت مزاج و حال آنکه نو د سال از عمرش میروید و هرگز چنین چیز
نصورتی نداشت که او باین قوه و بنیه باشد خلاصه را ندیم بعد از طی مسافتی در دست راست دیمی دیده شد
معروف به قزلبچه میدان و کاروانسرای هم در سر راه ساخته اند که ملاحظه شد این دیه و کاروانسرا مال
 حاج میرزا جواد آقای مجتهد است از آنجا گذشته را ندیم تا بقریه باسیج رسیدیم دیه معتبرست باغات خوب
و کاکین متعدد و قنوجان و کاروانسرا و جمعیت زیاد دارد و نزدیک منزل یک رودخانه آب صافی از
دست چپ بطرف دست راست جاری بود یک پل شسته هم از قدیم بر روی آن بسته اند دوم این
پل از کالسکه پائین آمده سواراسب شده دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم راه امرورش
فرسنگ بود روز و شب ۲۵ باید وارد تبریز شویم صبح برخاسته سوار کالسکه شده را ندیم هوا
صاف و آفتاب بود دیه کندر و طرف دست راست در دامنه کوه نزدیک باسیج است بعد از آن
دیه نعمت آباد و پس از آن دیه بارنج است که وصل باغ میشه میشود در حقیقت اول شهر تبریز از بارنج است
جمعیت و ازدحام غریبی است قبلین بود و جمیع طبقات از نوکرو اهل نظام و شاهزادگان و اهل علم و کسبه
و تجار و سادات و طلاب و متفرقه پیرون آمده و در معابر ایستاده بودند اهل خلعت پوشان که در دست
راست تومی دره واقع است در کالسکه نشسته بودم راه کالسکه امروز نیست و بلند و پر کرد و خاک
بود یک دفعه خلعت پوشان پیدا شدند جابست و وسیع سبزه و چمن و اشجار زیاد دارد عمارت کوچکی کلاه فرنگی
وضع ساخته اند و درشال بست یعنی جوضی دور عمارت ساخته اند که آب رودخانه در آن جاریست آب
کل آلود بود و پل چوبی بر روی آن بود و دند علیجان نایب الوارده و میرزا یوسفخان مستشار و مسوکر بل قونول
روس و حجت افندی قونول عثمانی و مسو آبد قونول کلیس و مسو امرا قونول فرانسه و سایر مامورین
خارجی اینجا ایستاده بودند قدری صحبت شد گفتم بعد از نماز بیایند رفتم مرتبه بالا نماز صرف کرده
بعد با طاق پائین آمده قونسلها حضور آمدند صحبت شد پس از آن سواراسب شده را ندیم باد شد یک
بنا کرد بوزیدن کرد و خاک غریبی برخاست دوباره بکالسکه نشسته قدریکه را ندیم به تیب و سجات
سوار که طرفین راه صف کشیده بودند رسیدیم سواره مکرری جمعی قادر آقا سواره چار و دولی جمعی نوز و زحاک



سواره قراپاق جمعی پشاهان و سایر خلی بودند از سواره گذشته با فوج رسیدیم شش صفت فوج بودند
فوج افشار قبایل دوله فوج امیری فوج شقاقی فوج تخت قاپو و سایر از شدت باو گردنمیشد بسیار
و غیره نگاه کرد تا رسیدیم باول خیراتی و چنان بان افتد مردوزن بود که حساب نداشت تقریباً دو
هزار نفر جمعیت بود هر شپت بام و بالا خانه را به حبسیت تومان و سی تومان اجاره کرده بودند برای
نشستن و تماشا از پیش و پس هم از دحام غری از نو کرد و صاحب منصبان بود طرفین راه هم شپت شپت
از رعیت و کسبه مسلمان و ارمنی و غیره ایستاده و کلیه مردم بسیار مسرور بودند شصت تبریز بالنبه نوزده
سال قبل ازین که دیده بودم خیلی آباد تر شده تجار و کسبه معتبر متهول با کنت وارد همه صاحب خانهای
بسیار عالی و باغات خوب بازار با همه طاق آجری شده از هر جهت کمال رونق را دارد شهر هم خیلی وسیع
و بزرگ است دور شهر باید تقریباً دو اردو فرسنگ باشد خلاصه همه جا آمده تا رسیدیم باغ شمال
که از بناهای دولتی است حقیقه و لیعهد هم بسیار خوب باغ را نگاه داشته است با صفا و پاکیزه سبز
و حرم یعنی حالا اول شکوفه است باغی است بسیار بزرگ از بناهای نایب السلطنه مرحوم است لیکن حالا
بتر از آنوقت نگاه داشته اند به خصوص باغ دیگر است مشهور به باغ بادامستان که وصل باغ شمال و
یک سر در و عمارت فاصله باین دو باغست که آن عمارت را هم نایب السلطنه مرحوم بنا کرده است
و لیعهد هم یک کلاه فرنگی و دیوانخانه طولانی و حوض مستطیلی با یکدست اندرونی در جنب آن یک خانه
بنا کرده بسیار خوب و از روی سلیقه ساخته شده است مرتبه تحتانی کلاه فرنگی حوضخانه ایست از
سنگ مرمر و سه مرتبه دیگر هم فوق آنست وضع کلاه فرنگی کو شکلی است مثل کلاه درویشان بطرز
عمارت چین نباشده است در مرتبه اعلا ی عمارت کل شهر تبریز و عمارات مردم و باغات و صحرا
و کوستان پیدا است خیلی خوب جابست اطراف این کلاه فرنگی هم باغست خلاصه سلام منعقد بود
نشستم قدری با صاحب دیوان حرف زدیم چون کرد و خاک زیاد افیت کرده بود زود بر خاستم
حسلی میرزا پسر و لیعهد را دیدم الی حال ندیده بودم باید چهار سال داشته باشد شب باران یادی بارید
سه شنبه ۲ صبح بار باران زیاد می آمد و ابر بود بعد از نماز فجر بیکی ایلمچی کپیر عثمانی را که از

راه حلب و دیار بکروان آمده و سه روز قبل از ورود ما وارد تبریز شده بحضور آوردند محمد حسن خان نوری
 نایب الشیخ آقاسی باشی علی الرسم عرض کرد خوب تقریر کرد نامه در دست بخت افندی قونسول
 عثمانی که در تبریز است بود قدری با ایلیچی که صحبت شد فخرنی بیک مردیست بسیار معقول میانه
 سن ریش کم سیاه مایل بر روی دار و بعد از رفت صاحب منصبان پیاده و توپخانه و سواره را که حاضر
 تبریز بودند و لیعهد و سپهسالار عظم و صاحب دیوان بحضور آورده معرفی کردند و از حضور گذشتند
 عصری سوار شده الی قلعه باغ میشه رفتیم چند دقیقه بالای قلعه نشسته قدری بیاض و عمارات اینجا و حاشا
 حاجی کلانتر و در بین انداخته تماشا کردم بهمان وضع و حالتی است که سی سال پیش از این دیده بودم
 هیچ تفاوت و تغییری نکرده است در مراجعت بکالسکه نشسته از راه خیابان که دیروز آمده بودیم رانده
 غروب وارد منزل شدیم شب را باران شدید میبارید و در عدد برق بود چهارشنبه ۲۷
 از دیشب و امروز الی غروب لایق قطع باران شدید میبارید قدری مایه کسالت شد سپهسالار عظم
 میوکر بل قونسول روس بحضور آورد قدری صحبت شد پنجشنبه بیست و هشتم صبح میوطلو لوزون
 حکیم باشی حضور حکیم زوریش منساومی را که متوقف تبریز و طبیب و معالج قونسولها و مأمورین خارجه است
 بحضور آورد بسیار حکیم حاذق مجرب خوبست امروز باید کجته صرف نهار تجارت و لیعهد که در سهراب
 برویم هوا صاف و آفتاب آما سرد بود سپهسالار عظم و سایرین هم ملتمس بودند رفتیم بدیوانخانه
 و لیعهد که تازه صاحب دیوان ساخته و بسیار خوب عمارتست از اینجا بدیوانخانه قدیم نایب السلطه
 مغفور نشستم شاگردان مدرسه جدید البنائی تبریز که سپرده به میرزا عباس خان پسر مرحوم حاجی میرزا جبار است
 سان دیدیم طولی کشید الحق شاگردان مدرسه درین مدت قلیل خوب تحصیل و ترقی کرده بودند بعد از سان
 آنها صرف شد پس از آن تجارت و باغ اندرونی و لیعهد رفته قدری گردش و تماشا کرده آیدیم
 بیرون در تالار نشستم تجار و کدخدایان شهر و علمای مراغه و خوی و ارومیه و سایر بحضور آمده فرستند
 بعد رفتیم نزد بیک عمارتیکه سر باز خانه قدیم بود صاحب دیوان جبار خانه تازه ساخته است طرافش حجر است
 و تمام حجرات را اصناف قابل از برقیل نشسته اند بسیار وسیع و بزرگ و خوش وضع و دایر است الحق جبار



با معنی با فایده بنا کرده بعد سوار شده رفتیم منزل حاجی میرزا جو ادا قاجار و از آنجا بخانه سایر علمای فقه و با
 دیدن موده مراجعت کردیم همانجا خانه خوبی بهم صاحب دیوان توی بازار بجهت غربا و عابرین بنا کرده است که
 هر کس وارد شود محل راحت و جای پاکیزه و خوراک خوب موجود خواهد بود و همه بازار بار اطلاق جاری
 زده و تازه کرده است سقف خوبی دیگر بسیار کم دیده شود خلاصه عصری مراجعت بمنزل شد
 جمعه ۲۹ باید رفت بصوفیان صبح قبل از برخاستن من هوا ابر بود و نم نم باران میآمد است
 اما بعد کم کم ایستاده و تا وقت سوار شدن هوا بار شد از دریاغ بالا که بصره امیرفت سوار شدیم و بعد
 و سپس سالار اعظم و صاحب دیوان و صاحب منصبان و تلمیذین همه حاضر بودند بواسطه کثرت و از دحام شهر
 از راه شهر به پل حاجی رفتیم خودمان تفرج کنان از راه صحرا و خارج رانده تپ و سوار و غیره را گفتیم از
 راه معمول رفته از طرف پل حاجی منتظر باشند درین راه مذکور شد که از بارانهای متوالی سیلاب زور آورد
 پل میانج را آب برده است ساری اصلمان و صاحب دیوان را خواسته بشهر فرستادیم که توسط تلکراف
 با میانج گفتگو و استخبار کرده قرار عمو ساری اصلمان و بهرامان اورا که مراجعت ب طهران میکنند بدینند
 قدریکه رفتیم چون بیراهه بود بلدی جلوانداخته از راههای سخت صعب عبور کردیم املاک و مزارعی که
 از آنها عبور شد اول ملک شنبه قاران بعد قرا ملک بعد حکم آباد که زراعت و سبزی کاری بسیار
 خوبی در آنجا می کنند بعد دیه لکه زیر که خالصه و از املاک مرحوم حاجی میرزا آقاسی و الحال دست
 و لیعهد است بعد از آنجا به پل حاجی رسیدیم کثرت و از دحام زیادی در طرفین پل بود و در خانه حاجی
 مثل دریا میرفت آبش بقدر دجله بود اما کل الود و متغض پل طولانی دارد از طرف پل رفته کالسکه نشینیم
 و تسول الکلیس آمده بود قدری با او صحبت شد جمعیت و سواره آذربایجانی طرفین راه صف کشیده
 خلاصه رسیدیم هوا ابر بود و کاهی باران میرزد زمین کل و با تلاق بود قدریکه رفتیم دست راست توی
 صحرا و مزارع دیه اتوار که خود دیه دست چپ بود بنهار افتادیم باران شدیدی بارید و ایستاد
 نهار خورده کالسکه نشسته راه افتادیم اطراف راه همه زراعت و زمین جاوه هم کل بدی بود بصورت
 عبور میشد قدریکه رانده برو دخانه کوچکی رسیدیم که از راست بچپ میآید رود حاجی هم از راست بچپ

تا بدریای اروم می میریزد قدری دیگر هم که راه طی شد رودخانه بزرگ کل الود می بنظر رسید یعنی تا اینجا طرف
دست راست نزدیکت بجاده همه جا ماهور بود اینجا ماهور تمام و دهنه دره پیدا شد که انتهای دره
پته و پشت پته کوههای بزرگ بر فی پیدا بود این آب از اینجا میاید پل و چشمه خرابی داشت معروف
به سنخ کرپی یعنی پل شکسته ازین رودخانه که گذشتیم کوه بزرگی در دست راست بمسافت دو میدان از
جاده واقعست معروف بکوه مرورف نذر و سنگی خاکی است اما سبزه دارد و میتوان با سبب لابی
آن رفت بسیار شبیه است بکوه لواسان که گاه میکند بجاده مار زدن و کوک داغ جا جرو و یک مزرعه
و باغی دست راست دامنۀ این کوه اول دیده شد پشت آن دیه معروف به امسن است که پیدا بود
قدری دیگر که را ندیم دیه بزرگی بنظر رسید معروف بجواجه مرجان که وقف حضرت امام رضا است
زمین و صحرائی امروز کل خود روی زیاد دارد با انواع اقسام و الوان مختلف اما اغلب طرفین راه
زراعتست در انتهای این کوه دیه صوفیان واقعست که انهم وقف است دیه بسیار بزرگ پر باغ
جمعیت آباد است یک مقبره هم که کنسید کاشی دارد نزدیک دیه دست راست در دامنۀ پته
واقع است کویا وجه شمیمه این دیه بصوفیان نیست که دو نفر اهل آنجا مدفونند کوه مروشکار هم
دارد جوانکی از اهل صوفیان یک پیش زده بود دست چپ راه امروز همه جلگه بود بده فرسنگ مسافت
میرسد بکوههای سیاه سنگی که کویا کوههای ده خوارقان و دور دریای شامیست کوه مشوبیم که کوه عظیمی است
و برف زیاد دارد پیش و بود قریه صوفیان نزدیک باین کوه است در دامنۀ این کوه دهاست معتبر
پر باغ جمعیت آباد زیاد است از دور دیده شد اسامی آنها ازین قرار است دیه سفید کمر از دهاست
میرزا تقی خان مرحوم است دیگر مشهد احمد از ورثه علمردان خان دیه دیگر سرکنده ویره ایضا از ورثه
علمردان خان دیه دیگر علی اکبر دیه دیگر کندر امشب بلال حمادی لا ولی را رویت کردم
روز شنبه غره حمادی لا ولی باید بر ندر ویم صبح برخاسته سوار شدیم اینطرف صوفیان
رودخانه جاری بود آب چندانی نداشت اما کل الود بود از آن گذشته از آنطرف دیه رودخانه
بزرگ دیگری ملاحظه شد که از روبرو یعنی از طرف مغرب میاید آب زیاد کل الود می داشت



و در وانه مانند می نماید که راه از مرند بخونی و سلماس از اینجا است خلاصه از رودخانه که شتیم که از
 راست بچپ جاری و آبش کل آلود بود و آسمش نیل من است هر چه رودخانه دیده شد بواسطه باران
 بهار کل آلود بود این رودخانه برودارس منتهی و متصل میشود ازین رودخانه با طرف کم کم جلگه مرند
 تنگ شده تا میرسد بدیه چرخ که مر راه و دست چپ جاده است رودخانه هم از نزدیک این
 قریه از راست بچپ می آید گفتند رود مرزند است و تابستان خشک میشود در دیه چرخ همان
 طرف راه پست و بلند و کوههای طرفین راه و پنهان نزدیک بجاده است تا از یک کردنه کوچکی
 بالا میرود آن طرف کردنه وضع و طبیعت صحرا با و پنهان تغییر و اختلاف کلی بهم میرساند اما
 باز همه جاده پست و بلند و صحرا همه سبز و کل است بعد کم کم میرسد بصحر او جلگه وسیع دست راست
 از دور کوه برفی بزرگی پیدا است مشهور بکوه قره چی کوه بسیار سخت بزرگت پر بر فیت سه قلعه دارد
 پشت آن محال دیر مار قراچه داغ است و دست چپ باز بفاصله کمی تپه است منزل در آنهایی جلگه
 بود دست راست نزدیک منزل دبی است موسوم بایران ولی د بات و آبادی و قرار زیادت
 نمیتوان اسامی همه را نوشت و ذکر کرد و لرومی هم ندارد یک قوج کوچک در کوه یا محلی شکار کرده بودند
 معلومست اینجا با شکار دارد و **دوشنبه ۳** باید برویم کنار رودارس صبح زود که برخاستم
 هوا ابر شد باران شدید می بنا کرد باریدن زمین سر اید با و محل اردو خیلی کل شد بکال سکته نشسته
 راه افتادیم هوا از مه تیره و تاریک بود اطرافش هیچ دیده نمیشد چنانکه این دیه کلین قیایم ارسد
 می و ابر و باران درست معلوم نشده چه وضع جانیست اما جلگه وسیع حاصل خیزی دارد بواسطه
 باران از جاده نمیشد خارج شد همه جاکشت و زرع و کل بود و د بات اطراف بعضی د و ن بعضی پیدا بود
 اما ار شدت به جز سواد دیه چیری دیده نمیشد بقدر کیفر سنگ که راه طی شد از باین مغرب و شمال
 بدین دزه دیر رسیدیم از کردنه کوچکی بالا رفتیم سر از یر شدیم سر این کردنه سرحد ما بین مرند و کرک است
 رودخانه کل آمدی که بقدر چهار سنگ آب داشت از دزه میکشدشت این رودخانه هم همه جا
 مستقیم رودارس میرود طرفین راه کوههای بلند سخت شکی صیب است اما بسیار سبز و پر کل و با صفا

طرفین راه آسیاب زیاد می کرد که پیاپی ساخته اند یکفرسنگی که راه طی شد بدین تنگی رسیدیم و بوج از قدیم
 طرفین این دهنه ساخته اند قلچان سپر چیمان سرتیب فوج دوم جلو آمده بود به حضور رسید بعد از این
 برجا کوههای طرفین کم کم کوچک میشود قدریکه رفتیم دست راست توی کلزاریکه کل زرد زیادی داشت
 بنهار افتادیم جلگه کرد و رود ارس و آنطرف ارس همه پیدا بود بعد سوار شده قدریکه رفتیم بکالسنک نشسته
 ماندیم تا بانههای دره رسیدیم دره تمام و جلگه کرد بسیار خوب و با صفا و پر حاصل است دیات خیلی
 معتبر دارد از جمله دست راست دیمی دیده شد در دامنه کوه معروف بعلمدار گفتند چهار صد خانوار دارد
 و همچنین دیات معتبر جمعیت و آبادی زیاد دارد دشت فرسنگ طول محال کرد که دست چپ منتهی
 بنجاک ارس بار مرند میشود و دست راست بمحال دیزمار قراچه داغ اتصال بیاید خلاصه از اینجا گذشته
 رسیدیم بقریه شجاع که سر راه است نزدیک دیه شجاع کوه عربی است بگل مخروطی مشابه کوه دماوند بسیار
 قشنگ و خوش وضع و سبز و خرم آنرا ارتفاع زیادی ندارد اگر از سطح زمین تا سر قله بکزار ذرع باشد در حقیقه
 بجه دماوند است و معروف باوچ داغ یعنی سه کوه که اولش همین است که در محاذی شجاع است و
 یکفرسنگ که مستقیماً بطرف دست راست میرود باز بکوهی دیگر میرسد که آنهم مخروطی شکل آنرا تفاعش
 خیلی کمتر ازین است بعد از آن باز بقدر یکفرسنگ به خط مستقیم رفته بکوهی مخروطی دیگر میرسد که ازین کوه
 مخروطی اولی شجاع خیلی بلندتر و عظیم تر است خلاصه سه ساعت بغروب مانده وارد دو شدیم اردو را
 یکفرسنگ پایین تر از شجاع هزار قدم بکنار ارس مانده زده اند چون سواحل انطرف ارس همه محل است
 ندارد و دور از رودخانه زده شده است هوا متصل بروم نم باران بود تا یک ساعت از شب رفته
 که قطع شد انطرف ارس تلکرافخانه و تذکره خانه و چاپارخانه دارد و آنطرف که بنا بای روس است
 بادوربین دیده شد بعضی ابنیه عالیه ساخته اند که معروفست بن محل بمعبر حلقه هنوز پرنس منچکوف که از
 طرف دولت روس هماندار است وارد نشده است عصر بادوربین نگاه کرده دیدم یکفوج سوار
 نظام با موزیکان وارد جلغاشند امروز در جلگه کلین قیامتور پاشا خان ماکوئی با اعیان و سوار
 ماکوئی و سواره اگر ارجالی و غیره که از ماکو آمده بودند به حضور رسیدند جمعیت زیادی بودند



روز سه شنبه ۱۲۰۰ و در آن شب الله تعالی از رود ارس گذشته به مملکت قفقاز و خاک روستیه میرویم
 و شب الی صبح باران آمد هنوز پرس منجیکوف بواسطه ناخوشی مزاج و هم ناتمامی یکت پل که در عرض راه
 بجهت عبور کالسکه بسیار دنیا داده است امروز بواسطه نگراف بعضی فرمایشات و مخابرات با طهران
 شد سایر شخاصی هم که از ملزمن و همراهان برگشتنی طهران بودند تمام از اینجا مرخص شده رفتند کوه
 بزرگ پر برنی در طرف شمال خاک قفقازیه پیدا بود گفتند کوه اردو باد است خلاصه تا قدریکه از
 روز برآمد هوا ابرود و بار میبارید بعد آفتاب شد پرس منجیکوف هم همین امروز بکلیت رسید این السلطه
 و میوکریل بقایق نشسته بجهت آن طرف آب رفتند و باز آمدند سر کرده و سواره اگر اردو ما کوپنها را
 سپسالار عظمی حضور آورد چون امروز باید از آب ارس گذشته آن طرف برویم سپسالار عظمی رفت امتحان
 از کشتیها و عبور از آب کرده خبری آورد در رفت و باز آمد و طعنهان داد که عبور ممکن و بی خطر است سواران
 شدیم از چادر تالب رودخانه دو میدان اسب اماره بسیار کل و باطلاق بود سواره و غلامهای کرد
 ما کوئی دو طرف صف کشیده بودند کلبه رود رسید از اسب پیاده شده بقایق نشستیم و لیعهد
 و سپسالار عظمی و صاحب دیوان و عضد الملک و امین السلطان و میوکریل و پیشخدمتها و سایرین هم همه بقایق
 انداخته قایقها کمال مهارت را دارند خیلی راه قایق مارا اول با طناب بنور تمام برخلاف جریان آب
 کشیدند سر بالا تا نزدیک درخت بیدی بختا بهار را جمع کرده توی قایق گذاشتند و قایق را با گرد
 آب بنا کرد قایق را ب سرعت بردن و قایق چپا بجلدی پارو میزدند تا رسید بقطعه خشکی که جزیره مانند
 در وسط رودخانه است و آباد و قسمت کرده اما آب آن طرف یعنی طرف قفقازیه تند تر و زیاد تر
 ازین طرف است از این جزیره الی ده بیست قدم تخته بندی کرده و محجر گذاشته و آخر ازاد و قایق
 بهم حفت متصل کرده رویش را تخته بسته اند و با طناب بسیار کلفت محکم این قایقها را چهار گرد
 با نظر آب بسته اند که وقتی بآن قایقها رسیدیم با آن چرخ و اسبها بیکه آن طرف آب دارند
 و مثل اسباب جریقیل است طناب را کشیده قایق را با نظر آب رساندند و الحمد لله قایق
 سلامت گذشتیم این قایقها و جسر متعلق بحیم خان سر قیاس است پرس منجیکوف و صاحب منصب

DRAGON

پیاده

MILUTINE

زیادی لب رودخانه استاده بودند خیلی صحبت شد از جلو فوج سواره در اکون که متعلق بنواب لیعهد دولت
 روس است که ششم خیلی از آنها استاده بودند تفنگهایشان همه سوز نیست که در کارخانههای خود روستیه
 ساخته اند هم مشق پیاده میکنند هم سواره موزیکان هم داشتند سواره قدری مشق کرد خیلی خوب با قاعده
 بود پسر ژنرال سلوین وزیر جنگ دولت روس هم که اجودان خاصه امپراطور است آمده است حاکم
 ایروان که پیش سلاطین و تمام موی سروریش و سبیش سفید است صاحب منصب کل فئون سمت
 ایروان پیش پسر امپراطور و مرد بسیار قوی و پیکلی است او سواره را مشق میداد این صاحب منصب
 و این سواره همه در جنگهای عثمانی در سمت ارتبه آردم بوده اند اغلب سربازها نشان سنت ژرژ
 داشتند بیکر و ف دیده شد از پنجبال قبل تا بحال صورتها هیچ تفاوتی نکرده است بعد آمدیم توی طاق
 جای خوبی بود و لیعهد و صاحب دیوان مرخص شدند بعد هوا قدری منقلب شده بار ساکت شد
 دو دفعه دیگر هم قایق از رودخانه عبور و مرور کرده بعضی از بارهای لازمه را با بنظر آورد ناصر الملک
 و صنیع الدوله و خان محقق و حکیم الممالک و غلام حسین خان و فرخ خان یک دفعه توی قایق روی بار نشستند
 که بایند چون هوا تاریک شده بود و خطر داشت رفتند بیرون و ما هم ملگراف کردیم که دیگر شب
 کسی نباید بهانه صبح بایند حکیم طولوزان شب آمد و خود را رسانید و سایرین مانده روز دیگر صبح
 با بار با آمدند و الحمد لله همه سلامت رسیدند شب را از طرف دولت روس شبازی مفصلی
 کردند خیلی تماشا داشت اسبهای سواره نظام از صدائی شبازی تماشا فرار کرده بعد رجعت همه را
 گرفته بودند چهارشنبه باید رفت به بخجوان بخجربنک راه است صبح همارا در منزل
 خورده بعد حرکت کردیم چند نفری از سادات و علمای اردو با آمده بودند به حضور رسیدند قدری
 صحبت شد بعد کالسکه نشستیم آقا محمد علی ابدار باشی پشت کالسکه و یک نفر از قراقهای مخصوص امپراطور
 هم که برای فراولی مافرستاده بودند جلو کالسکه نشسته با یک نفر کالسکه چی را ندیم سایرین هم در کالسکه
 های متعدد نشسته از عقب سر آمدند تمام این صحراها کل نرد و سفید و لاله رویده است طرفین چاه
 الی دوسه فرسنگ همه کوه است اما کوهها بر خلاف صحرا همه سخت و سنگلاخ و بی سبزه و علف



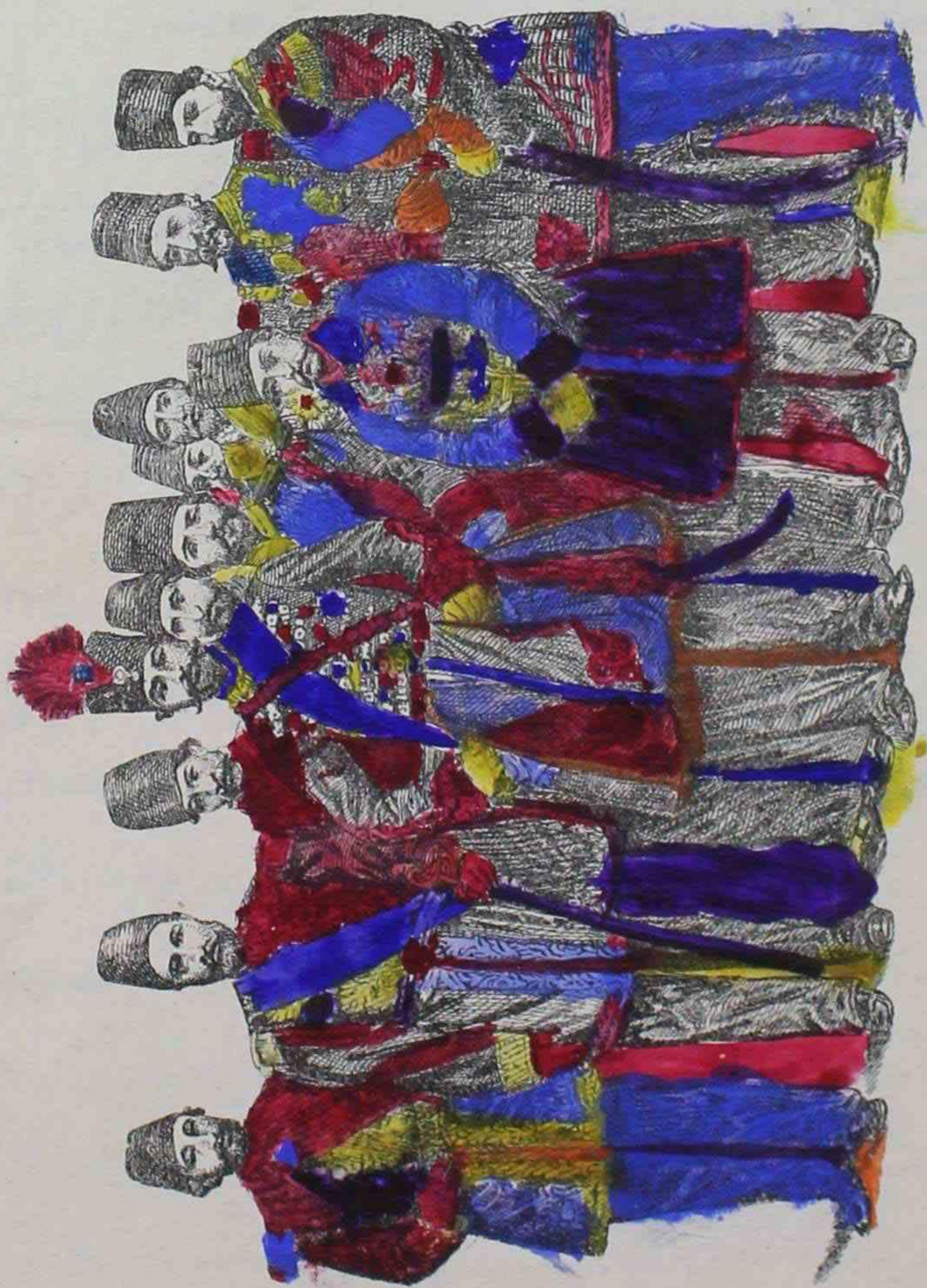
و خالی از گل و گیاه است زمین هم پست و بلند می زیاد دارد و کوهها تا یکفرسنگ بلکه متجاوز خیلی مجاده
 نزدیک است بقدر یکفرسنگ که رفتیم طرف دست چپ در دهنه دره بزرگی دیهی دیده شد که آتش
 جلفاست و این معبر حلقای رس هم که از آن گذشتیم با سم این دیه معروف است بعد از این دیه الی
 جلگه نخجوان دیگر دیه و آبادی ندیدیم خلاصه بسرعت رانده سه فرسنگی که راه طی شد بکنار رودخانه التجه
 چای رسیدیم لب رودخانه چادر زده بودند پیاده شده قدری نشستیم اسبهای کالسکه را عوض
 کردند رودخانه از طرف دست راست از دره میآید و بارش میریزد آب زیاد کل آلودی داشت
 بنازی برای عبور ما نصف رودخانه را جبری از تخته بسته بودند قدری از آبر با کالسکه رفته بعد از
 جسر گذشتیم قدری دیگر رانده رسیدیم با آن جلگه نخجوان کوههای طرفین راه خیلی دور افتادند دست
 راست از پشت کوههای کوچک سنگی کوه بزرگ بر فی هم پیدا بود و یک قلعه کوهی درین طرف دست
 راست بود از یک پارچه سنگ خیلی بزرگ و بلند و سخت که مشهور است بایلان داعی کوه خیلی غریب است
 هیچ جاجین کوهی ندیده بودم سواره قراق و سوارهای طایفه کنکرلو که جمعیت زیادی بودند و همه لباس
 سمای سفید و یال پوشهای اسب قرمز داشتند همه جا حاضر بودند جلگه نخجوان بسیار با صفا و بنبر خرم
 و پر گل و گیاه و پر حاصل است دها ت زیاد و هم در اطراف جلگه از دور پیدا بود بعضی قطعات از زمین
 بقدر نیمفرسنگ طول عرض یکسره لاله زار بود که از حرات آن چشم خیره میشد اما صحرا و جاده چنان کلی
 بود که بوصف بنیاید اسبهای کالسکه همه توی گل ماندند بزور میرفتیم در جاده مارانوی اسب بکل نشست
 تا رسیدیم نزدیک شهر جمعیت زیادی از مسلمانان و ارمنی برسم استقبال بیرون آمده بودند خوانین
 نخجوان و سوار باد صاحب منصبان روس پشت سر کالسکه اسب مینا ختنه نیمفرسنگ شهر مانده رود
 خانه در دست چپ دیدم که آب کل آلود زیادی داشت و کان نمیکردم که باید باین آب دیدم
 کالسکه ایستاد پسالار عظیم و پرش منچکوف و عضد الملک آمده گفتند که باین رودخانه باید رجعت
 کردم که هیچ مرسوم سابق نبود آب زیاد تند گشیف بدی داشت معروفست برودخانه نخجوان خلاصه
 پرش گفت کالسکه که نشسته اید سنگین است و آب توی آن میرود باید کالسکه سر بار سنگین نشست

پیاده شده رفیقیم کالسکه دیگر که حاضر کرده بودند در شکله کوچک خوبی بود سه سبب هم با و بسته بودند سوار
 های کنکرلو اول باب زدند آب تا کفل و آن بهار گرفت صف کشیده جلوی آب را گرفتند پیاده های بخواب
 هم طرفین در شکله را گرفته جمعیت غریبی کرده بودند پهلایلار عظم هم توی کالسکه جلوسن پیاده است
 صاحب منصبان روس هم با سواره قراق و سایرین توی آب از پشت سروپیش روی کالسکه میرانند
 باین تفصیل باب زده و الحمد لله سلامت گذشتیم و یا همان در شکله و بهمان طور که پهلایلار عظم ایستاده بود
 سرعت رو شهر اندیم دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد بخوان شدیم شهر کوچکی است یک هزار و پانصد
 خانوار دارد نصف مسلمان و نصف ارمنی هستند و بنای کهنه خراب از آثار قدیمه متصل شهر دیدیم
 گفتند مسجد بوده است کو یاد در سبیلای اسلام اعراب بنا کرده باشند یک کلیسای خیلی عالی خوبی
 بایک کلوب یعنی همانخانه مانند جانی تازه روسها بنا کرده اند چند بنای دولتی دیگر هم از دارالحکومه
 و غیره دیده شد اما عمارت حالیه حاکم که در آخر شهر و منزل بود غیر از اینها و بسیار جای خوبست بطرز
 فرانکستان بنا کرده اند باغ خوبی در جلودار و جمعیت این شهر قریب چهار هزار نفر میشود حاکم شهر با فوج
 ساخلویانجا و صاحب منصبان صف کشیده دم عمارت ایستاده بودند کسانی که در این شهر فرانکستان ملزم
 و همراه هستند اسامی آنها از این قرار است پهلایلار عظم عضد الملک ناصر الملک امین السلطان
 حکیم طولوزان مهد قلخان جعفر قلخان غلام سچم باشی حکیم الملک اجودان مخصوص صنیع الدوله امین
 السلطه امیرزاده سلطان حسین میرزا غلامحسین خان بن دار باشی خان محقق فرخ خان ناظم خلوت
 آقا محمد علی آبدار باشی آقا میرزا محمد حاجی حسن آبدار حاجی حیدر **چهارشنبه** عریضه باید برویم باش
 نوزائین که یکی از دهات محال شرور ایروان است پنجاه و پنج ورس روسی راه راست هر هفت ورس
 یکفرسنگ که کلمه تبهشت فرسنگ چیزی کم راه است نهارد بخوان خورده سوار شده راندیم هوا
 خوب بود تیمور پاشا خان از خلفای اینجا آمده است که تا ایروان آمده از اینجا با کوب و دو همه جا
 الی منزل این تبهشت فرسنگ راه همراه کالسکه چاپاری خود و پسرش اسب میآختند و بعضی اطلاعات
 جغرافی از کوه و صحرا عرض میکرد که برای روزنامه ما خیلی مفید بود خلاصه قدریکه راندیم رودخانه ارس

CLUB



بست چپ نزدیک شد یعنی همه جا که از کفر سنک بجاده مسافت داشت آنطرف ارس از محال فرقه
 قونلوی خالصه خوی و خاک و اطلاق ماکوست صحرای مرز چندان کل سبزه ندارد دست راست
 همه جا که است یعنی جلوه کو بهای خشک پست و پشت آن کو بهای بزرگ بلند بر فدا رسید بود که معروف
 بکوه قیان است اینطرف خاک بخوان و آنطرف خاک فرا باغ است سجده درس که متجاوز از دویز سنک
 و نیم است هیچ آبادی دیگر در طرفین راه دیده نشد راه کالسکه گاهی کل بود گاهی خشک تا رسیدیم
 به بوک دوز که چارخانه دارد ایستادیم اسبهار اعوض کردند رانده نمفر سنکی که رفتیم بدین رسیدیم موسوم
 به خوج که ملک اولاد احسان خان است که اسمعیل خان و کلبعلی خان باشند ویه کوچکی بود بعد از آن در دین
 کوه دست راست هم دودیه دیده شد تا رسیدیم بجای چارخانه قوراق که دیه بزرگی است اینجا پیاده
 شده رفتیم با طاق اسبهار اعوض کردند نماز کردم کوه اقری این طاق طرف دست چپ پیدا است اگر
 چه در اینوقت ابر داشت و خوب پیدا بود اما قدری از دامنه اش که از زیر ابر مرئی بود معلوم
 میشد که کوه بسیار عظیمی است دامنه خیلی وسیعی دارد و دامنه و قطر کوه اقری دو مقابل دامنه
 این کوه دو قله مخروطی دارد متصل بهم و نزدیک بطرف خاک ایران که اقری کوچک میکونید و از
 پای دامنه الی قله اقری کوچک اغلب مراتع ایلات ماکوست قله اقری بزرگ و طرف شمال
 مغرب آن خاک روس است و طرف جنوبش خاک بایزید عثمانیست از اینجا تا معبر شاه تختی
 که عبور و مرور نخوی میشود نمفر سنک راه است شاه تختی دینی است اینطرف ارس که خاک ماکو و
 خوی است صحرایش آنقدر کلهای مختلف در کنار یک از لاله قرمز و گل سفید و سایر الوان داشت
 که چشم خیره میشد به معنی که بقدر بخیر سنک مسافت تا مالاله قرمز و بخیر سنک مثلاً گل سفید مثل اینکه
 فقره فقره در هر قطعه کاشته باشد خیلی تماشا داشت و مایه حیرت بود ماکو و قلعه ماکو هم تونی دره
 بود تیمور پاشا خان جاو مسکنش ایشان داد تا پیدا بود از اینجا با کوهفت فرسنگ راه است
 خلاصه سوار شده نذر اندیم دو فرسنگی که راه طی شد بجله محال شهر رسیدیم که حالا حکومت علیجه
 قرار داده اند و حاکی مخصوص دارد بسیار جای آبادی است قرا و دهاست متعدد و اشجار و باغات





زیاد مزارع حاصل خیز پیوسته بهم چنانکه در یک صحرا و محوطه قریب شصت پارچه دیه و قریه دارد سکنه
 و بات جمیعاً مسلمان و ارمنی هستند اما مسلمان بیشتر است آبادی دست چپ همه جاتا کنار رود
 ارس اتصال آب این محال تماماً از رودخانه آریه چایست که رودخانه عظیمی است و همه آبش صرف
 زراعت میشود منبع و سرچشمه این رودخانه از محال دره و کوه الاکور است خلاصه از قوی دیه باغات
 و زراعات عبور نموده سواد باش نوراشین که منزل است پیدا شد در دست چپ راه واقع آثار رودخانه
 فاصله بود و لابد باید یکفرسنگ بالاتر رفته از پل عبور نموده دوباره برگردیم رانیم بطرف پل انظر
 پل دیه دیره و مسلمان نشین است پل بسیار خوب طولانی از چوپ و آهن ساخته اند از طرف پل دیه نور
 آشی است که ارمنی می نشینند نزدیک وار و منزل شدیم خانه اسمعیل بیک که در همین دیه ساخته
 و حاکم نشین است منزل بود بسیار خانه خوب و بزرگ عمارات فرانکستان است فوج ساخلوایرون
 سواره قزاق و مسلمان سرکردگان و صاحب منصبان از هر قسم و هر طایفه در راه منزل حاضر و ایستاده
 و دسته دسته صف بسته بودند کمال خدمت گذاری را بجای آوردند از جلو فوج که میگذشتیم سلام نظامی داده
 موزیک زدند **جمعه هفتم** باید رفت بایروان شهاد و هفت و رس راه است چون راه دور
 بود و در برای حرکت برخاسته حاضر شدیم کالسکه بارانم حاضر کردند سوار شده رانیم تا مسافت
 زیادی از راه شبیه بدره یعنی جلگه شک و کوهها نزدیک بجاده بود دست چپ باز و بات زیاد دیدند
 شد آقری داغ هم از دست چپ پیدا بود اما برومه زیاد می داشت و مانع از تماشا بود و برود
 ارس امروز خیلی نزدیک شدیم اما چون در کودی بود آب رودخانه پیدا نبود تا رسیدیم بصدرك
 ما اینجا بخت و دورس راه بود و بزرگ است از آب رودخانه که از کوه دست راست جاری است
 مشروب میشود اینجا آبهارا عوض کردند از صدرک که میگذرد جلگه کم کم وسیع میشود و کوههای
 طرف دست راست دور میافتد یعنی کوههای دست راست بقدر یک دو فرسنگ دور
 میشود و از پشت آن کوههای برنی پیداست و دست چپ یکسر جلگه هموار است تا منتهی بکوه
 آقری و کوههای سرحدات روس و عثمانی میشود که از طرف کوه خاک قارص و بایزید بوده و حالا

غروب

و نیمه راه



روسها که اینجا بار گرفته سرحد را پیش برده اند تا آن طرف کوه خلاصه از جاده الی دامنه کوه آفری و
 ده فرسنگ مسافت است همه جا را زده تا رسیدیم بدو که پیچیده و رسیده بود و به تعبیر است طایفه قاجار
 قدیم و دو لوی اینجا با همی نشستند پیاده شده از پله زیاد می بالا رفته داخل بالا خانه شدیم نهار حاضر کرده
 بودند صرف شد آب این دیه هم از رودخانه ایست که از کوه دست راست میاید د بات ایچدو
 باغات و اشجار زیاد دارد بعد از نهار سوار شده را ندیم هوا ابر شده باران زیاد می هم بارید اما تاورد
 بار و آن هوا بار و افتاب شد از دو لوی قمر لور فتم پیچیده و رسیده بود از قمر لور به اق حمزه لور که پانزده ورس
 است و از اینجا بشهر ایروان که سیزده ورس مسافت است آبادی و مزارع و د بات و باغات و اشجار
 زیاد از دو لوی با نظرف امروز دیده شد اغلب د بات را ارمنی می نشیند این محال محال و دی با سار
 و کرلی با سار و زنگلی با سار و غیره بود کشت و زرع زیاد کرده بودند و ساعت و نیم بغروب ماند
 شهر ایروان پیدا شد مستقبلین از صاحب منصب و سر کرده سواره و پیاده قراق و غیر قراق از هر جور
 و هر طبقه و سکنه شهر از مسلمان و ارمنی و کوچک و بزرگ زیاده از حد بودند شهر ایروان در میان
 دره و تپه واقعست باغات و اشجار زیاد دارد محله مسلمان که از قدیم بوده در روی تپه و دره است
 طرف جنوبی شهر را روسها دارا منته تازه عمارت و خانه ساخته اند که در حقیقت محله روسها دارا منته
 سوا شده است و در اینجا حاکم ایروان عمارت خوبی ساخته است بطرز فرنگی جلوه عمارت کوچه طولانی
 عریضی دارد آن طرف کوچه باغ عامه هم احداث کرده اشجار زیاد دارد و اما کوچک است یک
 همان خانه هم آن طرف باغ است که اغلب شیخ متها و سایرین در اینجا منزل کرده اند خلاصه دارد
 کوچه جلوه عمارت حاکم شدیم یکفوج سرباز با صاحب منصبان چنانکه پیش اشاره شد کنار کوچه صف
 بسته ایستاده بودند از کالسکه پیرون آمده جلوه فوج راه رفتیم جزال کاروف که سر کرده قشون ساخلو
 ایروان است صاحب منصبان را معرفی کرد بعد رفتیم با طاق تالار سلام حاکم در بالای تالار پرده
 بزرگی از صورت علی حضرت امیر طور گذاشته بودند اعیان و اشراف و جوه و معارف شهر و در تالار
 ایستاده بودند حاکم ایروان یکی را معرفی کرد کشتیان اوچ کلیسا که از جانب خلیفه آمده بالایی

بودند کیفیت کشتن صفائی نطق کشتن بزرگ را که از جانب خلیفه آمده بود بفارسی ترجمه کرد خیلی مفصل بود
بعد کلا تر شکر هم که مرد قصیر القامه است باریش سیاه توپی و عینک آبی نطق مفصلی بنی برهنیت و
ما را کرد بعد با طاق دیگر رفته استراحت کردیم شب باغ عامه و جابای دیگر را چراغان بسیار مفصل
خوبی کرده بودند **شنبه ۸** در ایروان توقف شد نهار را در منزل صرف کرده بعد از نماز
بکالسکه نشسته رفیقیم تماشای دیدن اوج کلیسا سپسالار اعظم در کالسکه نشسته بودند

قدریکه کالسکه رفت توی شهر دم بازاری ایستاد پیاده شده اول رفیقیم به مسجد جامع ایروان
بقدر یکصد قدم راه مسافت بود که از توی بازار پیاده عبور کرده از بازار داخل محوطه شدیم که
اشجار نارون کهن و بعضی درختهای دیگر داشت و درش حجرات بود حیاط را فرش کرده بودند
همه جاسالکات قراول ایستاده بودند و علمای ایروان که اسامی بعضی ازین قرار است دو صفه
ایستاده بودند ملا خلیل قاضی و صدر مجلس شریعتیانه ملا عباسقلی ملا محمد باقر حاجی ملا احمد واعظ حاجی
شیخ رضای واعظ آخوند ملا احمدی ملا صادق ملا حسین همه التفات زیاد شد رفیقیم توی مسجد
این مسجد حسنعلیخان حاکم ایروان پدر محمد خان بنا کرده است خطیب رفت بالای منبر خطبه
خواند جمعیت زیادی از مرد و زن ایروانی مسلمان از هر صنف و طبقه بالای باهما بودند بر کشته
هما بطور از همان بازار پیاده آمده کالسکه نشسته را ندیم عقب سر باهم پیچیدنها و سایرین میآمدند
از دم قلعه حسنخان سردار که دست چپ واقعت کدشتیم قلعه قدیم ایروان همین جاست دیوارها
عریض و حجیم مرتفع بسیار مستحکم با برج معتبر دارد اما حالا کهنه و خراب است عمارت حسنخان از اندرون
و بیرون مسجد و حمام و جای نوک و ساخلو و غیره همه در این قلعه بوده که حالا یکسر منهدم شده است
سوامی تالار سلام حسنخان که از دولت تعمیر و مرمت نموده نگاهداری کرده و سرداری
دار گذاشته اند که در آن تالار صورت خاقان مغفور فتحعلی شاه و خود حسنخان و بعضی صور دیگر
مصور است و این قلعه و عمارت از دو طرف که طرف مغرب و جنوب باشد برود خانه زنگی
منظر دارد که خیلی سخت است این قلعه را در حقیقه روی تپه و کوهی از سنگ بنا کرده اند یعنی طرف



رودخانه بنایش از سنک است که دیوار را روی سنک گذاشته اند یک پل و چشمه بسیار معتبر خوبی
 هم از قدیم بر روی رود زنگی بنا کرده اند که تماشای از سنک است گفتند در عهد قدیم زمانیکه ایروان
 در تصرف دولت عثمانی بود و خرمی این پل را ساخته است آب رودخانه کل آلود سیاه رنگ
 از ته دره چسبی میگذشت و تخمیناً سی سنک بلکه متجاوز آب داشت خلاصه از اینجا گذشتیم همه جا
 سواره قراق ایستاده بودند راه را قدری شوسه کرده اند اما تمام است از ایروان الی اوج
 کلیسا دو فرسنگ و نیم راه است قدری که از پل دور شدیم بکوچه باغ افتاده بعد بصرار رسیدیم
 صحرائی وسیع مسطح پر گرد و خاکست اول بدیه کوهی کشید که در طرف دست چپ راه و دیهی
 پر سبزه و اشجار است رسیدیم بعد از مسافتی از دیه شیر آباد گذشتیم دیهی بسیار معتبر و پر اشجار و درخت
 نشین است دست چپ باز دیه چوبان کرده و خاتون ارخی بود تا رسیدیم با بادی اوج کلیسا که
 دیه معتبر است غیر از اوج کلیسا دو کلیسای دیگر هم دارد بسیار کهنه و قدیم جمعیت زیادی از
 ارمنی و غیره هم بودند تا بدر اوج کلیسا رسیده پیاده شدیم جمعیتی از کشیشان ایستاده بودند کلیسایان
 بزرگ مرتفعی که چهار پایه داشت و دست چهار کشیش بود بالای سر ما گرفته و در جلو هم پنجاه نفر
 بچه ارمنی تهیت موز و نیکه تازه برای آمدن ما ساخته بودند بصوت و آواز خوش میخواندند و
 میرفتند همراهان و مله من هم از ایرانی و روسی پیاده از عقب میآمدند مردم هم از بالا و پائین
 تماشا میکردند کیفوج سالدات هم با سواره قراق زیادی ایستاده بودند خلاصه وارد حیاط
 جنب کلیسا شدیم همه جا روی زمین را فرش انداخته و گل چیده بودند گل های شیروانی تازه
 باز شده بود خیلی آورده توی راهرو ها چیده بودند خلیفه عظمی اوج کلیسا آمد و حیاط ایستاد نطقی
 کرد همان کشیش اصفهانی سابق الذکر ترجمه کرد خلیفه خیلی بانه است و ریش سفیدی دارد دست مار
 گرفته از پله ها بالا برده رفتیم در اطاق خوبی نشستیم اسم خلیفه گاورک است از اسلا بولون اینجا آمد
 و رئیس تمام ارمنه است رکه اسلا بولی بسیار خوب حرف میزد سپسالار عظمی او را در اسلا بول
 دیده و عیاشا خت خلاصه قدری استراحت کرده بعد خلیفه آمد رفتیم پائین کلیسا در حیاط واقع

و دور حیات حجرات نشین و منزل کشتیان و راهبان است کسب کلیسا خیلی بزرگ و مرتفع و تماش
از سنگ نباشده است بنای کلیسا بسیار قدیم است یکصد و چهار صد سال قبل از این نباشده و گویند
از بنای جرجیس نبی است توی کلیسا چند پرده اسکال کار قدیم از اسکال حضرت عیسی و حواریون
ویده شد بعضی جابای توی کسب هم سفید کاریست محراب نماز و عبادت گاه متعدد دارد
همه بارپرده و پوششهای نقره دوز و غیره جانی دیگر بود پشت همین کسب متصل بان از دری دخل
آبخاشدیم خلیفه میگفت اینجا بار امن تازه ساخته ام دو کسب بود توی آنرا از کج سفید کرده و
بعضی اسبابهای کلیسا را اینجا پشت شیشه ها گذاشته بودند از قبیل عصا های خلفای سابق که خلیفه
یک عصای خلافت باید داشته باشد و بعد از مردن او نگاه میدارند عصای زیادی با انواع
والوان مختلف بود قریب یکصد قبضه عصا بنظر آمد همچنین باجهای خلفا که در اعیاد و روزهای
رسمی سر میکذارند که از پارچه مفتولی و کلدوزی و طرح غریبی است بعضی سکه های سلاطین قدیم را هم
جمع کرده زیر آینه گذاشته اند از اینجا بر کشته رفتیم بدرسه که خلفا برای تحصیل اطفال ارمانه ساخته است
راه دور بود با کالسکه رفتیم بدرسه بسیار خوب معتبر متحکمی بطرز مدارس فرنگیان ساخته است از
پله های دو طرفی بلند بالا رفته در آن بالا کسب مانند جانی بود صندلی بزرگی برای ما گذاشته بودند
رفتیم نشستم خلیفه هم روی صندلی نشست یک نفر از منی بچه اصفهانی رعیت ایران باد و نظار منی
تبریزی در مقابل ایستاده اصفهانی کاغذی در دست داشت خطبه برای ورود ما بر زبان فار
میسلس و خوب خواند سپس لار اعظم و صاحب منصبان روس و سایرین هم همه ایستاده بودند بعد
بر خاسته جای خواب و غذای شاگردان را دیدم اما شاگردان حاضر نبودند حالا چند ماه علی اکرم
ایام تعطیل است و شاگردان مرخص هستند نفر شاگرد در اینجا تحصیل میکنند از هر قسم علوم
و فنون و از غیر ارمنی و خارج مذهب هم احدی را بشاگردی قبول نمیکند بعد سوار شده از همان
راهی که آمده بودیم مراجعت بایروان و منزل کردیم وقت رفتن باوچ کلیسا کوه فارنی یارق
دست راست از دور پیدا بود برف نداشت اما در رشته کوههای برفی بود که محال آباران



در هوای آنکوه است کوه اقری داغ امروزه چندان نداشت خوب پیدا بود اقری بزرگ خیلی بلند
 و قطور است از دماوند بنظر من قطور تر و خیلی بزرگتر آمد یکشنبه ۹ باید از ایروان برویم و لیجا
 صد و پنجاه و قریب پانزده فرسنگ است جمیع صاحب منصبان نظامی و غیره و حاکم ایروان نشان
 بر حسب شان و رتبه هر یک دادیم با جزال کا ماروف قدری صحبت شد پیش رجمی در جنگ
 زیوین از عثمانی برداشته است خلاصه سوار شده راندیم باز مثل زور و جمعیت زیاد بود که
 چاهی ایروان همه پست و بلند است بعضی کوچه ها را تازه روسها میخواستند صاف و مسطح کنند
 محله مسلمانها سو است یعنی یکد و محله خالص مخصوص مسلمان است و باقی مخلوط است جمعیت ایروان
 همه حبه از مسلمان و ارمنی و روسی از دوازده هزار نفر متجاوز نیست این راهی که از توی شهر سر بالا
 میرفتیم آخرش باغات روی تپه و کوه منتهی و متصل میشد شکوفه به وسیله حالا در اینجا دیده شد
 اگر چه هوای ایروان گرم است اما از طهران باید سرد تر باشد ملاقاتیکه من در چهل و دو سال قبل
 ازین با امپراطور نیکلای مرحوم در ایروان کرده بودم جو یا شدم معلوم شد که منزل ما آنوقت در
 همین جایی که حالا جلوه خانه حاکم باغ ساخته اند و آنوقت میدانگاه ای بوده در چادر بوده است
 و امپراطور در توی قلعه در خانه های حسین خان سردار منزل داشته و من اینجا امپراطور را دیدن کرده ام
 خلاصه راندیم راه خیلی سربالا بود راه کالسکه را از ایروان با نظرف دولت با مخارج کراف
 شوسه کرده و ساخته است راه پرچ و حنی را کالسکه به سولت و راحت بالا رفت خیلی خوب
 ساخته اند از آن بالا منظر خوبی شهر ایروان و اطراف دارد که تمام شهر در زیر پا افتاده است
 و کوه های اقری و سرحدات عثمانی و غیره در جلوه عجب عالمی داشت امانه برای مسافر چای پاری
 بلکه برای کسیکه مجبور بجرکت نباشد و آن بالانشسته باد و برین اطراف را تماشا کند عظمت
 بشمار و خلاصه راندیم رو بشمال همه جا راه سربالا بود و کم کم هوا سرد و یلایق میشد و کوه های
 طرفین راه و تپه با خیلی سبز و خرم بود انواع گلها داشت بعد از آنکه مسافت زیاد می سربالا
 رفته قدری سرازیر شدیم تا بچاپارخانه ایلا رسیدیم راه شوسه اینجا با کمی خرابی شده است



خیلی کل بود مال بر خمت میرفت و باتی که از ایروان تا ایلام دیده شد از بنقرار است اول گفته گیر است
 دیه ارمنی و روس نشین است اینجا در حقیقت اردو می نظامی روسها بود از سر بار و مریض و عراوه
 و سر بارهایکه در جنگ عثمانی زخمی و مجروح شده بودند همه را اینجا آورده چادر در صحرا زده معالجه
 میکردند از اینجا رانده تا رسیدیم بجای پارخانه فونستانقا اسب عوض کردند و بسیار سرد شد
 از چای پارخانه ایلام قدریکه آمدیم طرف دست راست دهبی بود همیش کوک چسه و دبات و دیگر هم
 از دور دور دامنه کوههای بر فی سیلاقی نمایان بود تا رسیدیم بدیهی که اهل اینجا همه روسی و طایفه
 مالاکان هستند از شهر ایروان تا اینجا همه جا سر بالامیآ دیدیم از اینجا هم بقدر یکفر سنکی سر بالارفته
 بعد تا چای پارخانه فونستانقا سر ازیر شده از اینجا هم بقدر یکفر سنک و نیی باز کمی سر بالارفته بعد
 سر ازیر شد و در کوههای طرف دست چپ جنگل مانند درخت داشت از فونستانقا که گذشتیم در
 طرف دست چپ بدیهی رسیدیم که کاکسی نام داشت و در دره واقع بود و رودخانه زنکی که
 بایروان میرود از میان این دیه گذشته در زیر دست دیه بدره کوه عمیقی میریزد که هیچ آب رودخانه
 پیدا نیست و از کاکسی که میگذرد قدری درختهای جنگلی بیشتر شود خلاصه رانده تا باختی رسیدیم
 اینجا بنهار خورده بعد سوار شده تا به یلی نو فستقا یا رسیدیم اینجا اول دریاچه کوچکی سیلاق است آب
 عوض کردند سکنه این دبات همه روسی هستند بواسطه رطوبت هوا و باران زمینها بسیار گل و
 توی ده خیلی کثیف بود از اینجا که اول دریاچه کوچکی سیلاق است و راه طرف دست چپ دیدیم
 افتاده همه جا از لب دریاچه میرفتیم راه شوسه است و بغل بر دریاچه را خیلی خوب ساخته اند
 کالسکه راحت میرفت دریاچه بسیار با صفا و آب آن کبود رنگ و شیرین بود موج کمی هم داشت
 و ضعا کم عرض و خیلی طولانی است ماهی قزل لای خیلی بزرگ دارد اطرافش کوه است بعضی
 برف دارد بعضی بی برف ولی دور و کنارش باز بقدری مسطح و وسیع است که چادر و اردو میتوان
 زد یعنی طرف راه وسیع است و سایر اطرافش بعضی جاها وسعت و سطحی دارد و بعضی جاها دماغه
 و بدنه کوهها داخل دریاچه متصل بآب شده و از همه طرف از دامنه کوهها چشمهای زیاد بدریاچه



جاریست یکدور و در خانه هم دیده شد که داخل دریاچه میشد یک کوه کوچک با سبزه مثل کوه دوشا
 تپه جزیره مانند در وسط دریاچه بود کلیسایی در اینجا بنا کرده اند چند خانواری هم سکنه دارد بعد
 هزار ذرع از ساحل دور است اما حیف که کشتی و قایق در این دریاچه نیست که شخص بتواند روی
 آب سر و تفریح کند دو سه ناو بسیار کوچک در کنار دیده شد قدریکه رفتیم هوا ابر شد و مه از
 روی دریاچه و کوههای طرف مقابل برخاست هم مهیب بود و هم بسیار با صفا باران هم بارید
 کوه و صحرا و تنگه مخصوص یافت تمام دشت و کوه سبزه و کل بود اما هنوز سرمای زمستان باقی و غلبه
 جا با برف بود این اماکن از نیلاقات بسیار سرد و در وسط تابستان هوایش خیلی خوش و منیش
 مرتع و چراگاه حیوانات است دامنه کوهها نرم و مینک و محل زراعت دیم است تا عصر تنگ
 کنار دریاچه میرانیم هوا از مه پیره و تاریک و تا منزل هم خیلی راه بود کالسکه بای طرین و بهرمان هم
 خیلی عقب مانده بود که هیچ پیدانلودند تا رسیدیم بدیه چوپوق لو که در انتهای این دریاچه در دهنه
 کوهی واقع است سکنه اش همه ارمنی هستند از چوپوقلو کمی راه سر بالا شد تا رسیدیم بجا پارخانه و در
 سینوفتقا یا پیاده شده رفتیم توی اطاق سپسالار عظم و پرنس منچیکوف هم عقب سر ما بودند و
 رسیدند جزایر با کلاه خود و لباس تمام رسمی دم کالسکه آمده بزبان روسی عبارتی گفت هیچ نفهمیدم
 و را پورتی داد بعد معلوم شد (چاف چا و اتر) که اصلش کرجی است حاکم ایالت الی ایت
 پل است یعنی کج و قرا باغ و شکلی و شامخی و غیره و خودش در کج می نشاند اینجا خاک ابروان تمام او
 خاک حکومت اوست بعد از آنکه حاکم را پرنس منچیکوف معرفی کرد و شناختم حال التفات احوال
 پرسی را او شد خلاصه سوار شده رانیدیم از اینجا راه سر ازیر شد هوا مه غلیظی داشت جانی دیده نمیشد
 مگر طرفین راه الی ده قدم و همین قدر معلوم شد که اول جنگل است و جبهه حسته درخت دیده میشد
 این راه خالی از غرابت و تماشا نبود اما حیف که هوا را مه داشت و آفتاب هم غروب کرده خیلی
 تاریک شده بود و چشم جانی را نمیدید کالسکه از دامنه کوه بسیار مرتفعی سر ازیر شده رو بپایین
 میرفت اما از بس راه را خوب و هیچ و با قاعده ساخته اند هیچ رحمت سر ازیر معلوم نبود و

و کالسکه با کمال سرعت و بدون خطر میرفت اما تمام زمین و کوه جنگل و خاکش هم نرم بود و خلا
شب تاریک شد حساب کم رنگی از زیر ابر تا بید درختها را امیدیدم شکوفه زیادی از سیب و به
و امرود و آلو با لوب درختهای کنار رودخانه بود و بپای دره که رسیدیم رودخانه از وسط دره جاری
بود که بقدر بیت سنگ آب داشت همه جارا از کنار رودخانه بودند ما رسیدیم بدیه کلا و نو که
ارمنی نشین است نیمه سنگی که از این دیه گذشته رسیدیم بمنزل که دلچان است عمارت یلداقی خیرال
کافار آنرا که در اینجا ساخته است منزل ما بود بسیار عمارت خوبست کله مرالی را هم با شاخ بسیار بزرگ
که قلاجهای غریبی داشت بدیوار اطاق نصب کرده بودند گفتند این جنگلها مرالی دارد و همین
جازه اند چون بسیار خسته بودم زود خوابیدم و **دوشنبه** ۱۰ باید بمنزل آل کت برویم
یکصد و پنج و رس اه است صبح زود برخوایم حاکم ایروان از اینجا مرخص شده رفت سوار
شده را ندیدیم همه جا سرپاین و از دره میرفتیم رودخانه دلچان دست چپ و دره بود عرض
طرفین دره کوههای بلند پر جنگل زمینها همه سبزه و کل و پر حاصل کوههای دست راست مرتفع
تر و جنگلش انبوه تر بود این کوه و جنگلها بشیبه کوهها و دره با و جنگلهای ما نند راست اما عرض
جنگل کم است تا سر کوههای جنبین درخت دارد و دیگر پشت کوهها جنگل نیست از هر قسم اشجار
جنگلی دارد به خصوص سرو و کاج کوهی که آخر جنگل زیاد است اما طول جنگل که الی آخر این دره باشد
پنج شش فرسنگ میشود شکوفه زیادی هم بود یعنی کنار رودخانه و راه تکت درختهای بارور داشت
ما رسیدیم به ترس حای سبب عوض کرده باز را ندیدیم اینجا رودخانه دیگر هم داخل رود دلچان شده بش
خیلی زیاد میشود از اینجا قدری گذشته از پلی عبور کردیم و رودخانه بدست راست افتاد همه جا همین
طور آب و سبزه و شکوفه و کوه و جنگل بود ما رسیدیم به کاروانسرا که دیهی بود و هیچ کاروانسرائی نداشت و
اسم بی مستی بود اینجا هم سبب عوض کرده را ندیدیم تا اوزون تا لا باز سبب عوض کرده رفتیم به نو و انا
انجا پاده شدیم جمعیت زیادی از بزرگان روس و مسلمان و ارمنی و غیره بودند و ما هم اینجا حاضر
کرده بود و صرف کردیم همین چایخانه ایست که بخمال قبل در معاودت از سفر اقول فرنگستان



یکشب در اینجا خوابیده بطرف کج و باد کوبه رفتم بر پیش قارین حاکم قلمی شهر تفلیس از تفلیس تا اینجا با استقبال آمد
بود به حضور رسید بعد از نماز سوار شده رانده تا رسیدیم بجای پاخانه زور آرخ اسب عوض کرده رفتم
بجای پاخانه صلاح او علی اینجا جمعیت زیادی بود از پل و دو خانه حرام که آب زیادی داشت گذشته
وارد صلاح او علی شده اما از کالسکه پیاده نشدیم اسبها را عوض کردند جمعی از بزرگان طایفه قراق با
کالسکه ایستاده بودند قدری با آنها صحبت شد این قراقها در کنار همین رودخانه خانه و دوبات
و مزارع زیاد دارند بعد از دوازده هزار خانوار میشوند یک حدشان از طرف کج یعنی سمت پائین رود
خانه بطایفه شمس الدین لومیرسد و از طرف بالا که سمت تفلیس باشد به تنخ کری و طایفه بزچلو منتهی
میشود طایفه بزچلو جمعیت زیادی هستند از جوانان آنها هم حاضر بودند مذہب این طوایف قراق
هم شیعه است هم سنی هم از منی این قراقها داخل بقرا قهای اصلی روس ندارند و رعیت و سبک
تفاوت کلی با آنها دارند خلاصه رانده تا رسیدیم بالکت که منزل بود هوای اینجا با خیلی سرد و رطوبتی
شبه شبانه اما باید تفلیس برویم چهل و چهار و رسا است صبح برخاسته سوار شده راندم تا دو
فرسنگ از راه تمام صحرا و جلگه و زمین پر از گل و سبزه بود بعد طرفین راه دره و مابهور بای حاکمی
شد طرف چپ لاله زیاد هم روئیده بود و تا مسافت زیادی همین وضع و بیات است یعنی وسط
راه دره مانند و طرفین ته و مابهور و پست و بلند است بعد چند پیچ خورده سر از زیر میشود و جلگه
تفلیس و رودخانه گرمودار میگردد در جای پاخانه با غلوجه اسب عوض شد از اسب رانده تا رسیدیم
سوقا تلیق امین الملک که چند ماه قبل از ما مامور و روانه فرانکستان شده بود اینجا با قوشول ایران
مقیم تفلیس و میرزا محمد علی کاشی که در قفقازیه رئیس یعنی صاحب اسب و کاری و کالسکه چار
است توی صحرا در کنار راه پیاده ایستاده بودند به حضور رسیدند امین الملک لباس تمام رسمی
پوشیده و نشان زیاد زده بود کالسکه ایستاد قدری صحبت شد بعد از نیم در سوقا تلیق اسب
عوض شد از اینجا قدری که راندم شهر تفلیس که در میان کوه و دره و تپه واقع است پیدا شد
همه جا آمده تا رسیدیم بکنار شهر در سر راه فرش انداخته و دروازه نصرت زده و شیر نجات زیاد

بجا آورده بودند در آنجا پیاده شده راه افتادیم سپسالار عظم و سایرین هم از عقب میآمدند خبرال
استار و سلسکی که پنبال قبل حاکم بادکوبه بود و حالار رئیس کل دفتر خانه فقهار و آدم بسیار خوبی است صاحب
منصبان و کلمات و اعیان و نجبا و ابالی شهر تقلیس و نجبای کرجی و غیره ایستاده بود و سایرین را
معرفی میکرد پرنس منچیکوف عقب بود رسید سوار در شکم سربازی شده را ندیم ما از کوچهها و معابر شهر گذریم
زن و مرد زیادی در دم باهما و منظرها و پنجرهها و کنار معابر بودند رسیدیم بجلو خان عمارت جانشین
همان عمارت است که سفر اول هم در مراجعت از فرنگستان منزل کرده بودیم فوجی از سالکات توی جلو خان
صف کشیده و پرنس میرسکی که نایب جانشین و مردیست بسیار قابل و پلستیک دان و زبان
فرانسسه را هم خوب حرف میزند با جمیع صاحب منصبان فقهاریه از نظامی و ظمی و غیره ایستاده بودند
کثرت غریبی بود پرنس میرسکی همه را یکان یکان معرفی کرده و دو پسر که اندوک میشن جانشین فقهار برادر
امپراطور باللیه های نظامی خودشان و غیره ایستاده بودند با آنها دست دادم هر دو بسیار بسیار جوان
های مؤدب تربیت شده آراسته هستند سنشان چهارده پانزده سال اسمشان یکی که بزرگتر است
مینخائیل مینخائیل اویج و دیگری کورکی مینخائیل اویج بعد رفتم توی اطاق نشستم شاهزادگان هم آمده نشسته
جلی صحبت شد خود جانشین اینجا نیستند باز وجه خود بطرف پطررفته اند و تالار هم با جمعیت زیاد
از معارف و اعیان ایستاده بودند که پرنس میرسکی آنها را معرفی کرد بعد رفتم سر بنهار بعد از صرف
نهار قدری در باغچه جلو عمارت گردش کرده با این الملک صحبت داشتم کلمات بسیار خوب با انواع
والوان مختلف در باغچه بود شب هم رفتم با طاق دیگر که منظر کوچ و صحرا داشت پنجره را باز کرده
قدری تماشای کوچه و چراغان و آتش بازی و جمعیت مردم را کردیم چراغان و آتش بازی بسیار مفصل
خوبی کردند تا حتی مردم از ورود ما قلبا شاد و خرم و خوشوقت بودند و کارگذاران روس در خدمت
بهیچوجه فروگذار نمیکند از برای ت کمال تعریف و توصیف را دارد چهارشنبه دوازدهم
در تقلیس توقف شد امروز باز پرنس میرسکی صاحب منصبان و معارف و وجوه را در تالار حضور
آورده معرفی نمود بعد رفتم باز دید شاهزادگان یعنی سپرهای جانشین از همین اطاق با اطاق منزل

MIKHAIL.

تالار



آنها راه بود قدری آنجا نشسته صحبت کردیم اطاقشان چشم انداز خوبی بگوچه و صحرا داشت پر دبا
 دور نما و اشکال مختلفه متعلق قفقاز و بعضی اسلحه و زین و یراق اسب از ابالی خنوق و بخارا بدرود یوا
 و اطراف اطاق او نیخته بودند بعد برخاسته پائین آمده در باغ بزرگ داخل عمارت کردش کردیم شنا
 زاد باراهم لایله با ایشان بجهت کردش بیاض آوردند شاه زادگان کل میچیدند و دست مامیدادند بعد
 ما را راهنمایی بکر محانه کرده رفتیم آنجا و از آنجا در آمده بموزه تفلیس که یکت کوچه فاصله باین باغ دارد
 رفتیم و یک تور یعنی بیس موزه که فرانسه را خوب حرف میزد همه جا را نشان مامیداد شاه زادگان
 هم همه جا با ما بودند و همه را بربان فرانسه صحبت میکردیم بعضی حیوانات و طیور زنده از قتل قراول
 و دراج و سیره و غیره در آنجا دیده شد طیور زنده کمر بود اما در داخل موزه اسباب و نمونه با و آلات و
 اشیاء نفیسه و غنیه از قدیم و جدید و از طوایف و ملل مختلفه و انواع جانور با و اقسام طیور و حیوانات
 مرده و مصنوعی که از تصرف هوا و ملاشی و فنا حفظ و نگاهداری کرده و مثل زنده بیاد داشته بودند خیلی بود
 و کمال غایت و تازگی را داشت مثلاً انواع پروانهها و اقسام جانورهای بزرگ و کوچک و پلنگ
 و ببر و خوک و بز و ن که کا و میش و حشی است و ماهی یونس بزرگ بجز سیاه که جانور غریبی است بود
 یک شتر مصنوعی مرده افتاده و لاش خور و کلاغ و روباه و شغال یادی هم روی لاشه آن نشسته
 گوشت آنرا میخوردند که الحق هیچ با شتر مرده و وحوش و طیور زنده فرق و امتیاز نداشتند غنای
 بود دیگر انواع نمونهای معادن و نباتات و جو بهای جنگلی که اغلب این نمونها از قفقاز است همه را
 بآرتیب و نظم چیده بودند بعد آیدیم بیرون باران میآمد رفتیم تا آخر باغ بحکام بسیار خوبی که از جانشینان
 حمایت بطرف فرنگی کوچک و کرم و خوب از حمام بیرون آمده مراجعت بمنزل کردیم شب رابعه
 شام بکالسکه نشسته رفتیم بیاض تماشاخانه باران شدید می از عصر شروع بباریدن کرده که قدری
 محل امر چراغانی و تماشاخانه و اجتماع مردم شده بود پیاده شده رفتیم بالا در لژ کوچکی نشستیم سهیلار
 اعظم و پرنس میرسکی و اربیلیانی که از شاه زادگان گرجستان است و سابقاً در فرج آباد مازندران بمحضر
 رسیده بود در لژمانشند این شاه زاده بقاد و عیبال عمر دارد اما باز خیلی باغبین و باغ و سرزنده است

خلاصه تماشاخانه کوچکی است ز نهایی صاحب منصبان روس و خزان آنها و بعضی از نهایی کرجی در برتر
بالای تماشاخانه نشسته بودند یکساعت و نیم بازی در آوردند بسیار خوب بازی کردند صاحب
منصبان هم در مرتبه پائین نشسته بودند پرده که پائین افتاد قدری برخاسته دوباره آمدیم و نشستم
پرنس میرسکی خانمهارا معترفی کرد بعد از اتمام بازی رفتیم سیاه تماشاخانه اسباب چراغان بسیار جو
چیده بودند از اینجا مراجعت کرده آمدیم بچادر یک بالایی باغ زده بودند استراحت کردیم
پنجشنبه ۱۳ باید برویم منزل طلیت که یک صد و هشت ورس راه و نزدیک دامنه کوه قفقاز
است ابوالقاسم خان نوه ناصرالملک را بار اینجا دیدم دیروز وارد قفقاز شده است خلاصه
بشاه زادگان سپه‌های جانشین نشان و حمایل ایران داده بودیم اول که تبالا را دیدیم آنها را پذیرفته
دست داده و اظهار تشکر کردند بعد در اطاق دیگر که پرنس میرسکی همه صاحب منصبان روسیه جمع
بودند رفته و در خور هر یک اظهار التفات کرده آمدیم پائین کالسکه نشسته را دیدیم تا از شهر قفقاز
خارج شدیم از قفقاز به چایخانه اول که مسیحت نام دارد و بیست ورس راه بود و این راه بواسطه
باران زیاد کل زبادی داشت در چایخانه مسیحت اسب کالسکه را عوض کرده را دیدیم تا رسیدیم
بچایخانه ترلقان اینجا پیاده شده رفتیم باطاق عمارت خوبی بود نه صرف نموده بعد سوار
شده را دیدیم برای چایخانه مقبضه دو شیت این مقبضه در دامنه کوه با صفائی افتاده اما چایخانه
خانه دور از دیه یعنی رودخانه مابین چایخانه و دیه فاصله است از اینجا بچایخانه تانااورد
از اینجا به طلیت که منزلت رفتیم امروز از قفقاز که دور افتادیم همه صحرا با بستر و خرم و پر گل و سبزه
و د بات کرجی نشین آباد معتبر طرفین راه و رودخانه گرد و کوبه‌های بزرگ و کوچک و جنگل و
شکوفه و حاصل دمی و آبی و انواع گلها و لاله همه جای راه پیوسته بهم بود الحق بسیار بار و صفا
و با تماشا بود هوایم متصل ابر و مه و ترشح باران میشد از چایخانه مسیحت که حرکت کردیم ابتدا
راه همه جار و دخانه گردست راست و راه آهین هم که به بندر پوتی میر و سمت راست دیده
شد مقارن عبور مایک ترن سجاد هم راه افتاده بسرعت رفت بطرف پوتی قدریکه رفتیم یعنی



دو فرسنگی از قلنس با طرف راه آهن افتاد بدست چپ و رفت رو بطرف مغرب تا از نظر محو
و ناپدید شد و ما از پل کشته رو بشمال اندیم از بس وضع زمین و هیئت ارضی قدم بقدم تغییر
و تفاوت میکرد یک سخط میشد چشم از تماشا پوشید تا رسیدیم بجای پارخانه انا نور از اینجا الی منزل
راه بدره تنگی افتاد که زیاده از سیصد قدم عرض نداشت و رو و عظیمی مسمی براق و از ته دره
جاری بود که از کوههای قفقاز میآید و در آخر غمتی متصل بر و در کوه میشد و دیگر صفای این دره از
تعریف و توصیف خارج است طرفین راه کوههای بلند پر جنگل تا اشجار جنگلی همه کوتاه و سبز و
خرم و زمین کبیر سبزه و کل درختهای بار آور جنگلی غیره تازه شکوفه باز کرده و سفیدی شکوفه در میان سبزه
صفاء و عالم غنپی داشت از هر دره و کوهی از چپ و راست یک نهر آب صاف سرد خوشکوار
بسیاری برود خانه جاری بود و دوات و مساکن و عمارات متعدده از کبرجها و در قلعهها و دره
کوهها بعضی متصل بعضی منفصل از هم بودند بعضی بسیار خوب همه جانمایان بود و گل که سفید که اغلب
سفید هستند و کله کاو و کاه و میشها و خوکهای خانگی و مادیان همه جا در این سبزه ها و مراتع بچرا مشغول
بودند و گاه گاه کوههای برف دار عظیم و مهیب قفقاز که معروف بکوه قاف است از میان
دره ها و شکاف کوهها پیدا بود حقیقه شخص از غرابت و بدایع خلقت خداوندی و اله و متحیر میماند
خلاصه وقت غروب وارد ملت شدیم کیفوج سرباز روس که در همین جا ساکن و ساخلو است
جلو عمارت صف کشیده بودند سر کرده آنها اسمش پتروفسکی الکسندر یوانوویچ است اینجا جنگل
کوهها تمام شد و چون خیلی سربالا آمده بودیم بواسطه ارتفاع زمین هوا بقدری سرد بود که هر قدر
هم درخت دیده میشد هنوز برکت نکرده بود عمارت اینجا منزل دولتی و بسیار عمارت خوبست
که بامر دولت بنا شده است از پله زیادی بالا رفته و از عمارت و اطاقها شدیم چشم انداز
خوبی برود خانه و دره و کوه دارد و هوایش بسیار سرد است جمعه چهار و پنجم امروز باید
برویم به ولا قفقاز و سر راه آهن صبح که برخاستیم هوا سرد و ابر بود بکالتسکه بسی همه روز نشسته
را ندیم راهی بودند و از کوه بسیار رفی بالا میرفت مثل راه کوه البرز طهران که بشهرستانک

PETROFCKI

میرود اما قدری بزرگتر و مهیب تر و مرتفع تر و پر برف تر و لی راه پراچ پچ و خیلی خوب ساخته اند که کالسکه
 راحت میرفت همه جا دره بای سبز حرم با صفا از هر طرف چشمها و ابشار بای خوب جاری بود و الحق
 جای سیلاب ازین بهتر نشود و اما از سردی هوا در اینجا با جنگل و علف کمست بلکه هیچ نیست مگر در تابستان
 که علفش بلند میشود همه جا رانده تا بجا پارخانه و آبادی خود را و رسیدیم اینجا اول برف بود از
 اینجا هم الی مکیفر سنک سر بالا رفتیم تمام کوه و دره با پوشیده از برف و طرفین جاده مثل دیوار با
 بلند و هر قدر تصور شود غلیظ و قطور برف بود و خیلی هم خطر و جای حسیاط بود که دیوار برف
 بروی جاده و سر کالسکه با خراب شود و یا راه از طرف پرگاه خراب کرد و یاد دیوار با و سنک
 چینهای بلند کنار راه که اغلب ترک خورده بود و بریزد از هر طرف بهمن برف مثل کوه توی دره
 بار خفته بود یک جایی را از سنک نبائی کرده بودند مثل دالان و کوچه سر پوشیده که هر چه بهمن برف
 بیاید و بریزد روی آن بریزد و راه راسته نکند کو یا از اول بهمن برف ابخار ابر کرده بوده
 بعد زیش را خالی نموده و بهمان طور بنائی کرده و سقف زده اند که کالسکه از میانش میگذرد و در
 بام آن کوه کوه برف ریخته بود و آب از سقف میچکید خلاصه مکیفر سنکی که از خود را و سر بالا رفتیم
 بعد کم کم راه سر ازیر شد تا رسیدیم بجا پارخانه و آبادی قوبلی که زیر دست این کوه در دامنه
 افتاده است منبع و سر چشمه رودخانه ترک از این کوهها و درههاست که کم کم زیاد شده تا میر
 از میان شهر و لا و فقط از میگذرد اما تا شهر آبش نیاده از لث رود که نیست از طرف کوه رینهها
 همه سکالاج و اطراف همه کوههای تحت بلند مهیب است و بات کوچک و آبادیهای مختصر
 جسته جسته در دامنه ها و دره های کوه دیده میشد خانه ها از سنک ساخته اند همه جا دره ها و آبادی
 کوهها چشمهای خوب ابشار شده بطرف رود ترک جاری بودند تا رسیدیم بجا پارخانه و آبادی
 قاضی بیک پیاده شده رفتیم با طاق ها کم ترک چای حاضر بود و پورت داد و زبان فراموش
 حرف میزد اما تا این جا پارخانه خاک قلنس بود و نه راه را صرف کرده سوار شده رانده تا رسیدیم
 با بادی و چا پارخانه لارس سب عوض کرده راه افتادیم از اینجا با بادی و چا پارخانه نالت

رسیده و از بالت بشهر ولا و قفقاز رفتیم امروز بین راه از چندین پل که روی همین رودخانه سیاه
 بودند عبور شد که رودخانه گاهی بطرف راست گاهی بدست چپ میافتاد تا از آخر پل که گذشتیم
 دیگر همه جا الی شهر طرف راست بود از بالت پائین کم کم کوپها عقب مانده زمین وسیع و مسطح
 و جلگه شد و کوپها آنچه بنظر میآمد جنگل داشت و زمین و صحرا سرسبز و چمن و گل بود اما از دژه
 که آمدیم هیچ جنگل نداشت تمامش سنگ سخت و اطرافش قللهای بلند بود خلاصه وارد شهر شدیم
 از وسط شهر با کالسکه گذشته دم گاری یعنی سر راه آهن پیاده شدیم فوجی با موزیکان صف کشیده حاکم
 و صاحب منصبان با جمعیت زیادی از زن و مرد فرنگی و ارمنی و غیره ایستاده بودند پیاده از جلو
 فوج و صاحب منصبان و سایرین عبور کردیم همگی معرفی شدند از رعیت و تجار ایران هم در این شهر
 زیاد هستند و همه حاضر بودند نظراً که وزیر مختار ایران مقیم پاریس هم از پاریس آمده چند روز است
 اینجا حاضر شده بود بحضور رسید خلاصه آهسته آهسته از میان جمعیت آمده داخل کالسکه بخار شدیم
 ترن بسیار خوبست قرار شده است همین جا بمانیم تا شش ساعت از شب رفته حرکت کند این
 شهر از شهرهای جدید البناست یعنی مسیت و چنبال است که وضعیت شهری بهم رسانده کوچها
 راست و وسیع مدرسه نظامی معتبر بعضی عمارات عالی و بناهای خوب دیگر دارد که بعضی دولتی و بعضی
 دیگر از بزرگان و معارفست باقی خانههای رعیتی همه کپرست مثل خانهها و عمارات رعیتی مانند آن
 اینطرف کوه قفقاز در کنار دژه با و دامنه با قلاع کوچک محکم و بعضی برج معتبر ساخته اند که حالا هم
 ساخلو دارد بنای این قلعه جات و گذاشتن ساخلو بجهت این بوده که سابق برین چراکسه و لنگها
 گاهی از کوه گذشته شهر ولا و قفقاز را میچاپیده و اسیر میسپردند اما حالا امنیت است و دفع
 شرانها شده حاکم این شهر تا چایار خانه آخری باستقبال آمده بود و باز پیش از ما بشهر آمده و اینجا
 حاضر بود فرانسه حرف میزند در کرجستان هم چون قدیم همیشه از طرف ایران و غیره در عهد
 تیمور و اعراب محل تاخت و تاز بوده و در همه کلیساها و معابد را قلعه محکم کشیده و برج ساخته اند
 شام را نونی و اگون یعنی کالسکه بخار صرف کرده بعد خواستم بخوابم از پس از دو ساعت و نوزده

دور و اکنون بودند لهذا بد نشسته تا وقتی زن راه افتاد خوابیدم صبح زود برخاسته بمباشان شستم تمام
 صحرا سبز و خرم بود صفای غنیمی داشت تا رسیدم باستایون میرال نیا گوری که دست چپ توی صحرا
 واقع بود کوههای اینجا آب گرم معدنی دارد گل و چمن و سبزه و صفای صحرائی اینجا بوجصف مینماید
 خلاصه سه شبانه روز متوالی از کالسکه پرون نیامدیم متصل در حرکت و شام و نهار و خواب و بیداری
 نشست و برخاست همه در تین بخار بود استایونهای بسیار خوب در عرض راه دیده شد به هر
 استایون که میرسیدیم و کالسکه میایستاد جمعیت غنیمی از زن و مرد میشد و همه صداها را بلند میکردند
 فوج و قوخانه و آذوقه و اسباب و ما یحتاج قشون متصل در راه و نیمه راه بود که بقفقاریه و غیره میرفت
 و در استایونها کیسه های آرد و آذوقه و اسباب حمل و نقل زیاده از حد دیده شد صحراهای روسیه همه
 جاسبزه و چمن است و انواع گلهای خوب دارد و در حول خوش مهر شهر و دیه و قریه و آبادی هم
 زراعت دیم است و کنار رودخانه ها و دامنه کوهها اغلب جنگل و اکثر اشجار جنگلی توسکا و سرو
 و کاج است درخت سید هم خیلی دیده شد توی جنگلها بیل زیاد بود و چنان میخواهند که صد شیان
 را توی اکنون می شنیدم نزدیکی مسکو برف زیاد هنوز در زمین با بود و هر جا رودخانه و ابی دیده
 میشد شهر یا قصبه و یا دیه و آبادی هم لابد با آن بود و شهرهای معتبر و قصبات و د بات بزرگ
 و کوچک زیاد در راه دیده شد آسیای اینصفحات همه بادی است و خیلی هم دارد از دور پر بار
 چرخ آسیا بهار که باد حرکت میداد گردش میکرد و خیلی تماشا داشت هر شهر از شهرهای روس چند
 کلیسای خوب معتبر و چند آسیای بادی دارد خانه های خوب تکتک توی چمنها دیده شد که روی
 آنها را از چوب و نی پوشیده و دور خانه را از کچ سفید کرده اند تا اینها بناهای رعیتی است خانه ها
 بزرگان و اربینه دولتی را رویش را از آهن پوشیده بعضی اسخ رنگ و بعضی را سبز رنگ می کنند
 شهرهای روسیه از دور بسیار قشنگ است آنچه از اربینه بنظر میاید سفید و سرخ و سبز و بعضی از
 کنبه های کلیسائی شهرهای معتبر مطلقا است خیلی دور نمای خوبی دارد و راهها را همه شسته کرده اند
 گله گله خوک و گوسفند و بره و گاو و گوساله دسته دسته اردک و بچه اردک قاز و بچه قاز

دیگر کله ماویان واسب الیچی و صحرائی که در چمنها میچرخند و سایر دواب و وحوش بطور که بچرا و پرواز
 مشغول هستند و وضع و حالت کله باهنا و شباهنا که بعضی بچه و بعضی بزرگ و پیر هستند دیگر اطفال
 خوک چران و قاز چران و اطفالیکه کنار رودخانه باخت شده بازی میکنند و زن و مردیکه
 در کالسکه با نشسته توی راه شیشه گردش میکنند و حالت سبزه و چمنها و رودخانه و آبها بسیار
 عالم خوب و خوشی دارد و از رودخانه های عظیم مثل رود دون و رود توکله و غیره عبور شد پلهای
 آبنی خوب بر روی رودخانهها ساخته اند از چندین شهر عظیم که شتم انا از بعضی شب عبور شد که
 ندیدم مثل شهر لغان روق و روسو شهر خرکوف را روز عبور کرده دیدیم بسیار شهر آباد و بزرگست
 از هر قسم ابنیه و آبادی و مدارس دولتی و عمارات معتبره دارد و همچنین شهر بل کرود که سر راه بود
 بسیار خوب شهرسیت رودخانه آب و چمن سبز خیلی باصفای خوبی دارد و همچنین شهر کورسک
 که میگویند خیلی شهر معتبر و خوبست اما ندیدیم تا به مملکت کوبان که بعد از استاد پول است وارد
 شدیم پای تخت کوبان کاثرین اودار است این مملکت هم جزو حکومت قفقاز و سپرده بکراندوک
 میشل برادر علیحضرت امپراطور است تمام اینجا با قراق می نشیند حاکم اینجا جبرال کارالین است
 فرانسه خوب میداند سی و شش فوج قراق ابواج جمع اوست جمیع قراقیکه در قفقاز به دیده شد
 از اینجا ما مور شده اند خلاصه روز و دو شبانه هفدهم جمادی الاولی دو ساعت و
 نیم بغروب مانده وارد مسکو شدیم چهار فرسنگ بسکومانده در استاسیون آخری که کالسکهها
 ایستاده و ابری تیره شد و شروع بباریدن شدیدی کرد قاقازوف مترجم خاص علیحضرت
 امپراطور که از پتر ما مور شده بود اینجا به حضور آمد میزرا ملکم خان ناظم الملک الیچی مقیم لندن هم اینجا
 به حضور رسید در رفو بکار پرسن و آل قوکی حاکم مسکو که در سفر سابق هم حاکم مسکو بود و او را همین جا
 دیده بودم با همه صاحب منصبان جزالها با استقبال آمده و حاضر بودند پائین آمده با همه تعارف
 کردیم از جلوی یک دسته سرباز عبور شد زن و مرد زیاده از حدی با وجود باران آید و اجتماع
 کرده بودند اما لدی لورد با بکار و سوار کالسکه ایسی شدن فوراً باران با لره ایستاد و ندیدیم برای

* DON.

* TAGANROG. * BELLGAROD.

عمارت کرملین انقدر کثرت مردوزن در سراسرها و معابر بود و بطوری بود را میکشیدند و فریاد میزدند
 که بوصف بنیاید و الحق همه از روی محبت سادگی میکردند و بی اختیار بودند کم مانده بود زیر عرا
 و دست و پایی سب بروند هنگامه بود حاکم و سپهسالار عظم توی کالسکه پیش من نشسته بودند تا بدر
 عمارت رسیده پیاده شدیم حاکم نظامی هم با سایر اجزاء حکومتی و سرایدار باشی کرملین و پیچیدنها
 و خدمه و غیره همان اشخاص پچنال قبل و عمارت بهمان وضع سفر سابق است هیچ تغییری نکرده و چون
 تفصیل اینجا را از اشخاص و ابنیه مبوطا در روزنامه سفر سابق نوشته ام دیگر اینجا حاجت با عاده ذکر
 تفصیل نیست و از بهمان اطاق و جایگاه شدیم شب را بعد از شام خوابیم برویم و کاکین اتمانسا
 کنیم سوار کالسکه شده قدری راه رفتیم و کاکین بسته بود و هوا هم بسیار سرد بود و برگشته رفتیم خوابیم
 امروز در عرض راه توی صحرا و بغل تنها معاون کچ زیاد دیده شد که همان کچ را بر میدارند و بدو
 پنجن بدیوارهای خانهای شهر و سایر جاها میمالند امروز از شهر طولانی که شدیم اینجا کارخانه تفکات
 سازی دارند شبته پیچیدیم در مسکو توقف شد بعد از نهار رفتیم موزه پائین عمارت سپهسالار ام
 و ناصر الملک و امین السلطان و ناظم الملک و صاحب منصبان روس از پرس منجکیوف و سایر
 همه بودند گردش کردیم تا جها و سایر اشیاء همه دیده شد تفصیل این موزه هم در روزنامه سابق
 نوشته شده است اغلب تالارهای معروف و بزرگ و خوب کرملین را امپراطور نیکلای مرحوم
 بنا کرده است و در کرملین قلعه و توی قلعه باغ عامه دارد بنامی این قلعه خیلی قدیم است شب
 بتماشاخانه رفتیم باله دادند یعنی مجلس رقص و تقلید بدون حرف زدن یکفرزن که رفاص بسیار
 خوبیت و در روزنامه سابق هم وصف او شد و پچنال قبل از این هم همین جابیر قضید باز شب
 بود در رقص میکرد بعد از تماشاخانه بخانه حاکم رفتیم مجلس بال بود زن و مرد زیادی از معارف
 شهر و صاحب منصبان جمع بودند یکی یک را حاکم بایک زنی کونیش منضوف نام که دختر عموم
 حاکم و شوهرش در پطر و خود او صاحب خانه بود معرفی میکردند بعد از نیم ساعتی مراجعت بمنزل
 چهارشنبه نوزدهم را هم تا غروب در مسکو توقف کرده بعد از صرف شام رفتیم راه این سمت

TOULA

شنبه

KREMLIN



پطر حرکت کردیم وقت رفتن بجای پرنس دالگورکی و سردار کلوشون مسکو و سایر جزایرها و معارف
 و صاحب منصبان همه بشایعت حاضر شده بودند جمعیت مردم بهمانطور بود و صدای هورا با آسمان
 میرفت بکالسکه بخار که نشستم بعد از آنکه راه افتاد و تیرین همان است که بود شب معلوم میشد که از
 رودخانه های بزرگ و پلهای معتبر مسکیت شستم روز دیگر بحضرت بگروب مانده باید وارد پطر
 برنج شویم صبح که برخاسته دیدم که طرفین راه همه حاجنکل سرود و کاج و غیره است این اشجار جنگلی را
 تمام آدمی میکارند و بزرگ که شد بریده بمصرف میرسانند بهمنی که این اراضی همه جنگل طبیعی
 بوده بعد برورد هورا اشجار کهن جنگل را بریده و میبرند و بجای آنها درخت تازه غرس میکنند و
 چون زمین همه لجن و باتلاق و رطوبت و باران هم متصل میبارد و درخت زود رشد میکند و خوب
 عمل میآید خلاصه تمام راه جنگل بود اما آبادی و عمارت زیاد دیده نشد هوا ابر و بسیار سرد بود
 نزدیک پطر بوزخ لباس سبی پوشیده نشان دولت روس را زدیم باز هم چند ساعتی راه طی شد
 و بهمانطور لا ینقطع جنگل بود بعضی آبادیها هم دیده شد در استاسیون آخری که آبادی لو بان بود که
 ایستاده مامورین اداره شرقیه وزارت خارجه که اسامیشان از این قرار است بحضور آمدند
 ملینکوف لودکودسکی حاکم فلی پطر بازی لوسکی پکیز گخانوفسکی وارلاموف میلودید
 زیرمان اسکریابین لرخته حاکم نیرنی نو قرو و یعنی مکاریه که با مامورین شهر انجانان و نمک
 آورده بودند بعد از ملاقات آنها و اخطار التفات نسبت بهریک باز رانده تا در ساعت معین
 وارد کار پطر شدیم اعلیحضرت امپراطور بالباس رسمی و نشان ایران و همه شاه زادگان خانواده
 سلطنت از بزرگ و کوچک و جمیع صاحب منصبان با نشانهای ایران تا کار که توقعگاه کالسکه بخار
 باستقبال آمده ایستاده بودند فوراً پائین آمدیم با امپراطور دست داده رسم تعارفات بجای آورده
 صحبت داشتیم اعلیحضرت امپراطور اولاً تماماً شاه زاده کان خانواده خودشان را از این قرار معرفی
 کردند نواب ولیعهد سپردیکریشان کراندوک الکسی سپردیکریشان کراندوک ولاد میر سپردیکراندوک
 سرش سپردیکراندوک پول بعد نوه با ایشان را بعد کراندوک سیکلا برادرشان را که در جنگ عثمانی

سردار بودند که اندوک مثل بر اور دیگرشان که جانشین فقار هستند که اندوک قسطنطین بر اور دیگرشان
که امیر البحر است بعد خبر لها و صاحب منصبان و سایرین که از حد پرون بودند معرفی شدند بعد از آن
اعلیحضرت امپراطور و مادر یک در شکه سر بازی نشسته در شکه را اندازند از کوچه نوشکی که خیلی
طولانی و مستقیم است عبور کرده رسیدیم بعمارت زمستانی ارحمی تاج که منزل است در همان طاقها
و تالار باینکه نجیبالقل هم منزل کرده بودیم جمعیت زیادی همه جا در طرفین راه ایستاده بود
میکشیدند تا دم عمارت صداها قطع نشد امپراطور و من با مردم تعارف کرده جواب سلام میدیم
تا پای عمارت رسیده پیاده شدیم پیشخدمتها و نایب ایشک آقا پنهان و غیره هم همه بالباسهای
رسمی خوب کلابتون دوز در جلو ما میرفتند شاه زادگان از عقب و صاحب منصبان از عقب
شاه زادگان و من و اعلیحضرت امپراطور پهلوی هم صحبت کنان میرفتیم همین طور از تالار با گذشتیم
که باز در بر یک جمعیت زیادی از صاحب منصبان نظامی و قلمی و غیره ایستاده بودند و امپراطور و من
با هر یک تعارف میکردیم از اطاقها و تالارهای متعدد گذشته تا رسیدیم باطاق امپراطریس دم در
غلام بچه های بسیار مزین خوش لباس آراسته ایستاده بودند چند غلام بچه سیاه خوشکل هم بالباس مصر
بودند داخل اطاق که شدیم اعلیحضرت امپراطور بجهت احترام امپراطریس عقب مانده امپراطریس آمدند
جلو با ایشان دست داده تعارفات کردیم جمیع شاهزاده خانها و دام و نور با یعنی مصاحبین
و سایرین و امپراطریس معرفی مثل زوجه نواب و لیعهد و زوجه که اندوک مثل جانشین فقار و زوجه
که اندوک الکسی و دیگران بعد نشستیم اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و سایرین هم نشستند صحبت شد
امپراطریس زن بسیار خوش صحبت باوقار شخصه هستند بعد از پنج شش دقیقه برخاسته باز همان ترتیب
با امپراطور و شاه زادگان و صاحب منصبان رفتیم باطاقها باینکه منزل ما بود اعلیحضرت امپراطور همه
جامه را الی منزل مخصوص همراهی کرده داخل اطاق نمودند باز قدری ایستاده کمال مهربانی و دوستی
بجای آمد پس از آن وداع کرده ایشان رفتند مخفی ماند که اطاق و محل نشین اعلیحضرت امپراطور و
امپراطریس و بعضی دیگر از خانواده سلطنت همه در همین یک عمارت است اما وسعت عمارت و تعداد



اطاقها و تالارها بقدریست که مثلاً هر وقت کسی بخواهد با طاق امپراطور یا دیگر کسی برود باید مسافت خیلی طولانی طی کرده و از اطاقها و دالانهای بسیار مزین عالی بگذرد تا با بنجار برسد سپس تالار عظیم و ستارگانه زمین رکاب ما هم در مراتب تحتانی و فوقانی همین بدن عمارت منزل دارند خلاصه بعد از لحظه سوار کالسکه شده با سپهسالار عظم و پرنس منچیکوف رفتیم بمنزل نواب ولیعهد و زود مراجعت بعمارت کردیم و دیگر آنچه مافوق آن بتصور نیاید علیحضرت امپراطور اسباب احترام و تشریفات و پذیرائی بعمل آورده بودند که خیلی اسباب اکتان باشد بعد از شام کراندوک الکسی سپردوم علیحضرت امپراطور آمدند با اتفاق رفتیم بتاشاخانه در حجره پائین بهلوی سن شستیم زوجه کراندوک الکسی هم اینجا نشسته بود مجلس قش و باله بود اما رفاههای خیلی خوش لباس و خوشگل بودند و بسیار خوب میرقصیدند و درین ضمن پردهای خوب نشان میدادند و در هر پرده ساز و رقص تغییر میدادند قدریکه گذشت و بعد و کراندوک ولاد میر و زوجه ولیعهد هم با کراندوک قسطنطین همین حجره آمدند بعد علیحضرت امپراطور هم آمدند همه نشسته بعد از افتادن پرده برخاسته رفتیم با طاق دیگر قدری نشسته صحبت زیاد می داشتیم سپهسالار عظم و قانازوف و کرافاد و لربق هم که محرم و وزیر دربار امپراطور است بودند بعد باز به محل تماشای آید نشستیم دوباره رقص شد و مدتی طول کشید پنج دقیقه بعد از اتمام علیحضرت امپراطور برخاسته رفتند ما هم بعد از اتمام برخاسته باز با کراندوک الکسی سپهسالار عظم در یک کالسکه نشسته رفتیم بمنزل امروز پرنس باریاتسکی که مردیست در خدمت علیحضرت امپراطور بسیار مقرب و محترم بحضور آمد سفر سابق که به بطریبورخ آیدیم این شخص ناخوشی نقرس داشت و مدتی بستر بود و بهما نوقت او را عیادت کردیم حال او صحت یافته و بنیه اش خیلی قوی شده است و از صحت او خیلی خوشحال شدم پرنس کرچکوف وزیر عظم مدتیست ناخوش و در خانه خوابیده است امروز هم هیچ دیده نشد روزیکه از مسکو حرکت میکردیم مسیوهینیه دندان ساز مخصوص را دیدم که از راه کیلان آمده بود با ابوالقاسم خان نوه ناصرالملک که از طرف قفقاز میآمد بهمدیگر را در راه ملاقات کرده بودند و یکدفعه وار و مسکوشده بودند از اینجا هم برود و در راه آهین با ما آمد و وارد

پطرسه ندودندان سازموقفاخصی گرفته به سود وطن خود رفت که باز مراجعت کند **جمع ۲۱**
 پطرسه وقف شد امروز میخواستند عرض لشکر به بند مانع از باران شد حاجی محمد بن محمد بن ملک فیه
 مختار که از اسلا بول پطرسه آورده بود بحضور رسید میرزا مالک خان ناظم الملک بر حسب تأمراتی
 که داشت از مسکو به برلن رفت آبادیها و قراء و شهرها نیکه از مسکو الی پطرسه عرض راه دیدیم از این
 قرار است کلین تور اسپیر و بولوکویه او کولودکا مالایا ویشرا لوبان خلاصه امروز باز دید
 اعلیحضرت امپراطور رفتم از عمارات و اطاقهای متعدد گذشته تا رسیدیم باطاق کا بینه یعنی دفتر
 خانه مخصوص امپراطور نشستیم سپسالار اعظم و قماروف هم حضور داشتند دو غلام سیاه خوش سیما
 بالباس مصری غلیان لی پیچ آوردند یکی را با اعلیحضرت امپراطور دیگر را بمن دادند کشیدیم بعد از
 قدری صحبت برخاسته مراجعت کردم پس از آن سوار کالسکه شده بقصد باز دید برادرهای امپراطور
 رفتم شام را مخصوصا امشب در منزل اعلیحضرت امپراطور موعود بودیم نزدیک وقت شام از منزل
 خودمان رفتم اول باطاق امپراطریس ماری الکسندر را با ایشان باز داده قدری راه رفته
 گاهی ایستاده گاهی نشستیم صحبت زیاد شد اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد و سایر پسر
 و عروسها و چند زن دیگر از شاهزاده خانها و غیره و پرنس بار یاتینسکی و پرنس آدولف و جمعی دیگر
 از خانواده سلطنت هم حضور داشتند رفتم سر میز نشستیم اعلیحضرت امپراطور دست چپ ما و امپرا
 طریس دست راست و سایرین هم هر یک بجای خود نشستند سپسالار اعظم هم سر شام بود شام
 بسیار مفصل خوبی صرف شد در سر شام موزیک هم میزدند بعد از شام برخاسته باز باطاق امپرا
 طریس رفتم پس از چند دقیقه صحبت وداع کرده باز از تالار با و اطاقهای موصوفه گذشته بمنزل آمدیم
 بنمساعتی که گذشت کراندوک الکسی سپر امپراطور آمدند با اتفاق رفتم تماشاخانه اوپرای روس باز
 در حجره پایین نزدیک سن نشستیم این تماشاخانه بسیار خوب تماشاخانه ایست پنجره عالی و وسیع
 امشب ساز و آواز و رقص بود بسیار خوب خواندند و خوب قصیدند از افسانه و داستان
 جادوگر با بازی در آوردند که پسر پادشاهی در صحرا میرفت بمحل جادوگرها رسید روی تخت



زن جادویی نشسته و یوانه شد بعد خوابید پس از آن دخترهای جادو و پری آمده برای شاه زاده
 علیان و اقبابه لکن و غیره آوردند و زنهای خوشگل زیاده بالباسهای خوب دور شاه را گرفته
 رقصیدند و خواندند و شاه زاده عشق بازی کردند باز مفعول شدند خلاصه بهمین طور با الی آخر مجلس
 بازیهای خوب نمودند و رقصهای خوب کردند آوازهای خوش خواندند خیلی طول کشید در وسط تماشاها
 اعلیحضرت امپراطور آمدند با سایر پسرها و عروسها و خانواده سلطنت و همه در همان حجره نشستند
 بعد از اتمام اعلیحضرت امپراطور رفتند و بعد ما بر خاسته بمهرل آمدیم با اینکه نصف شب بود و هوا
 از روشنی حالت بین الطلوعین داشت و شهر و کوچهها بقدری روشن بود که هیچ احتیاج بچراغ نبود و از
 روشنائی هوا کافه میشد خوانند **شنبه ۲۲** امروز صبح مسیو گرس معاون الوزاره خارجه بحضور
 آمد قدری صحبت شد بعد مصمم رفتن میدان مشق شدیم که پاراد میگویند کالسکه حاضر شد سوار شدیم
 سپهسالار عظم هم پیش نشست از کوچهها و معابر عبور شد همه جا جمعیت زیادی ایستاده بودند ما رسیدیم
 بمیدان شان دو مارس یعنی میدان مرغ چون مرغ را رت النوع جنک میدانند باین جهت میدان
 مشق را میدان مرغ مینامند خلاصه در محلی چادر زده بودند که تله میخورد بالا میرفت پیاده شده رفتم
 بالا از وجه نواب ولیعهد و زنهای سایر پسرهای اعلیحضرت امپراطور و شاه زاده خانها همه
 نشسته بودند امپراطریس هم آمدند صابنصبان و خبرالهای زیاد پیاده ایستاده بودند ناصر
 الملک و حاجی محسن خان معین الملک و مساعد الملک و زیر مختار ما که مقیم پتر است با حکیم الملک
 توی چادر ایستاده بودند قانزوف مترجم هم حاضر بود خود اعلیحضرت امپراطور با نواب ولیعهد
 و سایر پسرها و خبرالها و غیره سواره میان قشون راه میرفتند که اندوکت قسطنطین هم توی چادر
 نشسته بودند اعلیحضرت امپراطور بعد از مدتی که میان قشون در حرکت بودند آمدند جلو چادر
 با شمشیر امپراطریس سلام نظامی داده ایستادند و امروز صاف و آفتاب بود قشون مشق
 حرکت کرده از جلو چادر گذشتند قریب سی هزار پیاده و سواره بود اول افواج پیاده و اطفال
 و ساگردان مدرسه نظامی آمدند بسیار خوب و با نظام توپخانه هم پشتا و عراده توپ و بعد سواره

شنبه
CERS.

پاراد
عبادت از
قشون کرد
حضور سلطین
وزیرکان داده
میشود



THE EMPEROR OF RUSSIA



آمد قبل از آمدن افواج سواره کرجی و داغستانی از سان گذشته توپخانه هم از عقب سواره های مزبور آمد توپ
های توپخانه همه فولادی و برخی کروپ بود سواره کوراسیه زره پوش همه با کلاه خود و چهار آئینه
و با قبای مایهوت سفید و اسبهای سیاه یکرنگ و یک اندازه و خوب و ممتاز بودند خلاصه
قشونی بود بسیار منظم و خوب و آراسته خیلی وقت طول کشید تا همه از سان حضور گذشتند علیحضرت
امپراطور از اول الی آخر خودشان فرمان میدادند بعد از اتمام برخاسته سوار کالسکه شده رفیق خان
پرنس لومبورغ که نزدیک همین میدان یعنی متصل و مشرف بمیدانست نهاده و اینجا باید صرف کرد
و خربای متعلقات مدرسه که تحت حمایت امپراطرس هستند همه نصف کشیده ایستاده بودند جمیعاً
زبان فرانسه میدانستند و تربیت شده هستند شاهزاده خانها و شاهزادگان کلاً آمدند رفیق سرمنز
نهاده علیحضرت امپراطور آمدند نهاده بسیار خوب مفصلی صرف شد امپراطور در بین نهاده چون کار داشته
برخاسته رفتند ما هم بعد از نهاده ایم منزل الیچهای مقیم بطوراً بحضور آوردند ما همه احوال رسی و ملاطفت
کرده صحبت داشتیم از بر دولتی سفیر کپرو وزیر مختار و شارژ دفرور اینجا اقامت دارد و اغلب الیچیان
بهمان اشخاصی هستند که پنجبال قبل ازین بهم در اینجا دیده بودم مثل الیچ انگلیس و فرانسه و بعضی دیگر اسامی
الیچیان کپرا این قرار است فرانسه جنرال لوفلو انگلیس لار و لوفتوس اطیش برون و لار نو
که یک پانزده و سیست سال قبل ازین در جنگ حجازستان پایش را کلوله برده اما با پای چوپین خیان
راه میرود که هیچ معلوم نیست پانزده دولی عصائی در دست دارد المان سیوشونیتز ایتالیا میسو
نیگر بعد از رفتن حضرات وقت شام رسید مشب در منزل مخصوص علیحضرت امپراطور شام رسمی دعوت
شده ایم رسماً با بنجار رفیق امپراطرس و شاهزاده شاهزاده خانها و غیره جمعیت زیادی بودند از
ایرانها و ترکمنین رکاب با سپهسالار اعظم و عضدالملک و نظراً قاضی الملک بودند شام ملوکات
بسیار مفصل با عظمی صرف شد از صاحب منصبان و جزالها هم جمعی بودند علیحضرت امپراطور بسلامتی
جامی نوشیدند فوراً از طعمه بطور و پاولوسک شلیک توپ کردند یعنی بواسطه ملوکات با بنجا
خز و ادند بعد ما هم جام شربت بسلامتی امپراطور و امپراطرس شام میدم خیلی خوش گذشت بعد از شام

JENERAL - LOFLO.

* LOFTUS *



آیدیم منزل بعد از چند دقیقه سوار کالسکه شده بسیرک رفتیم که مثل تماشاخانه جامعیت و انواع بازیها به خصوص
اسب بازی در میآوردند و تفصیل وضع آنرا در روزنامه سابق فرستادیم تا نوشته ایم اما عجیب سیرکی است
امثال نباشد است یعنی چند نفر ایتالیائی و انگلیسی و غیره کمپانی شده ساخته اند مثل سیرک پاریس است جمعیت
زیادی بود در حجره من اول همین کراندوک الکسی سیر علیحضرت امیرطور بود بعد از چند دقیقه امیرطور هم
آمدند شاهزاده خانمها و سایرین هم در حجره بزرگ دیگر بودند عیش و مکررین با هم همه آمده بودند بازیها
عجیب از حرکات اسبها و بازیگر با از قبیل شپک زدن و معلق زدن روی اسب در سرتاخت بطورهای
مختلف و با کمال تردستی و سرعت و مهارت نمودند که عقل حیران میآید اسبها را طوری رام و مطیع کرده و
ریت داده اند که گویا زبان میفهمند باندک اشاره میدوند میایستند دست بالا میکنند زانو زدن
سلام میدهند و بکذا انواع و اقسام حرکات خلاف عادت حیوانیت میکنند دیگر آدمهای قوی بعضی
بچهارا بطوری در روی دست و سر خودشان بازی میدادند که بقصور نمیآید مثلا مردی میخواهد پنج
شش بچه دوازده ساله را در روی دست و پا و سر خود بازی میداد مثل اینکه چند بچه کر به یا بچه گشتک
را بازی بدید سپرد و دختر خود صاحب سیرک هم با اسب بازی میکردند دخترش خیلی خوب بازی میکرد
در سرتاخت اسب از حلقه با و دایر با میپرد و باز روی اسب میافتاد یک دختر نیکو دنیائی بسیار
وجه خوشکلی که جزو اجزاء و بازیگرهای سیرک و همیش مسین است روی سیم تلگراف بند بازی میکرد و راه
میرفت بی مدد و لنگر و اسباب دیگر که خیلی امر عجیبی بود و الحق دختر بسیار خوش شکل خوش اندام همه چیز تمام بود
بعد از روی سیم پائین آمده بنای کلوله بازی گذاشت به معنی که چهار پنج کلوله بقدر پنج در دست داشت
اینهارا متعاقب هم بسرعت هوا میآنداخت و میگرفت و باز سه بطری شیشه هوا میآخت و میگرفت
با کمال سرعت و تردستی بعد از بازیهای غریب دیگر زیاده را آوردند تماشای کامل کرده فرستیم منزل
یکشنبه ۲۳ صبح فتم حمام حمام بسیار خوبی بود آبهای سرد و گرم شیربای متعدد و سایر محسنات حمامی همه در
جمع بود از حمام در آمده محض اینکه بنیزل آیدیم برور عدو برق شد و باران شدیدی بارید مثل سیل بعد قطع و گشت
شد امیرطور یکر و ج کلان حسنی بسیار ممتاز خوب بجهت باید فرستاده بودند دیده شد امشب در خانه نوا

و لیعهد دعوت شام رسمی است نزدیک شام رفتیم اینجا عمارتی دارند بسیار خوب معروف بهمارت اینچوف
 باغ مخصوص خجی دارند و زوجه نواب لیعهد و شاه زادگان جانوا ده سلطنت همه بودند سپهسالار اعظم و غصه الملک
 و ناصر الملک و حاجی محسن جان معین الملک و سایر ملزمین بهم همراه ما آمده بودند رفتیم نشستیم زوجه و لیعهد
 دست چپ و کونش باید که از عنوان محترمه معروف است دست راست نشستند شام صرف شد بعد از شام
 بمنزل آمده رفتیم تماشاخانه باله بود شبیه مونسکرو بار آورده بودند لباس آنها را پوشیده و رقص آنها
 میکردند بسیار خوب زدند و خوب قصیدند پرده های خوب از طلوع آفتاب و ماه نشان دادند و حضرت
 امپراطور هم آمدند با ایشان پس رفته کشیم در میان سارهای تماشاخانه یک کماچیه بسیار بزرگست یک
 کماچیه قدری از آن کوچکتر یک چنک که هارپ میگویند چند شیو روزیکان یک طبل و سنج باقی همه کماچیه
 کوچکست اما کماچیه تبار ایران است قدری پس تر که تاثیر کماچیه کش میزنند خلاصه بعد از تماشا با
 کراندوک الکسی باز در یک کالسکه نشسته رفیم بمنزل امشب نشان مثال جوم را که مکلن بالاس بود
 به کراندوک الکسی دادم دو شنبه ۲۴ امروز رفتیم به پترهوف با کالسکه بخارسته ربع ساعت راه
 در بین راه جا های بسیار خوب دیده میشود در کار پترهوف پیاده شدیم جبرال و مباحشرین و صوبین
 پترهوف همان شخصی هستند که در سفر سابق هم بودند جبرال مستی است پرسن منچیکوف و سایرین از
 رجال روس تانما و از ملزمین ما هم چند نفری آمده بودند رفتیم در عمارت آنها حاضر کرده بودند صرف کردیم
 نومی عمارت یک پرده کبلن کار استادان فرانسه نصب کرده اند صورت پترکیم است که در فایق
 شکسته نشسته و دو نفر تلاح از خوف و بیم غرق غش کرده اند اما خود پترسکارا گرفته و فرمان میدهد بسیار
 خوب پرده ایست نظیر ندارد خلاصه بعد از آنها پین رفته قدری پیاده کشته کنار حوضها و فواره با
 راه رفتیم از جمیع فوارها بهمان طور با که در روزنامه سفر سابق وصف شد آب محبت الحق سلیاق از این بهتر
 نمیشود بعد کالسکه نشسته باز بمقتلادرجبا با ناولب حوضها و جد و لها کردش و تماشا کردیم باز مردم تماشا
 از بچه و بزرگ خیلی بودند هوای اینجا اینقدر سرد است که حالا تازه اشجار برک میکنند اگر نفیسه و بیشک
 اینجا میبود حالا اول آن بود عصر بلند می کار آمده کالسکه بخار نشسته مراجعت بمنزل کردیم شب را قبل از

این
 کماچیه
 یکساعت
 تماشا
 رفتیم
 زوجه
 و لیعهد
 دست
 چپ
 و کونش
 باید
 که
 از
 عنوان
 محترمه
 معروف
 است
 دست
 راست
 نشستند
 شام
 صرف
 شد
 بعد
 از
 شام
 بمنزل
 آمده
 رفتیم
 تماشا
 خانه
 باله
 بود
 شبیه
 مونسکرو
 بار
 آورده
 بودند
 لباس
 آنها
 را
 پوشیده
 و
 رقص
 آنها
 میکردند
 بسیار
 خوب
 زدند
 و
 خوب
 قصیدند
 پرده
 های
 خوب
 از
 طلوع
 آفتاب
 و
 ماه
 نشان
 دادند
 و
 حضرت
 امپراطور
 هم
 آمدند
 با
 ایشان
 پس
 رفته
 کشیم
 در
 میان
 سارهای
 تماشاخانه
 یک
 کماچیه
 بسیار
 بزرگست
 یک
 کماچیه
 قدری
 از
 آن
 کوچکتر
 یک
 چنک
 که
 هارپ
 میگویند
 چند
 شیو
 روزیکان
 یک
 طبل
 و
 سنج
 باقی
 همه
 کماچیه
 کوچکست
 اما
 کماچیه
 تبار
 ایران
 است
 قدری
 پس
 تر
 که
 تاثیر
 کماچیه
 کش
 میزنند
 خلاصه
 بعد
 از
 تماشا
 با
 کراندوک
 الکسی
 باز
 در
 یک
 کالسکه
 نشسته
 رفیم
 بمنزل
 امشب
 نشان
 مثال
 جوم
 را
 که
 مکلن
 بالاس
 بود
 به
 کراندوک
 الکسی
 دادم
 دو
 شنبه
 ۲۴
 امروز
 رفتیم
 به
 پترهوف
 با
 کالسکه
 بخارسته
 ربع
 ساعت
 راه
 در
 بین
 راه
 جا
 های
 بسیار
 خوب
 دیده
 میشود
 در
 کار
 پترهوف
 پیاده
 شدیم
 جبرال
 و
 مباحشرین
 و
 صوبین
 پترهوف
 همان
 شخصی
 هستند
 که
 در
 سفر
 سابق
 هم
 بودند
 جبرال
 مستی
 است
 پرسن
 منچیکوف
 و
 سایرین
 از
 رجال
 روس
 تانما
 و
 از
 ملزمین
 ما
 هم
 چند
 نفری
 آمده
 بودند
 رفتیم
 در
 عمارت
 آنها
 حاضر
 کرده
 بودند
 صرف
 کردیم
 نومی
 عمارت
 یک
 پرده
 کبلن
 کار
 استادان
 فرانسه
 نصب
 کرده
 اند
 صورت
 پترکیم
 است
 که
 در
 فایق
 شکسته
 نشسته
 و
 دو
 نفر
 تلاح
 از
 خوف
 و
 بیم
 غرق
 غش
 کرده
 اند
 اما
 خود
 پترسکارا
 گرفته
 و
 فرمان
 میدهد
 بسیار
 خوب
 پرده
 ایست
 نظیر
 ندارد
 خلاصه
 بعد
 از
 آنها
 پین
 رفته
 قدری
 پیاده
 کشته
 کنار
 حوضها
 و
 فواره
 با
 راه
 رفتیم
 از
 جمیع
 فوارها
 بهمان
 طور
 با
 که
 در
 روزنامه
 سفر
 سابق
 وصف
 شد
 آب
 محبت
 الحق
 سلیاق
 از
 این
 بهتر
 نمیشود
 بعد
 کالسکه
 نشسته
 باز
 بمقتلادرجبا
 با
 ناولب
 حوضها
 و
 جد
 و
 لها
 کردش
 و
 تماشا
 کردیم
 باز
 مردم
 تماشا
 از
 بچه
 و
 بزرگ
 خیلی
 بودند
 هوای
 اینجا
 اینقدر
 سرد
 است
 که
 حالا
 تازه
 اشجار
 برک
 میکنند
 اگر
 نفیسه
 و
 بیشک
 اینجا
 میبود
 حالا
 اول
 آن
 بود
 عصر
 بلند
 می
 کار
 آمده
 کالسکه
 بخار
 نشسته
 مراجعت
 بمنزل
 کردیم
 شب
 را
 قبل
 از



ورشاو
سه شنبه

صرف شام تنها خانه او پرای روس رفتیم بعد از چند دقیقه امپراطور و شاه زادگان و سایرین بهم آمدند
 بازی بسیار طول کشید من چون بهرم در و میگرد و اندکی کسالت داشتم پرده آخری برخاسته با امپراطور
 وداع کرده با اتفاق کراندوک الکسی بمنزل آمدم سه شنبه ۲۵ از پتر باید بوارساوی برویم در ساعت
 ظهر باید حرکت کرد حاضر و منتظر وقت شدیم نیم ساعت قبل از وقت علیحضرت امپراطور با سایر شاه
 زادگان و همه سپهباشان بمنزل من آمدند بسیار مهربانی و گرمی راه افتاده از تالار تالار گذشته
 تا رسیدیم با طاق مخصوص علیحضرت امپراطور نشیمن خیلی صحبت شد بعد برخاسته با علیحضرت امپراطور
 رفتیم با طاق امپراطرسین نجاهم قدری نشسته مجلس را با کمال خوبی و گرمی طی کردیم بعد برخاسته از پله عمارت
 امپراطور پایین آمدم پالتو من حاضر نبود علیحضرت امپراطور پالتو خودشان را بدوش من انداختند
 پوشیدم و گفتم چون درینوقت پالتو شمارا پوشیدم اغور سفر من خیر است پس از آن با علیحضرت امپراطور
 بدرشکه سربازی نشسته را ندیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند و هر یک میکشیدند از بهمان او دیروز
 که کار پترهوف رفته بودیم رفته نزدیک کار پترهوف احراف نموده بدست چپ آمده تا رسیدیم گار
 وارسوی پیاده شدیم نواب ولیعهد و سایر شاه زادگان و برادرهای علیحضرت امپراطور و جمیع سردار با و
 صاحبان بهم حاضر شده بودند با یکدیگر از شاه زادگان و خانواده سلطنت دست داده وداع
 کردیم دیگر با علیحضرت امپراطور مکرر دست داده وداع میکردیم و باز عاده میشد تا آخر وداعی با کمال
 افسوس کرده رفتم توی واکون یعنی کالسکه نجار باز علیحضرت امپراطور بهم آمدند توی کالسکه مجددا دست
 داده اظهار کمال محبت و مهربانی نمودند و از طرفین شرایط مودت و دوستی کلاما بعمل آمد پس پیاده شده
 باز شاه زادگان پیادند تا کالسکه حرکت کرد چند قدمی بهم با حرکت اول کالسکه مشایعت و همراهی
 کردند تا حرکت کالسکه سریع شد و از نظر غایب شدند و ما را ندیم این ترن بسیار ترن خوبست کالسکه
 من بسیار وسیع و پاکیزه و محل راحت است منزل لترین و مهربان بهم خیلی خوبست و همه کالسکهها بهم راه
 دارند نهارد حرکت ترن خوردیم نهارد خانه در عقب واکون ما واقع شده بود که پهلای عظم و
 ناصر الملک و سایرین لابد باید بیایند از کالسکه ما گذشته بروند از طرف نهارد بخورند و ما پارا آمدند و

رفتند و استایون اول که کالسکه ایستاده و اکنون سپسالار عظمی را باز کرده بردند عقب بستند این بستن باز کردن و پس پیش نمودن و رفتن آمد کالسکه تماشائی داشت خلاصه اندیم همه صحرا چمن گل است و رودخانه و جنگل جنگلی است ابنوه ولی آنها و اغلب اشجار آن درخت کاج است این جنگلها را دستی تربیت میکنند برای سوخت راه آهن و تعمیر جوبهای پوسیده کهنه کالسکههای بخار که هر دو سال یکبار باید عوض شود و طرف عصر شهر لسکو و رسیدیم حاکم شهر و خیرالها و اعیان اشرف و کارگذاران حکومت و سکنه و رعیت از زن مرد و نیم فوج سرباز و شاگردان مدرسه نظامی این شهر که قریب سیصد نفر میشدند همه در استایون ایستاده بودند کالسکه ایستاد پائین آمده از جلوصف سرباز و صف شاگردان مدرسه گذشته با حاکم فلمی نظامی اظهار التفات کردیم برگشته کالسکه نشستم و حرکت کرد شب را در راه آهن خوابیدیم از شهر و یلنا که از شهرهای نظامی و شهری معتبر است و قشون و مدارس و ابنیه دولتی و غیره زیاد در اینجا هست در شب و قیقه خواب بوده ام عبور شده بود حاکم شهر و مستقلمین و صاحب منصبان با برهمنان شبانه دم استایون برای احترام و دیدن ما حاضر بوده اند افسوس خوردم چرا شب از این شهر عبور شد که جانی و کسی اندیم خلاصه صبح که از خواب برخاسته دیدم عجب صحرائی با صفای خوبیت بهمان وضعی بود که ذکر کردیم قدری بهتر ولی هر چه بجا که بستان نزدیک میشدیم هوا گرم تر میشد یعنی نسبت به پطر قدری گرمتر ولی با خیلی سرد بود بایس شهر و در استایون پن راه دیده شد که تازه شکفته و دست آمده بود علف کزدم اینجا بالبلند شده و خوشه بسته ولی هنوز بر است اما در پطر علف کزدم هنوز زیاده از چهار انگشت از خاک بلند نشده بود ساعت روز و شب و ارسومی همیاعت با پطر تفاوت دارد یعنی همیاعت زودتر طلوع و غروب میشود باز معقول شبی دارد که تاریک میشود در پطر بوزغ که هیچ در تابستان شب تاریک نمیشد خلاصه غله را در این جا با خیلی خوب و بادقت میکارند زمین را با کمال قشکی گروند می میکنند خیلی خوب نظر میاید و در روز وقت غروب آفتاب عمرتی غریب در هوا پیدا شد خیلی تماشا داشت امروز هم طلوع آفتاب بسیار قشنگ و بانماشا بود در این صحرا با که کوه کمست و نزدیک قطب شمالیست آفتاب در طلوع و غروب چشم را کمتر میریزد و رنگهای غریب پیدا میکند که خیلی تماشا دارد خلاصه در استایون آخری حاکم فلسمهر

وارساوی که همش بارون دیم و مرد خوش روی بلند قامتی است توی واکون بحضور آمد در ساعت
 فرنگی که یکساعت و نیم بغروب مانده وارد شهر وارسوی شدیم بین راه باران زیادی آمد تا در ورود
 بشهر ایستاد نزدیک بشهرگاری که باید در اینجا پیاده شویم خراب شده بود و مشغول تعمیر بودند لهذا باید
 برگردیم جاده دیگر و در اینجا پیاده شویم ترن را برای دیگر کرده اند از زیر پلهای آهنی بسیار که برای عبور
 راه آهن ساخته اند گذشته و از روی پل آهنی بسیار طولانی معتبری دیگر که بر روی رودخانه ویتول
 ساخته اند عبور کردیم رودخانه بسیار عریضی است و آب زیادی دارد که منتهی منصب بدریای شمال
 بالتیک میشود و این رودخانه بواسطه جنگهای قدیم که ناپلیون اول باروسها کرده و همچنین جنگهای شرق
 و از دهم پادشاه سوئد با لهستان و روس و بعضی جنگهای دیگر که بسیار معروف و مشهور و در تواریخ
 اسم آن ثبت و مذکور است خلاصه از پل گذشته بکار رسیده پیاده شدیم حاکم نظامی صاحب منصبان
 زیاد ایستاده و فوجی از سربازان هم صف کشیده بودند حاکم نظامی شخصی است بسیار قصیر قامه و کبود چشم
 ریشهای سفیدی در گونه هادارد و چانه را می تراشد و هشتاد و سال از عمر او میگذرد و مرد بسیار محترک است از خود
 رشیدیت و خیلی طرف اعتماد علیحضرت امپراطور است میگفت در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه که پنجاه سال قبل
 از این باشد برای استرداد اسرای روس با سفری که در آنوقت مانور ایران بود با صفهان فتنه و طرد
 را هم دیده ام همش گنت و گوتز بوجالاد حقیقت فرمانفرمای لهستان روس است خلاصه از صف سربازان
 گذشته بکالسکه و بازی نشسته اندیم از کوچه های متعدد عبور شد همه جمعیت زیاد از زن و مرد و
 بوز میکشیدند فریاد میکردند افواج هم الی نصف راه ایستاده بودند وارسوی شهر بسیار قشکی است
 کوچه ها همه با چراغ کار است میدانهای خوب و یک باغ عامه دارد حوض بسیار بزرگی در باغ است
 فواره خیلی قشکی از وسط آن میجهد اسم باغ را زاردان دوساکس میگویند خلاصه عمارت باغی که برای
 منزل امین حاضر کرده بودند در انتهای شهر واقع و تا اینجا یکساعت راه بود مسافت زیادی
 کرده تا با بنجار رسیدیم این عمارت از قصر لانسکی میگویند و از بناهای استانیلاس کوس است که تقریباً یکصد
 سال قبل ازین پادشاه لهستان بوده است از خیابانهای بسیار خوب پر درخت که اشجارش خیلی و بزرگ است



حرم بود و از گردش کاههای خوب پاکیزه گذشته نارسیدیم بد عمارت که در میان این باغ وسیع مشجر واقع است
 اینجا هم جمعیت زیادی از زن مرد بود و حاکم اغلب صاحب منصبان امترانی کرد بعد رفتیم بالا اگر چه این عمارت
 در پیش عمارت دولتی مسکو و پتر نعلی ندارد اما بسیار خوش وضع و از روی سلیقه ساخته شده است و از حیث
 اثاث الپت و اسباب اطاق هم از آئینه و منیر و صندلی و مجسمه های مرمر نهایت امتیاز و تزیین را دارد و
 منظرش بدریاچه و باغ و خیابانهای خوب با صفاست و اصل عمارت دو مرتبه است و دو شبانه
 موزیکالچی بسیار خوب آمده پای عمارت موزیکان زدند بعد از آنها یک دسته سازنده و مطرب تماشاخانه هم
 که با کمانچه و موزیک و غیره ساز بسیار خوب میزدند آمدند تا مدتی همان پای عمارت زدند و خواندند
 شب تمام باغ را چراغان کرده فانوسهای شیشه بالوان مختلفه بد رختها آویخته بودند و می آهها چراغ
 زیاد و وضعهای مختلف بود مثل چراغان پر بها بسیار خوش آیند بود بعد از شام سوار کالسکه شده قدری
 توی باغ گردش کرد و بعد رفتیم توی شهر شهر را هم چراغان کرده و همه جا پر قایق و روس زده بودند
 تماشا و گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم در این عمارت چون از همان عهد قدیم روی کچیک
 صورتی از یکی شهرهای چین کشیده اند همین جهت تمام این اطاقها را چینی میگویند یک مجسمه
 نیم تنه از مرمر توی اطاق است که بسیار خوب حجاری شده است صورت زن بسیار خوشگل کلاه خود بر
 سر دارد و قراقرشی بالای کلاه خود است لفظا از زیر کلاه خود ریخته خلاصه حجاری باین خوبی و امتیاز
 کمتر دیده بودم و این زن از معشوقهای پادشاه قدیم این مملکت یازن او بوده است که استانیلاس
 او کوست باشد و اسم این زن کونش گرابوسکا است هر قدر شخص باین شکل بشیر نگاه کند بشیر یابیل میشود و این
 پادشاه خیلی معشوقه باز بوده است در این اطاقها اغلب اشکال معشوقهای خور داده است چه حجاری
 کرده چه در پرده کشیده اند اما این حجاریها نه این است که بجای نصب و چسبیده باشد همه را علیحد
 ساخته روی منیر و گوشه های اطاق گذاشته اند شهر و اسوی خیلی آباد و پر جمعیت است و ویست و پنجاه
 هزار سکنه دارد و مذہب این مملکت آنچه عیسوی است کاتولیک است مابقی یهودی هستند نصف
 این شهر تقریباً یهودیست و کلیتہ در مملکت استان روس دو کروم یهودی دارد خلاصه در عبور از راه



آهن از پترالی محکمت پولون که لستان باشد از این ولایات حاکم نشین و ایالات روسیه که ششم اول
پسکود بعد می تبسک دیگر کوه لو پس از آن ویلنا بعد کرد و نو آخر وارسوی چهارشنبه شب
در وارسوی توقف شد صبح که برخاستم هوا بار بود و باران شدید می بارید نه بار خورده بعد از نه بار
پیاده قدری در باغ و حیا با نهان گردش کرده الی نارنجستان و باغهای نزدیک عمارت بلو در رفتیم باغها
بسیار قشکی بود و گلهای خیلی خوب داشت این عمارت هم از بناهای قدیم پادشاهان لستان و در حقیقه
داخل همین باغست حاکم وارسوی در اینجا منزل دارد بعد سوار شده از نزدیک این عمارت گذشته
را ندیم رای تماشای شهر و قلعه نظامی که امپراطور یکلان بنا کرده است دیروز هنگام ورود وقتیکه از رودخانه
گذشتیم این قلعه سمت دست راست از دور پیدا بود خلاصه راه زیادی طی کرده تا رسیدیم بقلعه مزبور
تمام دیوار با دوباره و خندق قلعه و سبزه و چمن است از طوبت هوای این محکمت است که همه جا
طبیعتاً سبز است هوای کیلان و مارندران را دارد پیاده شده همه باستیاها و انبارها و توپهای قلعه
دیدیم گردش مفصلی کرده بعد سوار شده از راه دیگر رفتیم باغ عامه شهر که دیروز اجمالاً وصف آن را کردیم
باغیست کم عرض و طولانی حوضی دارد که فواره بزرگی از وسط آن بسیار بلند میجهد و درختهای بسیار قوی
و سبز حیا با نهانی وسیع و طولانی زمین باغ همه چمن همه جهت باغ بسیار خوبست زن و مرد زیاد در باغ گرد
میگردند بعد از گردش معاودت منزل شد شب را در ساعت هشت بعد از ظهر رفتم تماشاخانه راه
دوری داشت سپهسالار عظیم و سایرین هم آمدند حاکم نظامی یعنی فرمانفرما هم اینجا بود از پله رفتیم بالا در
حجره نزدیک نشستیم سپهسالار عظیم و حاکم هم پیش نشستند تماشاخانه پنجه تبه و در وسعت هم متوسط است
امشب باله بود بسیار خوب بازی درآوردند و رقاصهای لطیفی یعنی لستان بسیار خوشگل بودند و خوب
رفصیدند بعد از آن تمام برخاسته منزل آمدیم پنجشنبه ۲۷ باز در وارسوی اراق است امروز هوا خوب بود
بعد از نهان کالسکه شده قدری در باغ گردش کرده بعد رفتیم تماشای موزه شهر در این شهر موزه ایست از
بناهای سلاطین قدیم لستان که در شصت و هفتاد سال قبل بنا کرده و بعد در وسایل و تکمیل نموده اند از
هر نوع حیوان نیکی دنیائی و افریقی و سایر ممالک و اقسام طیور و انواع صدفها و ماهیها و غیره اینجا

جمع کرده اند یعنی همان جوان مرده را مثل زنده با همان پروپوست و هیأت نگا داشته و در پشت قفسها
آینه گذاشته اند گردش و تماشای کاملی کرده بعد سوار کالسکه شده قدمی در شهر قدیم وارسوی که داخل
همین شهر است گشتم پس از آن رفتم حمام حمام بسیار خوبست البته بعد رصدیورت و فضا دارد که هر
یک حمامی است پروانده رخت پوشیده برخوشتیم برویم صاحب این حمامها که همش موسیو فایانس
است گفت عکاسخانه بالای همین حمام است بیاید عکس بنید ازید رفتم بالا بالا براتو آرزو خوب چشم اند
بسیار خوبی بود خانه و ستول و قدری از شهر داشت چند شیشه عکس را انداخت بعد سوار شده آیدیم
منزل الحمد لله خوش گذشت شب را به سیرک رفتم سیرک اینجا را تمام از چوب ساخته اند از سیرک بطرف
قدری کوچکی است اما جمیعت زیادی بود صاحب سیرک سالامون نامی است المانی زن بسیار
خوشگلی دارد که خود زن هم بالباسهای مختلف اسب بازی میکرد و میگفتند در فن سواری مهارتی کامل دارد
بازیگرهای این سیرک تکیه میزنند در معلق زدن و حرکات و بازیهای مضحک در آوردن مهر که میکرد
خیلی خنده شد اسب بازی خوب کردند اسب مثل آدم بلکه بهتر از آدم تربیت کرده اند دیگر سگها
بازی میدادند چه قدر خوب هر چه میگفتند سگها با کمال نظم و قاعده بجای میاورند خلاصه فراموش ما هم
بود پس سالار عظم و سایر ملترین ما هم آمده بودند بعد از آنکه بازیهای زیاد کردند و با تمام رسید بر خاسته
امیم منزل در جلو عمارت توی باغ یعنی لب دریاچه مجبته های بزرگ مرم بسیار خوب متعدد و چیده اند
توی دریاچه جزیره کوچکی است نزدیک کنار در اینجا تماشاخانه سر باستانی کوچکی ساخته اند
ستونها دارد بطرز رومن های قدیم و کنار دریاچه در مقابل تماشاخانه جانی هم برای نشستن تماشاگران خسته
که آنهم سر با است صندلی زیاد در اینجا چیده اند در فصل گرما و تابستان اینجا ساز و آواز و رقص
و اسباب تماشاخانه را هم مهیامی کنند جز آن بزرگ را که در سفر اول هماندار ما بود یعنی پاریس
پنجیکوف همراهی میکرد روز دوم و سه و چهارم در اینجا دیدم خیرال شده و در جنگهای عثمانی هم در اردو
خیرال کوز کو بوده است مدتی که در پتر بودیم باز همه روزه جزو هماندار ما بود جمعه ۲۸ باید برویم به برلین
صبح زود برخاسته برای حرکت حاضر شدیم در ساعت نه از نصف شب باین طرف موافق ساعت

لازارا
انجمن
خانه
در
برلین

* FAIENCE



فرنگی با سپهسالار عظیم بر شکست نهاده را ندیم برای کار چون صبح بویوز مردم همه از خواب برخاسته بودند و
 معابر و کوچها خلوت بود تا رسیدیم بکار برلن فرما نفر ما و همه صاحب مضبان کل اشرف و اعیان شهر حاضر بودند
 بعد از اظهار التفات بکلی سوار و اکنون شدیم چون راه آبن الما هتاتک تر از راه آبن روسهاست و این
 ترن یکسره باید به برلن بره و ترن را عوض کرده بودند این ترن بال علیحضرت امیر طور المان است خوب
 و اکنون دارد اما بواسطه تنگی راه آبن کالسکهها کم عرض است خلاصه بجای جا باشند مگر نین و همرازان
 بر راه افتادیم نهارد و اکنون صرف شد طرفین راه همه سبز و خرم و پر گل و آبادی و پر حاصل است مملکت
 لستان چیلی آباد تر از مملکت روس است آسیای بادی در آبادیها زیاده دیده شد لعلق و صحرا با فراوان
 بود یکو حبیبین خالی و لم بزرع در تمام صحرا پیدا نیست یا حاصل است یا چمن زراعت و حاصل را چه قدر
 خوب و با سلیقه کاشته اندالی با پروه و مسیت فرسنگ از راه طرفین معبر جنگل و درختی نداشت مگر مسیت
 زیاد می از دور بنظر میرسد بعد از طی همیافت باز مثل سابق جنگل سر و کاج و غیره ابنوه و پیوسته متصل را
 شد و دیگرالی برلن تمام صحرا همین طور با زراعت غله بود یا چمن و سبزه و کل یا جنگل در تمام خاک لستان
 روس در حقیقت دیه و قریه و آبادی متصل بهم بود الحق غنهای آبادی را دارد و اغلب زراعات هم
 دیم است بعد از شش ساعت طی مسافت باراه آبن سبر حد پروس رسیدیم پرنس منچیکوف ملوین آمده
 عرض شده رفتند سرحد روس و المان الکسندراناست همانند پروس آمدن تویی و اکنون خبرالیش
 سفید قوی سبکی است همش بارون دلون میرزا مالکم خان باطم المملکت بهم بحضور آمد امروز در استایونها
 عرض راه لستان روس که کالسکه دو سته جا ایستاد افتد از زن و مرد و کوچک و بزرگ کنار راه
 آبن از دحام و جمعیت کردند که بیم خطرتزدیکت چند بچه و دختر زیر دست و پا هلاک شوند آخر
 آنها را دست بدست از بالای سر مردم در بردند از بس مردم همه یکراست میزدند و زور میآوردند
 کم مانده بود همه زیر کالسکهها بروند خلاصه از الکسندرانابراه افتادیم اما الکسندرانامال دولت
 روس است تا رسیدیم بشهر قورن که مال پروس است و قلعه سخت معتبری دارد کوپار و دخانه و ستیول
 هم از اینجا میگذرد و از اینجا بشهر برون برکت و برون برکت کالسکهها ایستاده حاکم و خبرالیش حضور

ALKCAANDRANA

آمدند بعد از نیم در شهر کو سترین در استایون شام حاضر کرده بودند بعد از صرف شام راه افتادیم کم کم شب
 طالع و هوا تاریک شد باید در ساعت دوازده که نصف شبست برلین رسیدیم از سر گذر روس هم با نظری
 طوری کالسکه را اندامیر اندند که ساعتی ده فرسنگ راه طی میکرد و باد هم از جلو بود که دو دو فعال و غیره
 بر چه بود کالسکه میرحیت تا اینکه نصف شب وارد کاخ شهر برلین شدیم باز در آن نیمه شب جمعیت از دها
 بود و او میزدند و بهر امیکشیدند علی الخصوص اطفال که تا عمارت دولتی همه جا با کالسکه دویده نصف شب
 نومی کوچا داد میزدند و وارد عمارت شدیم همان عمارت دولتی است که سفر سابق هم منزل کرده بودیم
 اما خیلی نظیر خوش وضع و بازینت و قشنگ آمد بسیار عمارت باشکوهی است یکشنبه سلج جادوی الاولی
 صبح در عمارت برلن از خواب برخاستیم امروز از رویهای عجیب و غریب دنیا محسوب میشود ساعت
 دوازده که ظهر باشد علیحضرت امپراطور کلیوم اخبار داده بودند بسیار بدیدن من حاضر و مستعد و رفو
 ایشان شدیم علیحضرت امپراطور در کالسکه سینه نشسته از جلو عمارت ما گذشتند مردم ایستاده بودند
 همه تعظیم کرده ما هم برخاسته تا نزدیک پله عمارت جلو رفتیم امپراطور با نهایت قدرت و قوت و شتاب
 از کالسکه پیرون آمده آمدند بالا ما هم رسیده دست دادیم با کمال محبت و مهر بافی از چند اطاق گذشته
 در اطاقی روی صندلی نشستیم پرنس فردریک شارل سپهسالار هم که برادر زاده علیحضرت امپراطور است
 با پسر کوچک نواب ولیعهد که همش پرنس باز نیست و در مدرسه بحری تحصیل میکند و پرنس ژرژ
 خواهر زاده علیحضرت امپراطور حضور داشتند علیحضرت امپراطور الحال شاد و و چشمال تمام از عمر شان
 میروند اما با این کبر سن حالت و قوت و بنیه قوی خوبی دارند قد و کمر شان بهیچ وجه خمیده نشده
 و علی بهیچ وجه در مزاجشان راه نیافته بود از هر طرف صحبت شد از مجلس کنکره که چند روز دیگر در
 برلن برای اصلاح امور واقع مابین دولت روس و انگلیس و عثمانی منعقد خواهد شد صحبت بمیان
 میگفتند میخواهم باب گرم امش بروم و برای همین کار کنکره معطل بستم خلاصه دیگر میگفتند یک
 کشتی خوب ما این روز با در دریای انگلیس کشتی دیگر خورده و کشتی غرق شده است و این بد بختی
 در دریای ماروداده است دیگر میگفتند ولیعهد ما همه اولادش سوای این یک پسر که اینجا است

سر ساعت
معین

در انگلیس هستند امپراطورس هم در وین باد است پرنس نیز مارک صدر عظم هم در بلیاق خودش ناخوش است
اغلب شاه زادگان و وزرا در برلن هستند و ما در اینجا تنها هستیم بعد از صحبت بای زیاد برخاستند
با حال ادب و مهربانی تا دم در مشایعت کردم صاحب منصبان و خزانهای خودشان را معرفی کردند
و ما برگشتیم بعد از نیم ساعتی کالسکه حاضر شد و سپهسالار عظم و جنرال هم انداز سوار شده رفتیم باز دید علیحضرت
امپراطور که در عمارت علیجده پائین تر از این عمارت می نشستند از پله ها رفتیم علیحضرت امپراطور تا دم
پله استقبال کردند رفتیم در اطاق که چخیال قبل هم با نجای ملاقات اتفاق افتاده بود در می صندلی نشستیم
سوامی سپهسالار عظم کسی دیگر حضور نداشت از هر طرف خیلی صحبت شد بعد برخاسته امپراطور گفتند در ساعت
پنج ملاقات دوباره در سرشام رسمی خواهد شد با کمال خوشحالی قبول دعوت کرده پائین آمدیم سوار کالسکه
رفتیم منزل نهار آوردند صرف شد بعد از نهار کالسکه خواستیم که سوار شده قدری گردش کرده برای وقت
شام مراجعت کنیم درین بین امین الملک با کمال ریشیانی داخل اطاق شده گفت نشینید و اید گفتیم چه شده
گفت علیحضرت امپراطور را با تفنگ زدند و ایشان افتادند و بدوش گرفته حمل بمنزلشان نمودند بسیار
تعجب و حیرت کرده پرسیدم چه واقع شده تفصیل چیست گفت بعد از مراجعت شما از منزل علیحضرت
امپراطور چون ایشان عاده باید سوار شده پیش از شام قدری بگردند در کالسکه و بازی نشسته از همان
کوچه خودشان که اسم کوچه تیلول باشد توضیح اینکه تیلول درختی است مشابه نارون ولیکن کل
معطری دارد) سر پائین رو بطرف آثار میل فتح که تازه ساخته شده است میرفته اند از دم حمام
خانه که در دست راست کوچه واقع است میگذشته کلاه خود هم بر سر داشته و تنها با یک نفر مشیجیت
بوده اند که ناگاه از مرتبه سیوم حمامخانه در می باز شد شخصی با تفنگی که با چهار پاره زیاد پر کرده بوده است
سر امپراطور را قراول رفته و تیر خالی میکند چهار پاره با سیر کردن و تن علیحضرت امپراطور خورده
میانفتند مشیجیت ایشان را بغل گرفته بمنزل میرود دیگر معلومست از رو دادن ایجاد شده چه حالتی بر پا
مادست میدید در برلن در وقتیکه با حضور داریم همه قضیه بزرگی اتفاق افتاده از حد بین به
گذشت و الفور همه و بجان غری در شهر رجاست تمام اهل شهر از زن و مرد و بزرگان و اعیان شهر

TILLEUL.

و سفرای خارجه و غیره میدویدند و بطرف عمارت علیحضرت امپراطور مثل مور و بلخ مردم جمع شده میآمدند و میفرستند بولتن احوال امپراطور را (یعنی ساعت بساعت تفصیل و شرح حال) فوراً بخراج و حکما چاپ کرده بمردم میدادند و مردم جوقه جوقه در کوچهها میخواندند تا این آمد و رفت و هجوم مردم و قال و مقال بدون هیچ بی نظمی و انعکاش و صدائی بود و حالت مردم و رعیت و سپاهی و شهری و بزرگ و کوچک هیچ تفاوتی نکرده بود و بهمان حالت سابق باقی بودند مگر آنیکه در کوچه عمارت امپراطور جمع میشدند و از حاکم میکردند و فی الفور جراحان و اطباء خوب شهر را حاضر کرده مشغول معالجه شدند خبرال هما مزار ساعت بساعت خبر میآورد و کوپاسی و چهار چهار پاره بسر و گردن و بدنشان فرود رفته است سه چهار عدد را پیرون آورده بودند و الحمد لله که کلاه خود سرشان بود و الا برائی نبود جمیع کلاهشان سوراخ شده است از حوالی شان و گردن جمیع لباسشان پاره و سوراخ گردیده بچکپس خبر درست صحیحی از علیحضرت امپراطور میداد که واقعا معلوم شود چه طور و در چه حالت هستند خلاصه مکتبفرزن هم تومی کوچه بعد از حدیث اینواقع داد میزد است که خوب شد امپراطور را زدند مرده است یا مرده است زن بد ذات را گرفتند و آن شخص را هم که تفنگ انداخته است خواستند بگیرند با طپانچه بکینفر پولیس را هم زده بعد طپانچه هم بسر خودش زده است اما گفتند مرده است اسم این شخص دکتر شارل بولینگ و از خاندان معروفست و برادر او هم در قشون خدمت میکنند اما اینها از طبقه موسوم بیالیست و دموکرات هستند که بر ضد قوانین و تسلط جدید علیحضرت امپراطور و پرسن بسیار کت هستند چه در قانون مذهبی چه در دولتی سه هفته پیش از این هم یکی از همین طبقه مذکور طپانچه شش لوله با امپراطور انداخته اما صدمه و آسیبی نرسیده بود خلاصه مهمانی و دعوت شام و تماشای خانه و غیره همه بهم خورد ما هم از روی دلشنکی و بجهت مشغولیت قدری اطاقها و اماکن این عمارت را گردش و تماشای کردیم اطاقها بسیار خوب با پردبای نقاشی و منبل خیلی ممتاز (که عبارت از اثاث البیت است) و اسباب منفذ دارد و هر اطاقی بکرنک پارچه با چهار چوب بدیوار با نصب کرده اند منبل هم همان رنگست و شکلهای سماق و الوان یکپارچه بزرگ و کوچک بدیوار با و غیره خیلی نصب است بعد بدربته بالا رفتیم



ویدم انبار پردها و صورت های یاد است که هر چه پرده نقاشی خوب بوده در اینجا انبار کرده اند یک پرده
 بزرگ صورت من هم اینجا بود بعد منظرهای مشیخته منتهای غیره را قدری کرده آید منظر نماز کرده قرآن
 خواندیم کی ساعت ونیم بغروب مانده کالسکه بسته حاضر گردید سوار شده رفتیم گردش تا رسیدیم بمیدانگاه و
 باغچه و اول پارک دور آثار فتح جدید اینجا کالسکه پیاده شد من و مرد و بچه زیادی دور مارا گرفتند
 قدری تماشا کرده از مرتبه اول هم بالا رفتیم این آثار را بعد از فتح فرانسه بنا کرده اند در سفر اول بحضرت
 که اینجا آیدیم این بنا تمام بود سه سال است که تمام شده خرج زیاد کرده اند همه از سنگست چه سنگی که مثل
 جواهر است از جنس سنگ سماق آثار نک برنگ و پارچه های کلفت و حجیم طویل و عریض چند ستون قطور
 بزرگ بلند و در این بناست که همه از یک پارچه سنگ سماقست میل بالای بنا که آنهم ستون بسیار
 بلند است از یک پارچه سنگ بالای آن میل یک صورت ملک بال داری از مفرع ریخته و ساخته
 و نصب کرده اند که واقعا کویا ملکی است که وصف میکنند بسیار بزرگ و مهیب است صورت
 جنگهای با فرانسه و منسه و دامنارک را از بروز و مفرع در اطراف بنا آورده اند بسیار خوب
 و ممتاز و همه جا که علیحضرت امپراطور و پرنس بیزمارک و سردار باراکشید اند کمال شباهت خوبی را
 دارد و از ایتالیا خاتم ساز آورده بالای این اشکال و حربگاه بار از سنگ موزایک و خاتم ساز
 کرده اند آنهم اشکال جنگ و غیره است بسیار خوب ساخته اند روی هم رفته آثار و وضع بنا از این
 بهتر کو یا در دنیا نباشد و از تومی ستون که محو است راه دارد و آن بالا که ملک نصب کرده اند نام
 خلوت عرض میکرد تا بالای آن ستون رفته ام دو پست و چهل پله مجوز و خلاصه دوباره سوار شده
 در پارک و خیابانها گشته رفتیم الی شارلوتان بوریخ که مقبضه است خارج از برلن و این آثار فتح و باغ
 پارک باین شهر برلن و مقبضه مزبوره واقعست در این مقبضه عمارات قدیم پادشاهان پروسیه
 و باغ بسیار خوبی هم در جلو عمارت دارد و آثار فتح الی اینجا هم ساعت راه است از رودخانه کوچک
 که پل داشت گذشتیم که در حقیقت سرحد برلن و شارلوتان بوریخ است رانده تا بعمارت رسیدیم پیاده
 شده اول تومی طاقهای تخیانی را گردش کردیم یک پره زنی که کویا سراید اینجا بود آمد در بار باز کرد

* CHARLOTTE. BOURG.

پروهای کهنه قدیم کولبن فرانسه بدیوار بالنصب بود (برده کولبن عبارت از پروهای بسیار ممتاز است
 که با ششم بطرز بسیار خوب و نفیس میافند که از حیثیت نقاشی عدیل ندارد و خیلی گرا بهنا و کم یا بست چون
 در کارخانه کولبن فرانسه یافته میشود بان اسم موسوم است) مبل و اسباب خانه از فرش و میز و صندلی
 همه از همان عهد قدیم است که نگه داری کرده اند بعد پرون آمده پیاده در خیابانها و باغ که غنهای آن
 معلوم نبود قدری راه رفتیم همه چمن و گل است خیلی پیاده راه رفته تا رسیدیم بمقبره پدر و مادر علیحضرت
 امپراطور که کلیوم سوم هستند پدر امپراطور معاصر ناپلئون اول بوده است همه مقبره با ستونهای یکپارچه
 از سنگ سماقی است چیزی که در این مقبره خیلی عجیب است حجاری مرمریست که روی قبر پادشاه و زوجه
 اش کرده اند که روی قبر پادشاه صورت پادشاه و روی دیگر صورت زوجه پادشاه است و
 صورت هر یک شکل مرده ایست که به پشت خوابیده و دستهایش را روی سینه گذاشته بقدری خوب
 حجاری کرده اند که شخص از تماشا سیر نمیشود بخصوص شکل زوجه پادشاه که در آن اوقات بحسن و جاهت
 معروف بوده است خلاصه غروب شد آمدیم پرون باز پیاده از خیابانها رفتیم تا بکالسکه رسید
 سوار شده رانیم برای منزل درست متجاوز از یک فرسنگ راه است مرتضی قلخان سپهر خبر الدوله که
 در برلن تحصیل میکنند و منزلش در همین قضبه شارلوتان بورخ است امروز بحضور رسید فردا طرف باید
 برویم به بادون باد اسم پسر نواب و لیعهد که امروز دیده شد پرسش باز نیست دو شنبه غره جمادی
 الاخری صبح برخاستم امروز از احوال علیحضرت امپراطور خبر صحیحی نیست کسی نمیرود و منیاید امپراطرس
 از بادون باد کو یار رسیده است متصل شاه زادگان و اقوام و وزراء و غیره از خارج و داخل میرسد خلاصه
 میوبو لو وزیر امور خارجه پروس بحضور آمد مرد پیر قوی سبکل با بنیه ایست سپیل و رخا از اشدیه بود قدر
 صحبت شد بعد سعادت بیک ایچی کی عثمانی بحضور آمد کیاست که مامور و مقیم برلن است و الی حال تم
 هیچ بخارج رفته و سفارتی نکرده بوده جوانست بسیار شخص معقول بخفی بنظر آمد بعد از آن دو شاه زاده
 پروس که تازه از راه رسیده بودند یکی دوک و سباکس و میار برادر امپراطرس المانیاد و دیگری پرنس
 بانی دپی با که مولاند باشد بحضور آمدند پرنس بانی دپی با میخواست دختر فردریک شارل اعروسی کند

Prince
 Henri

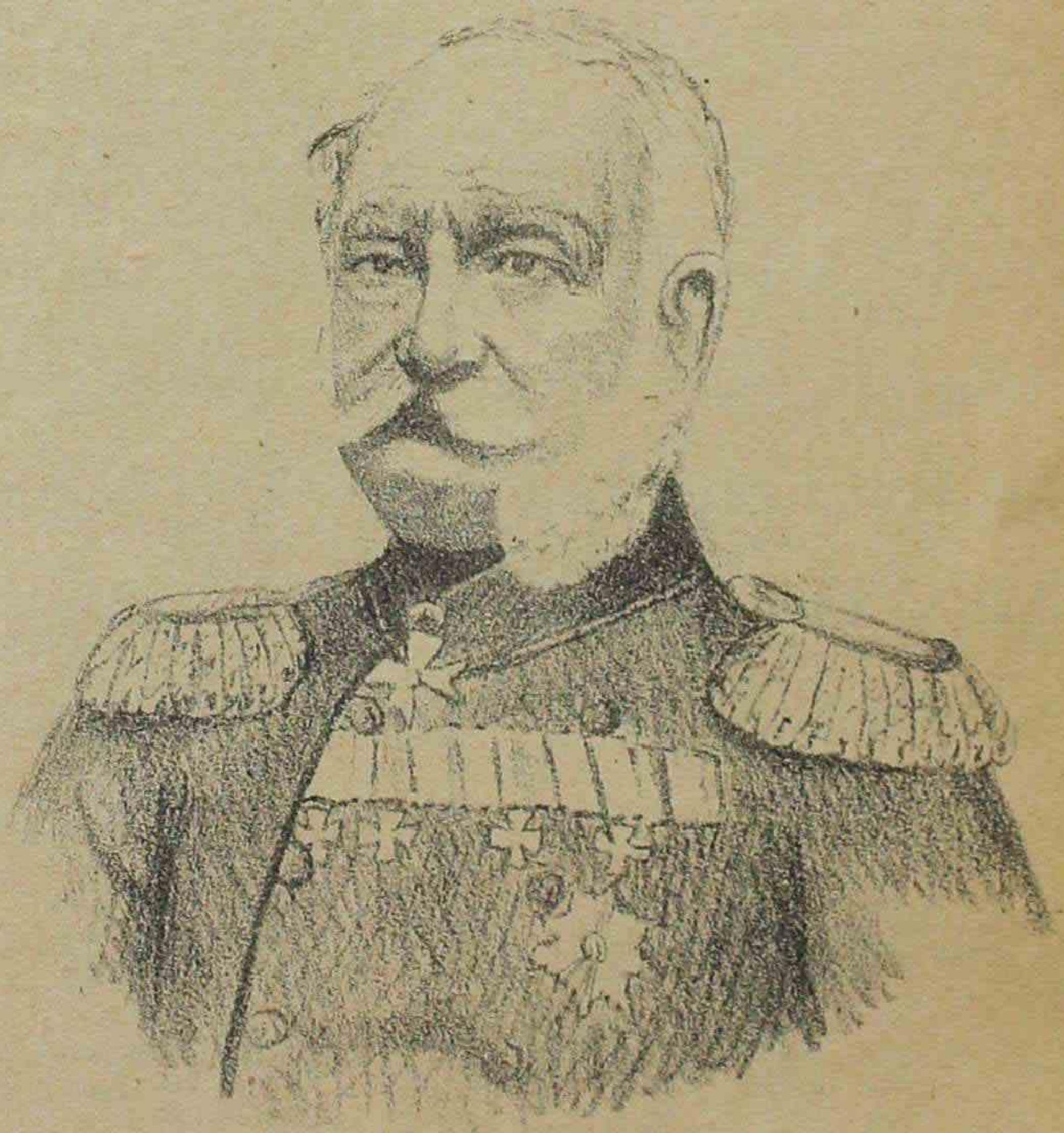
دو شنبه
 جمادی



خلاصه بعد کالسکه نشسته رفتم با کار یوم که سفر اول هم رفته و تعریف و تفصیلش در روزنامه سابق
 نوشته ام محلی است که تمام وحوش و حیوانات بر می و بجزیران زنده نگاه میدارند قدری گردش کرده
 بیرون آمده سوار کالسکه شده خواستیم باغ و جشن و میم چون دور بود فتح غنیمت کرده بار دیگر رفتم نزدیک
 مناره و آثار فتح پیاده شده گردش کردیم باز بالارفته مفصلاً بالارا تماشا نمودیم چهارده ستون سنگ
 یکپارچه دارد بعد سوار شده رفتم منزل بعد از یک ساعت یعنی در ساعت شش بعد از ظهر که دو ساعت
 بغروب مانده بود سوار کالسکه شده رفتم همراه آهن که برویم برای بادن باور رسیدیم گار سوارترین
 یعنی کالسکه بخار شدیم این ترن تازه است و دولتی است جنرال هماندار هم بالترنین و همراهان مساوا
 شده همه جا باشند کاستیکر خان مهندس مساوی هم که مدت متبادی در ایران و نوکریوان بود
 و در برلن حضور رسید در ترن است و همراه ما میاید خلاصه براه افتادیم همه جا آبادی و سبزه و چمن
 و کل و زراعت و باغ و جنگل بود امروز دریاچه های متعدد و بسیار با صفا دیده شد که کشتی بخار و بادوی و
 قایق و غیره روی آنها کار میکرد و دور این دریاچه ها همه آبادی و جنگل و چمن است از شهر بای معظم که
 کارنجات زیاد داشت گذشتیم و یکی ازین شهرها هم قلعه سخت و باستیاها داشت کالسکه بخار در هر
 برکت از شهر باو استایو ها ایستی کرده براه میافتاد و همه جا همین طور چشم کار میکرد سبزه و حر
 و آبادی و زراعت و جنگل بود و مشغول تماشا بودیم تا شب شد شب رادر و اکنون خوابیدیم بسیار
 نذیرفت و خیلی تکان میداد صبح که برخاسته نگاه کرده دیدم وضع و بیات و حالت صحرا تغییر کرده
 یعنی کوه و پشته های زیاد دیده میشد ولی جنگل و سبزه و آبادی و زراعت و چنابانهای راست و کلهای
 رنگارنگ باز همه جا بسیار بود و علف چمنها تا شکم میرسید و زمین خشک و سنگ و بی گیاه نیکو
 در هیچ جا دیده نمیشد تا رسیدیم بهتر بای دل برکت که در دره جنگلی واقع است در اینجا قدری ایستاده
 بعد راه کج شد بطرف بادن باو پس از طی چند فرسنگی شهر کارلسرور رسیدیم که پای تحت والی مملکت
 باو است خود والی بجهت و اقامه امپراطور به برلن رفته است کارلسرور شهر بزرگ آباد و خوبست از اینجا
 بعقبه اوس و از اینجا بشهر بادن باو رسیده در ساعت ۹ بعد از نصف شب که سه ساعت بطرف مانده

Heidelberg

Carlsruhe



THE EMPEROR OF GERMANY.



بود و از کار شدیم حکیم الممالک که پریش پیش آمده بود برای آمده کردن منزل و کالسکه و غیره به حضور
 همه چیز را خوب و بقاعده حاضر کرده بود و کار را چنانچه روس حاکم شهر و زن پریش منچیکوف و جمعی دیگر حاضر
 بودند رفتیم در هتل یعنی همان خانه موسوم با کلیس منسل کردیم و همه مله نین در همین هتل جامی گرفتند
 پریش منچیکوف دیروز وارد برلن شده است که به یادن با دیبا یاد امروز از برلن اول شهر پستام دیده
 شد بعد بشهر ماکد بورک رسیدیم که قلعه معتبر و کار خانات زیاد و در قبل از ماکد بورخ به راندن بورخ رسیدیم
 بعد ماکد بورخ بعد کوتن کن بعد از رودخانه و زر گذشتیم بعد فرانکفورت سورن بعد دارمستاد بعد پیل
 برک بعد کارلسرو بعد یادن سه شنبه دوم جمادی الثانی بود که وارد یادن باد شدیم و در همانجا
 صرف کرده بعد رفتیم حمام همان حمامی بود که چنبال قبل ازین هم در سفر اول دیده شده بود از حمام بمنزل
 آمده بعد از نیم ساعتی سوار کالسکه شده رفتیم بکشت و تفریح امروز در جنگلهای درخت افاقیای سفید که پر
 زیاد دیده شد اینجا هم حالا اول کل رود و کل محل و اقیاست در باغچههای بسیار خوب بدیع عمل
 آورده اند که کمتر دیده شده بود از کالسکه پیرون آمده قدری پیاده در ویلاها که عمارت یلانی مردمان با
 سلیقه متمول است گردش کردیم عمارت بسیار خوبی ملاحظه شد که مسکن یلانی یکی از تجار روسیه بود
 که صاحب خانه خودش در پتر آماز اقوام و بستگان و اولاد و اطفالش بعضی در خانه بودند قدری
 درین عمارت گردش کردیم بسیار از روی سلیقه و خوش وضع نباشد باغچههای بسیار خوب داشت
 صاحب خانه همیشه بونلیر است دختر صاحبخانه که همش او بیلی بود قدری پیانور و چون بسیار جوان بود
 از جمالت سرخ میشد از اینجا پیرون آمده بکالسکه نشسته در عمارت دیگری پیاده شده گردش
 کردیم بسیار با صفا بود صاحب اینجا کار و نام یهودی بود بعد باز بکالسکه نشسته رانده در یلیاق
 یک شخص صراف معتبری که خودش در پاریس بود پیاده شدیم اسم صراف هوف مورذت است
 عمارت با صفائی دارد پس از گردش سوار شده آمدیم منزل شب را بعد از شام رفتیم در دکانی که آب
 و امتعه نفیسه خوب دارند قدری خرید کردیم بعد رفتیم تالاری بسیار عالی که اطافهای متعدد دارد
 و در حقیقه یک دست عمارت بسیار بزرگ عالی معتبر محبوب میشود که سابقا قمارخانه بوده و در فصل تابستان



از همه فرنگستان در اینجا جمع شده قمار و برد و باختهای زیاده از حد میشده است چون مصداق انواع بی
 نظمیهها و شامل از اعیان کثلی بوده دولت المان منع کرده است که دیگر قمار نشود حالا این تالار و عمارت
 گلو بست یعنی شهرامردم جمع شده از هر قسم روزنامجات اینجا میخوانند و هر قسم صحبت دولتی و غیره
 دولتی میکنند نزدیک این تالار جانی در پیرون ساخته اند از چوب بسیار قشنگ اغلب اوقات شهرها
 ساز و کما پنجه و موزیک در اینجا میزنند و هفته یکشب هم در این تالار وسیع و عمارت مجلس بالاست کل
 نجبا و اعیان و خانها و مردم محترم جمع شده ساز میزنند و میرقصند یعنی ساز را موزیکایان و اهل موسیقی
 زده خانها و اعیان و محترمین رقص میکنند و بال میدهند چها د شش کبند سوم نهار را در منزل صر
 کرده بعد از نهار سوار کالسکه شده از کنار رودخانه که از بالا دست آمده از پامی منزل تا میگذرد و در جنوب
 باون بادرفتم این رودخانه همه جا مستقیماً جاریست و پلهای متعدد و خوش وضع باریک بجهت عبور و مرور فاصله
 بفاصله بر روی رودخانه ساخته اند و کنار رودخانه از دو طرف عمارات بیلانی تک تک زیاد است
 همه بسیار با صفا و پر گل و سبزه که بر یک بواسطه یک سدی و حایلی بسیار قشنگ از دیگری سو است
 و هر صاحبخانه با زن و اطفال اهل البیت نوکرو اسب و کالسکه و طویله و کر مخانه و همه اسباب و اوضاع
 زندگی و تغیش و استراحت مخصوص و ممتاز است در اینجا انواع کلههای خوب عمل آورده اند و در کر مخانه
 اقلام میوه جات و فواکه ممتاز ترتیب میکنند عصر با اطفال بسیار قشنگ خوش روی خوش اتوی کالسکه
 بامی دستی کوچک نشانده دایها در خیابانها و چمنها بگردش میپزند زنهار و دخترها و خانها و مرد با پیاده
 و سوار کالسکه صبح و عصر در گردش هستند درختهای سرو و کاج جنگلی و سایر اشجار بسیار بلند و قوی سایه
 انداخته است کوها جنگل هوا همیشه طوبی اغلب اوقات باران و تگرگ بسیار در عدد و برق میشود قوس
 و فرج نمودار میگرد و اینجا کاستان و درخت و باغچه و باغ را بهیچوجه آب نمیدهند و آبیاری نمیکند
 از اتصال باران و رطوبت هوا همیشه تراست آمانه این است که باران متصل بار و مثلاً در مدت بیست
 و چهار ساعت ممکن نیست که دو ساعت نبارد و هوا بعد از بار شده آفتاب میشود اما قهراً هر روز باران
 و شب ششم را دارد جمعیت این شهر در اوقات تابستان که مردم خارج و متفرقه بهم جنبی با تمام آب گرم

چهارشنبه

معدنی و سیاق می آیند به پازره الی بجد به هزار نفر میرسد لیکن جمعیت اصلی این شهر با قراء و دهاات دیک
و حوالی شهر نباید زیاده از ده هزار نفر باشد آب رودخانه این شهر چون از چمنها خارج میشود و میکند و بسیار بد
ذات آب بایل سبزی و پیره کیست اما بعضی چشمهها دارد که آبش کوار است خلاصه از کنار رودخانه رفته
بعد از رودخانه گذشتیم در حقیقت آنطرف رودخانه انتهای شهر است و خانهها کم کم بوضع خانههای عینی و
و بقای می شود بعد قدری فاصله و مسافت پیدا کرده بدیهه لیش تا نال میرسد اینجا معبدیست که دختر بانی تارک
دینا در اینجا از او سکنی اختیار کرده اند بعد از این دیه مکانیست در طرف دست راست عمارت
بسیار خوبی دارد و رودخانه کوچکی از اینجا میگذرد و در این بین باران شدیدی بار گرفته از کالسکه پیاده شده
باین مکان پناه بردیم این مکان برای محل آوردن ماهیت هر قسم تخم ماهی در شیشهها کرده و حوضها ساخته
و آبها آورده و تعبیه با کرده که تخم ماهی را کم کم ماهی نموده و پس از آنکه نومی این عمارت و حوضها کوچکی
قدری تربیت شده و جبهه هم رساندند میزند بچوضهای بزرگ خارج که در صحرای ساخته اند میریزند تا بزرگ
شده آنوقت مردم میفروشند و صرف میکنند و این ماهیها نوعاً از قبیل غزال لای غیره است مقصد
و مباشرت از این ماهیخانه بکلیف حوان انگلیسی است عمارت اینجا بسیار عالی و قشنگ است و محلی هم دارد که هو
خانه است که مردم در اینجا صرف چای و قهوه و غیره میکنند الحال هم باز بنا در اینجا مشغول ساختن
حوضهای دیگر بود خلاصه مکانها خیلی جایی با صفا نیست بعد سوار کالسکه شده باز رو به بالا اندیم تمام
همه جا مثل هشت جنگل سایه گل چمن سبزه و اینقدر پاکیزه است که در این آبها یک پر کاه زنجیته بود
همه جا مثل کف دست پاک و با صفاست و اطراف راه تا چشم کار میکند تماماً درختهای کاج و سایر
اشجار جنگلی با جمال خضارت و سبزی سر با بهمان کشیده هوا از طراوت مثل هوای هشت خلاصه تفرج
کنان میرفتیم خلوت هم بود احدى آمد و شد نمیکرد تا رسیدیم بیک چشمه بسیار خوب با صفائی که اینجا
حوضچه کوچکی از سنگ ساخته اند آب سرد صاف باریکی از لوله که در آن بالا نصب است نومی
حوضچه میریزد اینجا پیاده شدیم این صدای آب نازک و کلهای زکازک اطراف و زمین چمن جنگل و
آواز مرغهای خوش الحان یک عالم غریبی داشت قدری نشسته و دست دروشته دوباره سوار



شده باز سر بالا رانندیم یعنی راج و خم بسیار کمی داشت که کالسکه بجا سهولت و راحت میکردنست و عرض
 همه جا چهار ذرع است و شش تنگی ساخته اند تا روی راه خاک سرخ چسبند و بفت ریخته و کوبیده اند
 که ابد در باران گل نشود و سبست اش را داده کالسکه زمین مرکوز نمیشود و مطلقاً در آن معلوم نیست مثل این
 که کالسکه روی فرش حرکت بکند خلاصه قدریکه از چشمه دور شدیم دست راست راه نزدیک کالسکه
 توی چمن شوکانی دیده شد چون مار آید فرار کرد و تنگی هم نبود که صید شود از آنجا قدری دیگر رانده تا رسیدیم
 بقصر کهنه که اندوکت باد که نایب السلطنه این مملکت است و حالانش در روزنامه سابق فرنگستان نشیم
 این قصر منزل شکارگاه دوک است که در فصل شکار اینجا آمده منزل کرده شکار میکنند درین جنگلها شکار مرال و
 خرگوش و شوکا و زیاد است مرغی است بزرگ جثه که کوک و بر و بر میگویند و در حقیقه کبک درمی جنگلی است
 از این مرغ هم دیده میشود اسم این قصر برایشان است دیوارهای تنگی بلند کهنه دارد و رفتم بالای قصر
 چشم انداز بسیار خوبست طرف باین جنوب و مشرق شهر کروس باخ که شهر بسیار قشنگی است افتاده
 و رودخانه مورک از وسط شهر میگذرد آب زیادی دارد و اما مثل رودخانه بادن باد آتش زرد
 رنگ و بدست این رودخانه هم در صحرای مخلوط و ضمیمه رودخانه بادن باد شده رودخانه ن
 داخل شود طرف مغرب که سمت بادن باد است و به ابرشترت پیداست که همین رودخانه
 مورک از میان این دیه هم میگذرد و اما در حقیقت نه این دیه است نه آن شهر مرد و قصبه بسیار
 بزرگست و جمعیت زیاد و عمارات عالی دارد و این مکان بسیار با صفا و عیش تمام است و چمن کل و
 اطرافش جنگل کاج و درختهای سیب و گردو و غیره است تمام مایحتاج زندگی از اسباب خانه و آشپز
 خانه و غیره در این قصر برای دوک حاضر و موجود است یک نفر مرد بازنش سرایدار اینجا بودند خلاصه
 باران که ایستاد و هوا باز شد آمدیم باین کالسکه نشسته از راه قصبه ابرشترت مراجعت بادن
 باد کردیم کی ساعت راه بود باز از همان محلی که مایه زبیت میکنند گذشته از همان راه آمده رفتم
 بمنزل شب را بنماشا خانه رفتم نماشا خانه کوچک چمرته است با چراغ کار روشن میشود جمعیت
 زیادی از زن و مرد بود در یک اثر مخصوص نه نشستم مردوزن خوشگلی آواز خوانده یک حکایتی را

در حقیقت
 بسیار

بازی و بشیقه در آوردند بدو دهنه آگت یعنی سینه پرده نشستم بعد بر جاسته آمدیم منزل در این هوتل که ما منزل
 داریم پرنس نرویسکای روس هم چند سیت باشوهرش و دو دختر بزرگ و یک پسر کوچک در اینجا
 منزل دارند نرویسکای از بجنای روس است اما دو چشمش چند سیت معیوب شده او را ندیدم شوهر
 این خانم است و خود خانم میانه سن است پرنس منچیکوف دور و راست اینجا آمده است در اینجا
 خانه و عمارت یلانی وزن و زندگی خوب دارد پخشینه ۱۲ قبل از نهار رفتم حمام فردریک که
 همین والی دادن باد است و مدت مانی است بخرج خود و ملت این حمام را بنا کرده اند ولی تنها بام
 والی معروفست ازین هوتل بجام دو سیت قدم است این حمام از بهمان بخارات گرم معدنی که از
 زیر کوه در میآید گرم میشود و دیگر آتش و حمامی لازم ندارد آب بسیار گرم معدنی از محلی بلند در آمده بچون
 جاری میشود که آن حوض منبع جمیع حمامها و خزانه باست و حمامها را مرتبه مرتبه ساخته اند که آب از حمام
 بالادست بجا حمامهای زیر دست و راه آبها و خزانههای نشینند و جاری میشود و این آب با لولهها
 و غیره تمام حمامها تقسیم کرده اند البته با یضد حمام است اما همه در یک عمارت و یک بنا یکطرف
 زنانه است یکطرف مردانه و هر دو طرف بیک طرح و وضع و بزرگ با تالار متعدد برای هوا خور
 و رخت کهنای خوب و غیره در حمام مردانه یک حوض مدور بزرگ آب سرد یعنی نیم گرم دارد
 بسیار بزرگ با سقف بلند عالی مدور و نزدیک باین حوض حوض کوچکی است که آب معدنی از آن
 میجوشد و در یک در آن ریخته اند که مردم برای معالجه با بخار رفته ریک بتن میالند و زمین همه اینجا
 با از حوض و غیره مرمر است اما بسیار صاف و لغزنده از مداد پاک کن مثل شبکه چربی ساخته روی
 مرمر با انداخته اند که پاهی آدم نلغزد گرم خانه در جنب این حوض است بسیار خوش و عالی و تمام از
 مرمر سقف مدور بلند زنگین حوض مستطیل بزرگ بسیار عمیق که تمام حوض از دیواره و کف و غیره
 مرمر است آب گرم معدنی بسیار صاف که ابد ابوی آب معدن نمیدهد قدری لب شور است
 مجرایست مشرف باین حوض که اتصال بخزان آب گرم و دهن آن شیریه دارد آب بسیار گرم
 و انبی از آن جایت تا آب حوض ملایم است و پایین آن شیر در بدنه همان دیوار سوراخ وسیعی است

پخشینه

Jumacassar Southel yaban



فرنگستان

پنج و بستی از خارج دارد که برگاه آن پنج را حرکت بدهند آب گرم جوش از انوراح زیر خانه داخل می
 شود و در آنی حوض خالی کرده باز پر میکنند که مخا نهایی متعدد دیگر در حسین این حمام است که در همه بانیجا
 میشود و آنها را بجای از بخار آب گرم گرم کرده اند که نمیتوان با پیشش گذاشت اما فرنگیان بجهت معالجه باین
 که مخا نهارفته نیم کتا و صندلها در آنجا چیده اند روی آنها میخوابند تا عرق زیاد کرده قریب بهلاکت
 میرسند بعد باین حوضهای نیم گرم و سرد آمده خود را میشویند ولی امروز فرق بود و احدی نبود و دیگر بعضی
 اسباب و آلات تعبیه کرده اند که بحض حرکت و حج دادن آب از بالا پایین میریزد مثل انکه از غبالی
 بریزد آدم زیرش میایستد بسیار بالذشت خلاصه از حمام بیرون آمده رفتم منزل چهار حوزده سوار کالسکه
 شده غنیمت همان چشمه را نمودیم که روز شکار دیده بودیم شکارچیهایی اینجا را هم خبر کرده بودند یعنی اشیا که
 مستحفظ جنگلهای دوک و شکارگاهها هستند و خودشان هم بلد راه شده همراه بودند از چشمه با نظرف
 قدری پیاده بالای جنگل بارفته چیزی ندیده مراجعت کردیم راههای پیاده رو خوب همه جاتوی
 جنگل و کوه ساخته اند از اینجا سوار کالسکه شده مسافت زیادی شیرفته جنگلی رسیدیم شکارچیهایی
 گفتند اینجا شکار دارد و باید پیاده شد پیاده شده باز راه زیادی پیاده در جنگل که درختهای کاج
 بسیار و سایر اشجار خیلی بلند درهم داشت رفته محلی را نشان دادند ایستادیم چهار نفر شکارچی با دوسک
 جنگل را بهم زدند و سیهوا انداختند شکاری از جانی بیرون نیامد بعد مراجعت کرده راه زیادی پیاده
 رو بپایین آمده بجاده رسیدیم و از طرف دیگر جنگل کوهی را گرفته بالا رفتیم باز جای شکارچی نشان داد
 ایستادیم و آنها بنا کردند با سکهها جنگل را بهم زدند و شکار در گردن من قدری ایستاده و اطراف را
 نگاه میکردم که یک دفعه دیدم صدای سگ بلند شد و یک شوکا مثل برق از بالا گذشت من بعبت
 رو بالا رفتم شوکای دیگر آمد بسیار تند میدوید و ساقه درختهای کاج هم مانع از دیدن بود تفنگی
 اند ختم نخورد بعد باز سکهها از جنگل پائین جاوه صدایشان بلند شد رفتیم پائین حدقلیخان و فرنگی
 شکارچی و بعضی دیگر از پیشین متها رو بپائین دویده حدقلیخان و فرنگی تفنگ انداختند زده بودند
 پس از آن رفتیم همان عمارت ماهی خانه شکارچیهایی گفتند بالای دره بای این عمارت شکار دارد و

آن دسته شکارچیان که از کروس باخ آمده بودند با سگهای رفتند ما هم بارش جنگلهای بادن باد که همیشه لونی
 و جوان نجیب خویش و اطلاع از شکار دارد و دسته نفر دیگر از عقب رفتیم حالا بغروب هم خبری نمائند
 در بادی بسیار با صفای خلوت کل و چمن آب و جنگل مثل بهشت بعد از طی مسافتی از پیاده بادی جلوه آمده
 گفتند شوکانی در چمن بالا میخورد پیاده شده رفتیم دیدیم راستست من بعد از قلچان پیاده از راههای
 بدر رفتیم نوی جنگل برای مارق تا بان محل رسیدیم چاره پاره انداختیم باز چون دور بود و نخورد بر کشته با کالسکه
 نشسته رفتیم بالاتر دوباره پیاده شده در چمن دیگر شوکانی دیدیم اما وسط چمن بود بلد ما را دیده و
 شده بود مارق هم نداشت از دور کلوله انداختیم نخورد و بسیار عرق کرده خسته سوار کالسکه شده ایم منزل
 شکارگاههای اینجا در این فصل تابستان و بهار قدغن و قرق است احدی تفنگ نمی اندازد تا اول
 پاییز که خود دوکت آمده فستاح شکار کند اما معلوم میشود شوکا عادتش این است که صبح بسیار زود
 و عصر تنگ از جنگل انبوه در آمده بجایهای غلف زار که وسعتی دارد و بچرا می آید از این حیوان در مازندران
 خیلی است اما این عادت او را نمیدانستیم امروز قبل از سواری صدر اعظم مملکت با دار جانب کراندوک
 ما مور شده بود که بحضور بیاید آمد و صحبت شد شمش مسیو توربان است جمعی بجم امروز بعد از صرف
 نهار رفتیم بدیه افیریم از منزل الی اینجا یکفرسنگ شکیب راه و در پائین مغرب و شمال طرف و دو خانه
 رین واقع است رفتن اینجا بجهت کبوتر زنی بود که در فرنگستان کنوچ تیراندازی است بجهت امتحان
 تفنگچی و تیرانداز با سوار شده رانده تا از آبادی بادن باد گذشته به صحرا و مزارع و د بات افتادیم
 و مرد زیاد در میان مزارع مشغول کشت و زرع بودند اغلب زراعتشان سیب زمینی و لوبیا و کندم و
 غیره است تا رسیدیم بدیه مزبور اینجا محل میدان اسب دوانی هم ساخته اند یعنی اطافهای چند برا
 نشستن تماشای مردم و محوطه آن برای اسب دوانی میشود اما وضع محل کبوتر زدن این است که قدر
 پائین تر از اینجا یک سایبان طولانی از چوب تعبیه کرده اند در اینجا رفته نشستیم وزیر مختار دولت
 روس هم که در باد است اینجا بود با بعضی دیگر از نجبا مطرینج نام هم که جوان بلند بالا و از اجزای مجلس
 این جمیع کبوتر زنهاست اینجا بود حکام باد هم بودند شروع به تیراندازی شد شخصی وی صندوق

جمعی بجم



نشسته اسبابی در جلودار و که از زیر زمین بط و اتصال وارد با قوطی که برای کبوتر با ساخته اند و از نظر
بفاصله سی قدم راه بقدر ده قوطی در روی زمین و در هر قوطی یک کبوتر زنده پروبال دار گذاشته اند
همینکه تفنگچی جلوان مردمی ایستد و بقراول میر و لفظ پول مسکوبید فوراً آن مردمان اسباب را که مثل یک دسته
هاون است بر زمین میزنند یعنی فرو میروند و بلافاصله از اطراف یکی از آن قوطیها که مثل قفسی است باز شده
کبوترها میروند و تفنگچی در حال جلدی و چابکی او را میزند اول بفرنگیها تکلیف شد هر چه انداختند نزد
و حال آنکه منزل ساچمه نزد یک بود و باید با ساچمه زد و بعد من چهار تیر پی در پی زدم و هیچیک خطانند
یک تیر مهد تعلیجان و بعد یک تیر هم جعفر قلنجیان غلام بچه باشی زدا و فرنگیان هم بالاخره یک تیر زدند نیم
ساعتی اینجا توقف کرده مراجعت بمنزل کردیم قدری استراحت نموده نماز کردیم بعد کالسکه حاضر شد
رفتیم برای شکار شوکا از همان عمارت خانه گذشته رفتیم بطرف درهای بالاکه دیروز هم رفته بودیم اول
درهما بخامی دیروزی شکار بود اما شکار چیان فرنگی نفهمیده گریزانند بعد از اینجا پیاده شده راه
زیادی پیاده رفته تا جایی رسیدیم که همان شکار بود چیزی دیده نشد ما بهما اینجا که جای بسیار بصفائی بود
نشسته مهد تعلیجان و جعفر قلنجیان باشی و سه نفر از فرنگیها را گفتیم بروند بالا را اگر شکاری دیدند خبر دهند
بعد مسیولونی باشی جنگلها رسید او را هم گفتیم رفت عقب مهد تعلیجان و خودمان نشسته مشغول صحبت
بودیم که یکبار عضد الملک گفت یک شوکا از جنگل آمده رفت پشت انخانه چوبی که آخر چمن و لب
جنگل است (توضیح اینکه این خانه را محض زدن شکار ساخته اند خانه ایست تخت که شکارچی اینجاها
شده هر وقت شکار عصر بجای می آید میزنند) من هر چه دور بین انداخته دور خانه و چمن چیزی ندیدم
عضد الملک گفت میروم بیرون می آورم راه زیادی هم بود تنها رفته دم خانه که رسید شوکا از
پشت خانه پنج قدمی عضد الملک در آمده کرخت افسوس خوردم که چرا من خود با عضد الملک رفتم
والا او را دیده میروم درین بین مسیولونی آمده گفت شوکانی در جلوتوی چمن است برخاسته راه یاد
پیاده سر بالا رفتم بعد من و مسیولونی و این تسلطه و میزرا محمد رفتیم برای مار ق مسیولونی نشان داد
که شوکا درین چمن است از جنگل ما بین دست رفته به چمن که رسیدیم چیزی نبود مسیولونی دست زد

۲

۳
غلام بچه

گفت نیست من نگاه کرده دیدم یک دژه مانند می در جلوه است که تمام از چمن گرفته است تا توی چمن
معلوم بود که دژه و خرشته است فهمیدم که شکار چراگنان بآن خرشته رفته است تفنگ چهارپاره را گرفته
تهابا بخار فتم درین پن صدای صوت عهد یقینان از آن طرف آمد یقین کردم شکار بهمان جاست که میروم
قدری دیگر رفته سرو کوش شوکارا توی چمن دیدم از بس علف چمن بلند بود شوکارا در علف غرق شده بود
تا خواستم تفنگ بنیدازم فرار کرد و زینم همه خرشت و دژه بود دیگر هیچ شکار را ندیدم بهوای
دست و جنبیدن علف تفنگ انداخته هیچ نفهمیدم که خورده یا نخورده باشد عهد یقینان از آن طرف
فریاد زد که افتاد بسیار تعجب کرده پیش رفته دیدم شوکارای ز شاخ دار بسیار قشکی افتاده است کار
آورده سرش را بریده و همه تعجب زیاد کردند خیلی عرق کرده و خسته شده بودم سوار کالسکه شده رفتم
رو منزل حالا وقت غروب است بقدر یک دو میدانی که راه رفتم کالسکی ما که جلومی نشیند پائین بسته
گفت شکار پیدا شد نگاه کرده دیدم در چمن وسط جنگل بالا یک شوکارا میچرخد فوراً آمدم پائین من عهد یقینان
دو تائی تفنگ را گرفته از توی چمن که همه آب بود بالا رفتم کالسکه و همراهان همه توی جاده پیاده
خیلی پیاده سر بالا رفته تا رسیدیم بهار ق بسیار خسته بودم علف چمن هم زیاد بود شوکارا پیدا بود تا چشم بآن
افتاد که رخت رو بجنگل بزرگ تفنگی انداختم اما معلوم نشد خورد یا نخورد عهد یقینان گفت یک شوکارای
دیگر بالا تر است و دیده دیدم نزدیک جنگل بالا بفاصله دو یست قدم بیشتر یک شوکارا ایستاده
تا خواستم بزخم که رخت لوله دیگر تفنگ را بآن انداختم جای خوابید اما من ندیدم که بقیه عهد یقینان
رفت بالا هر قدر کشت پیدا نشد آخر فریاد زد که تیر خورده توی نهالی افتاده است این هم بزر بود
سرش را بریده آورد بر کشته کالسکه نشسته دیدم منزل جمعیت زیادی از زن و مرد فرنگی و غیره دم
منزل را جمع و منتظر بودند که ما چه می آوریم دیدند در این زمان کم دو شوکارا شکار کرده آورده ایم بسیار
تعجب کردند شنبه ششم صبح قبل از نهار رفتم بحمام فرود یک پروان آمده رفتم منزل نهار صرف
کرده بعد پیاده تفرج کنان رفتم بخانه پرنس منچیکوف درین روز ما مسافر غریب هم از اطراف فرنگستان
خیلی باین شهر آمده و اشخاص مفرقه خیلی در راه و نیمه راه دیده میشد رسیدیم بخانه ییلاقی پرنس منچیکوف

شنبه ششم



خود پرنس انجا بود باز و جاش که بسیار زن زنک خوش بانیت زن لطیفی و سیه هم که مقیم ایتالیا است
 بی شوهرش انجا بهو اوری آمده و در خانه پرنس خیلی صحبت شد بعد عمارت و اطافهای پرنس را کرد و
 تماشا کردیم پرنس منچیکوف دوازده سال است زمین انجا را خریده و بعد خودش عمارت کرده از باغچه و
 کالسکه و طویل و غیره ساخته است بسیار با صفا بود بعد باز پیاده مراجعت بمنزل نموده نماز کرده بعد
 کالسکه شده رفتیم بقصر که همیشه یوشا توالت اس شلوس ولد کاستل است از کوچه های نوی شهر
 سر بالا رفته تا از شهر گذشته افتادیم راه جنگل همه جا چرخ خورده باتانی رسیدیم بالا و پای قصر پیاده شدیم
 از منزل الی انجا نیم ساعت بیشتر راه بود رفتیم بالا جمیع طبقات و اماکن قصر را کرد و ده طبقه آخر را
 که فوق طبقات و برج باریکی بود و میانش پله تنگ چوبی داشت دیگر من رفتیم لیکن من بهمان طبقه رفتم
 برج که رسیدیم همه جا پیدا بود عجب چشم اندازی دارد طرف مابین مغرب شمال و ده خانه زن که مثل مار سفید
 می چید بنظر می آید و شهر و قلعه را مستاد که جز ملک بادن با دست همه پیدا بود از طرف دیگر شهر
 بادن باد و همه جنگلها و مهیت زمین و چمن نمایان بود بسیار عجبی با صفا نیست این قصر البته از یک هزار
 سال قبل از این سلاطین فرنگستان بنا کرده اند یا امراء و بزرگان همین محکمت با ساخته اند خیلی بلند
 است و از پای قصر تا بالا پله زیاد میخورد و همه جا از درز شکهای عمارت کلهها و علفهای خوب در آمده است
 تمام این قلعه و قصر از سنگ است بنیان عمارت خیلی محکم است و هیچ عیبی ندارد اما ظاهر آن خراب
 و همین خرابه را باز بطور بسیار خوب و پاکیزه نگاه داشته اند که مردم تماشا و سیاحت بیایند فرنگیان
 هم از زن و مرد زیاد در انجا جمع بودند یک ساز بادی ساخته در روزنه دیواری گذاشته بودند
 سیم از پی ساخته مثل سیم کمانچه سیم این طرف سیم آن طرف کشیده بودند ساز بسیار بزرگی بود
 همینکه باد میوزید صدای بسیار خوب و لحن و آهنگ بسیار خوش بلند می بکوش میرسید خیلی چیز خوب
 بود بعد پائین آمده از راهی دیگر که خیلی با صفا بود مراجعت کرده غروبی وارد منزل شدیم امشب در
 تالار و عمارت کلوب که تقصیلش را سابقا نوشتم مجلس بال و رقص است و چراغان کرده اند یکساعت
 از شب رفته با کالسکه رفتیم سپسالار عظم هم بود داخل مجلس شدیم تالار همه روشن زن و مرد و سنجاب

فرنگی غیره همه جمع بودند به خصوص در آن تالار یک کوچک بود و دور تالار را صندلی گذاشته مردوزن زیادی
از پیر و جوان نشسته بودند پشت سر اینها یکدسته سازنده بود ما هم رفیقیم بالایی تخیلی که مخصوصاً بجهت ما حاضر
کرده بودند روی صندلی نشستیم اول مجلس قدری بسکوت گذشت سپس لار اعظم گفت خانها بجا
میکنند که رقص کنند گفتیم هیچ جمالت نکشیده شروع کنند ساز زدند و از دور تالار زنهار و دریا
بر خاسته بوبت میرقصیدند بسیار با تماشا مجلسی بود اما قدری کرم بود بعد برخاسته پیاده رفیقیم منزل
جمعیت زیاد و چراغان خوبی بود شام صرف کرده خوابیدیم یکشنبه بفتحم باید انشاء الله تعالی برویم
بیایس در یازده فرنگی از نصف شب گذشته که کیساعت بظهر مانده بود حرکت شد رفیقیم با گون نشسته
راه افتادیم چهار ساعت راه است الی سرحد فرانسه و المان یعنی سرحد تازه که در جنک آخر مقرر
شد که آن سرحد شمش آوری کوراست قضیه بزرگی است از اینجا باز هزار قدمی هم پیش میرود که خاک
پروس است اینجا یک استایونی میرسد که خاک فرانسه است خلاصه راندیم همه جا چمن و سبزه
و گل و جنگل و رودخانه آب و بسیار با صفا بود اما جنگل سرد و کاج رفته رفته کم شده و سایر اشجار خشکی
زیادتر بود بعد از دو ساعت بکنار رودرن و شهر کپل که در سابق سرحد فرانسه و المان بوده است
رسیدیم پل بسیار خوب طولانی از آهن داشت اطراف رودخانه شهر آبادی است از بوزخ است
که شهر بسیار معظمی است و کلیسای بسیار بلند و تفعی دارد از سر میل کلیسا الی روی زمین از یکصد ذرع
منجا و راست کلیسای کلون المان و کلیسای میلان و بروکسل را که در سفر سابق دیده بودم اگر چه بنای
آنها به خصوص کلیسای میلان بزرگتر از این است اما این خیلی بلند و مخروطی است که بالایی کلیسا بطور
تیر بالا رفته است خلاصه در کار کالسکهها ایستادند اینجا سه ساعت باید بمانیم که شهر را تماشا و گردش
کنیم کالسکه حاضر شد من و سپس لار اعظم و امین الملک سوار شدیم حاکم نظامی و قلمی و رئیس احتساب
شهر که از المان هستند با سایر بزرگان و جزالها همه لب کار حاضر بودند حاکم قلمی شهر شمش جزال اسکوا
حاکم نظامی شمش جزال و رئیس احتساب که فرانسه خوب حرف میزد و همه چار او نشان میداد
و مهر فی میگرد شمش سالدرم داخل شهر شدیم قلعه بسیار سختی دارد که فرانسه با ساخته اند و این شهر

یکشنبه بفتحم

Strasbourg



در جنگ هفت سال قبل ازین سته ماه تمام محصور قشون پروس بوده است ببرداری خبرال و در که بالاخر
 بعد از جنگهای زیاد و انداختن کلوله بای خمپاره بوی شهر تسلیم شده بودند خیلی خسارت باین شهر رسیده است
 کتابخانه شهر که بسیار معروف بوده است بالمره آتش گرفته و تمام سوخته است اغلب شهر خراب و زیر
 و زیر شده بود که دوباره از نو ساخته اند هنوز هم جای کلوله های توپ و خمپاره بدیوارهای قلعه و کلیسا
 باقی بود اغلب اشکال که از سنگ تراشیده و در بالای کلیسا و دیوارهای آن نصب بوده کلوله خرا
 کرده و بر زمین انداخته است حالا دوباره عوضش ایسازند و حجاری میکنند و بجای اول نصب نمایند
 امروز هم دیدم حجاری و بنا کار میکردند خلاصه قلعه شهر و قلعه تو دو است و خندق هم آب دارد و در
 خانه از وسط شهر میگذرد که همیشه ابل است قدری پایین تر از شهر داخل میشود و از درهای شهر
 بیرون رفتیم بنور عقاب فرانسه بر سر دروازه های شهر نصب است ما رسیدیم به پارک و حیاطها
 تفریح گاه شهر پارک خوبست حیاطها درخت چنار دارد که الی حال خیابانها در اینجا مانده بودم بعد رفتیم
 بجاییکه نارنجستان میگویند یعنی کرخانه است که در زمستان درخت نارنج و بعضی اشجار گرمسیری آنجا نگاه
 داری و حفظ می کنند و در تابستان بیرون آورده جلوه عمارات و توی باغچه های گذارند اشجار نارنج بسیار
 قوی که شاخ و برگ سرش رانده کرده و موزون کرده توی حلیکهای بزرگ کاشته اند و بوقت در
 نمی آورند هم نارنج تازه داشتند هم بهار باغچه های قشنگ و گلها می خوب داشت قدری کشته بیرون
 آمدیم این نارنجستان و باغ را ما پلیون اول باهل شهر استرا بخورج بخشیده است مردم شهر بسیار عجب
 یعنی آثار پادشاهت در رویشان بود قشون پروس بقدر ده هزار نفر همیشه اینجا حاضر است خیلی خوش
 لباس و پاکیزه بودند که در هیچ جاقشون باین خوبی و تمیزی و جوانی ندیده بودم و بیرون شهر هم باز
 استحکامات و قلاع بسیارند بر کشته آمدیم کلیسای بزرگ بسیار خوب بنا نیست تمام از سنگ است
 و حجاری بسیار خوب کرده اشکال انسان و ملک و غیره را بسیار خوب از سنگ در آورده اند و بقدر
 این بنا مرتفع است که از زیر غنایوان نگاه ببالای میل کرد کلاه از سر می افتد و دو بیت و پنجاه پله
 میخورد و خواستم تا بالا بروم باران مانع شد توی کلیسا را نمائش کردم از حرم زیاد می آید و بجه شد



توی کلیسای هم زیاده از حد خوب جاری کرده بودند محراب بزرگ را کلوله توپ خراب کرده بودند مشغول
تعمیر بودند پرده جلوان کشیده بودند که دیده نشود اما محرابهای دیگر که دیده شد بسیار بازینت بودند
در اینجا بود بسیار قدیم و از سنگ تقریباً یک هزار سال قبل ازین ساخته اند خیلی بلند و خوب منبرست کلیسا
عجیبی هم توی کلیسا است که از کارهای بسیار قدیم فرنگستان است که یک هزار و پانصد سال قبل ازین کویا
ساخته اند خیلی چرخ و اسباب دارد و بدیوار کلیسا نصب کرده اند یک خروس مصنوعی بر روی دارد که وقت
ظهر سر را تکان داده و پرو بالها را کشوده مثل خروس صدای بلند میخواند شخصی که تقصیل ساعت را عرض
میکرد وقتیکه تبیان حالت خروس رسید خودش مثل خروس خوانده و صدا کرده گفت در وقت ظهر
این طور میخواند و تفصیل دیگر دارد که در هر ساعت آدم و سوار حرکت کرده راه میرود و از این طرف
به آن طرف میگذرد و یکت کرده بسیار بزرگی هم ساخته زیر ساعت نصب کرده بودند که نمایان بود خلاصه
بعد از نماشای همه جای کلیسا بر کشته سوار کالسکه شده معاودت بگام نمودیم چون کلیسا است دیگر
بوقت حرکت مانده بود بجهت گذراندن وقت به بالا خانه همان خانه نزدیک کار رفتیم اطاق کوچکی
بود منظری شهر داشت نشسته تماشای عبور و مرور مردم شهر را مینمودیم باران هم می آمد تا وقت
حرکت رسید پائین آمده بکالسکه سوار نشسته رانده رسیدیم شهر کوچکی موسوم به ساورن بعد از آن
بسیار برکت که اینها جزو مملکت اتراس است که پروسها از فرانسها گرفته اند انقدر این راهها با صفا بود
که در هیچ جا ندیده بودم رودخانههای کوچک چمنها گلها زراعت زیاد آبادی بسیار نپه بای بلند با
با صفا جنگلی مملو از درخت شهر ساورن را میتوان گفت که از بادون با دقتشک تراست جمیع کنارها
خانهها و جنگلهای و چنایانها درخت افاقای سفید و گلهای خوب داشت حالا اول فصل گل افاقای
و چون در اینجا باران آهسته آهسته و ماهورهای بلند میکرد و آتشش توئل که شتیم توئل اول لایخیم بقدر
طول داشت که عبور از هر یک بقدر دوسه دقیقه طول کشید اما توئل آخری زیاده از همه طول داشت و
جلی مهب و تاریک بود تقریباً چهارده دقیقه طول کشید تا از آن عبور نمودیم و در همان مینی که از آن
توئل آخری میکشد شتیم یکت کالسکه بخاری از طرف فرانسه می آمد صدای مهبی داشت و رویه



بادن باد میرفت از تونل که قدری گذشته باور می گور سرحد فرانسه و پروس رسیدیم آوری کور متعلق به
 پروس است تلمنن و همراہان پیاده شده و راستای یون شام صرف کرده مراجعت کردند و اینجا از این
 زن برنی که از جانب فرانسه آورده بودند حمل و نقل کردیم کالسکه ما خیلی خوب و مایه راحت بود بعد از
 اتمام حمل و نقل برآه افتادیم ازین جا بعد همه جا خاک فرانسه است باز بهما بطور کل و جکل و سبزه و زراعت
 و آبادی و رودخانه بود کم کم شب رسید ما هم شام خورده در روی نیم کتی خوابیدیم دو شبانه هشتم
 باید صبح تاریک وارد پاریس بشویم یکبار دیدیم کالسکه با ایستاده پیشخدمتها گفتند بکار پاریس رسیدیم
 آدم پاپن نظرافا وزیر مختار پاریس و زرمیان خان و میرزا جواد خان سررتیب که اسباب اکسپوزیسیون
 آورده است و میرزا حیم پسر حکیم الممالک که سفر سابق با با آده بود و الی حال در لندن مشغول تحصیل با
 انگلیس بوده و زبان را خوب آموخته است و ده نفر صاحب منصب از جانب مارشال ماگماهون که
 اسم یکی کولونل لامول و دیگری لیوتنان آبی است با میو بی پرستن مترجم السنه شرقیه که بنیابت میو
 و ادینک تون و وزیر امور خارجه فرانسه که امروز برای مجلس کنسره به برلن رفته است آمده بود همه در
 گار حاضر بودند خلاصه سوار کالسکه شده رو بشهر آمدیم جمیع مردم خواب بودند هیچ صدائی نبود و ارد
 کران هتل یعنی همانخانه بزرگ شدیم که برای ما و همراہان منازل و اطافهای بسیار خوب جاره و
 معین شده است و همه پادشاهان که بیارین می آیند در همین همانخانه منزل میکنند بعد از قدر
 استراحت این الملک و زرمیان خان و محمد قلیخان را احضار کرده گفتیم کالسکه حاضر کنند که باکسپو
 زسیون برویم کالسکه چون قدری دیر حاضر شد و ساعتی خوابیده از کسالت بچوایی شب درآیدیم
 بعد برخاسته نهار خوردیم مارشال ماگماهون رئیس جمهوری فرانسه بیدین ما آمدن شسته قدری صحبت
 داشتیم بعد از رفتن مارشال کالسکه نشسته از در تر و کا در و رفتم توی اکسپوزیسیون یعنی و دخانه
 در وسط است اینطرف همه باغ است و باغچه کلکاری و قنوه خانهای متعدد و عمارات چین و مصر
 و ایران و تونس و حوضها و آبشارها و فواره ها و تالار بزرگ کونسره که از زیر آن آبشار جاریست و
 زیر دست آبشار حوضها و فواره باست و در جنب تالار کالری و دالان است که ششیا گفته

قدیمه را اینجا گذاشته اند بعد از پل و رودخانه که رود میشود باز خیابان و باغچه و فواره ها و غیره است از اینجا
داخل اصل اسپوریسیون میشود که در شان و مارس ساخته اند از در توکادرو و الی دم اسپوریسیون مسافت
زیاد است بقدر آن قصر قاجار تا در و دروازه طهران از کثرت و ازدحام مردم بیشتر راه رفت و جا
ماندناش اگر دهم بنای اسپوریسیون از این بلور است از هر ملت و دولت و مملکت متاع و آدم و اینجا
هست اگر بخواهم شرح زد و اسپوریسیون و ابنیه و اقله و فوارها و آبشارها و باغچه ها و گلکاریها
و خیابانها و چمنها و نمایشانها و صنایع عجیبه غریبه کل دنیا و خرجی که در ایجاد این بناها و فراهم آوردن
این اسباب شده است یا مردم متحمل شده اند و منافعی که کمپانی این بازار و صاحب این کار میرود و در
دنیا را که در اینجا بچه وضع می آیند و می روند و وضع دالانهای نوی اسپوریسیون و جواهرات نفیسه و
اشیائی که از دو پول الی صد هزار تومان قیمت و ارزش دارد و غیره و غیره را بنویسم و تفصیل بدهم
باید یک کتاب علیحده بقدر شاننامه بدست گرفته تا مدتی که اسپوریسیون برپاست همه روزه
از صبح الی صبح روز دیگر متصل بنویسم با غرضی از اعشار و اندکی از بسیار آنرا هرگز نخواهم توانست بنویسم
تا شخص چشم خود بیند محال است بتواند با خیال و تصور همچو وضعی را محسوس کند و مختصر سازد خلاصه باجمال
خسکی مراجعت کرده تا رسیدیم بدر توکادرو و بیرون در آنهم یک حوض ساخته اند فواره افشان عظیم
دارد که بار تفاع زیادی آبر افشان بالا میرود و در اینجا هم باغچه ها و فواره ها و ابنیه متعدده
دارد و سوار کالسکه شده رفتم بمنزل ازین بعد الی روز خروج از پاریس انشاء الله و بکرو قایع را روز بروز
مفصلاً نخواهم نوشت همان مطالب و بعضی فقرات لازمه را بنویسم این منزلی که ما داریم کران هتل است
بسیار عمارت بزرگ عالی است البته تقریباً دو هزار اطاق و تالار و پورت دارد و همیشه البته دویست
هزار نفر در اینجا غذا میخورند و میخوابند و با وصف این طور است که هیچ معلوم نیست کسی دیگر هم در
اینجا منزل دارد صاحب اینجا بکثرت نیست از قراریکه گفتند کمپانی اینجا را بنا کرده است چه با عملیات
و تحریر و نو کرد و همه اطاقها با اسباب و هتل است در پاهم یکپارچه ابنیه یعنی بلور بی جوده است
و اطاقها همه چهل چراغهای بزرگ عالی دارد و کران هتل بسیار نزدیک است بکران اوپرا یعنی تماشاخانه



بزرگ که ناپلیون تیم بنا کرده و هفت هشت کرویر تومان خرج آن شده و تازه سه سال است که با تمام
 رسیده است و هفتۀ سه شب تماشا میدهند و ساز میزنند اما مکان و صندلیهای آن بسیار گران است
 و جلوی این هتل و این تماشاخانه میدانست که از پنج طرف راه بکوچها و بولوار دای مخصوص دارد
 و از صبح الی هفت ساعت از شب گذشته علی الاطلاق بدون دقیقه انقطاع کالسکههای مختلف از هر
 جور و هر قسم و امنی و بهای بزرگ یعنی کالسکههای گرایه دو طبقه که محلو از آدم است در رفت و آمد است
 و صدای عراوه کالسکه آنی قطع نمیشود مثل رودخانه ایست که صدای آن بکوش برسد و از این عبوردا
 کالسکهها برای رود شدن پیاده خیلی خطر دارد و پیر و جوانی هیچگاه ساله در همین کوچه زیر عراوه کالسکه
 رفته فوراً مرده بود و در کوچهها بجز صدای قرق کالسکه و عراوه و صدای کالسیجی که بطر خواصی صدای میکند
 و بکوش صدای لفظ او میمندی میرسد و صدای شرق شلاق و مچی کالسکه چها و صدای بوق مینی
 بوسها برای خبرداری مردم که زیر عراوه نمائند و یکریج صدای در این شهر شنیده میشود و افعال
 حیرت و تعجب است که اینهمه مخلوق از هر جور از بزرگ و کوچک حتی در آفرهای شهر و کوچههای پست
 حتی بجایای کوچک از صدای بقاعده بلند میشود و ابدا کسی بلند حرف نمیزند و دو بچه هرگز
 دست و پنجه نشده زاع نمیکنند هر کسی پی کار خود است و سر باین انداخته راه میرود و با یکدیگر
 بخوی حرف نمیزند خلاصه روز دوم و روز سوم باز دیدیم عمارت الیزه که منزل مارشال
 ماکماهون است روجه مارشال هم بود قدری صحبت داشته برخاسته آیدیم منزل بعد رسماً با کسپوریون
 رفتیم نظراً تا وزیر مختار و زمینان خان بودند از در تر و کا و رو داخل شدیم اما امروز کولونل و احتساب
 بود مردم را پس پیش میگردند خیلی کشته عمارت ایران رفتیم بسیار بسیار خوب ساخته اند عمارت مصر
 و تونس و چینی و ژاپنی نزدیک عمارت ایران است اسناد حسینعلی معمار صفهانی که سابقاً هم عمار
 اکسپوریون وین ساخته بود ساخته است خودش هم حاضر بود این عمارت شبیه برج عمارت
 آباد است اما همان مرتبه اول یعنی یکو صحنه کاری در مرتبه تخیالی است که حوض مرمر دارد و آب
 از آن میجهد بعد پله خورده بالا میرود روی حوضخانه اطاق آینه کاری مفرس بسیار بسیار خوبی است

پنجره ها و درها و تجارتی این عمارت همه را از ایران ساخته آورده اند مردم خیلی تنجاشای اینجا می آیند قدری
 نشسته آیدیم پائین رفتم از پل نیا که ششیم روی این پل که وسط تریو کا در و و اکسپوزیسیون است بسیار
 بسیار چشم انداز خوبی دارد و در خانه سن در حال صفا از زیر میکیز و کشتیهایی که چکت بخار و ایم در آمد
 شد است و از طرفین رودخانه که کوچه پست که از زیر پل میکیز و کالسکه های بسی دایم در تردد است
 در جلوار دور پته ها و بلندیهایی جنگل موثر سپید است که راه آهن از شهر و بسایر و از اینجا به شهر از بغل این
 بلند ی از توی جنگل میکیز دود بخارش مثل یک مار سفیدی بچپیده می رود و نزدیکتر از خط راه آهن
 دیگر است که از اینجا هم کالسکه عبور و مرور میکند خلاصه رفتم تا رسیدیم بتوی دالاهنا و قسمت های
 اکسپوزیسیون که هر مملکتی محلی مخصوص و قسمتی علیحده دارد از قسمتهای انگلیس و فرانسه و ژاپون و روس
 و منسه و المان و نیکی دنیا و ایتالیا و دول کو چک نیکی دنیا و غیره همه جا گذشته به قسمت ایران رسید
 اینجا قدری نشستم متاعهای خوب داشت حتی آلات طرب ایرانی خاتم و غیره که از قرار یک می گفتند
 یکی از آن آلات و اسباب طرب را بچهل تومان خریده بودند زریه های اصفهان یا چهای یزد و کاشا
 و غیره و غیره قالیها و فرشهای خوب متاع ایران خیلی در اینجا با مرغوبست و قیمت اعلی میزند یک
 برده منفعت دارد و دولت المان ایندفعه متاع نفرستاده است بهیچوجه مگر بعضی پردبانی نقاشی
 دولت عثمانی هم بواسطه حوادثی که در آن مملکت روده است نه متاع نه ماموری فرستاده است
 خلاصه شرح امتعه و صنایع و اشخاص مختلفه را از زن و مرد حتی سیاههای افریق و عرب و شامات سیاه ها
 جنوب نیکی دنیا از زن و مرد ابالی خرابه اوسانی و چینی و ژاپونی و هندی و غیره و بهیچوجه غنیون
 نوشت و شرح داد بعد با کمال خشکی از در قهوه خانه دو وال سرون رفته باز خیلی راه پیاده رفتم کالسکه
 رسیده سوار شده از در انوالید و باغ انوالید و باغ وحش و حیوانات که متعلق با اکسپوزیسیون است
 رفتم به منزل ایچی انگلیس لورد لیون و ایچی روس پرش از لوف بحضور آمدند دو ک دوست پسر
 پادشاه ایتالیا که سابقا پادشاه اسپانول بود و یکسال سلطنت کرد بعد نخواسته استعفا نمود درین
 محفل مختلفه ما منزل دارد و بدین ما آمد * بکروز به بوا و بولکن رفتم عصر با آنقدر کالسکه تردد



میکنند که حد ندارد و نمیتوان حساب کرد که چه میآید و چه میرود گردشگاه عصر بای بل پاریس اغلب بولن است
 که هزار همچو گردشگاههای دیگر دارد که بحساب نیاید روز دیگر با کپنورسیون رفتیم از در قهوه خانه دو اول
 داخل شدیم امروز مبلغ زیاد می در کپنورسیون از امتعه هر دولت اسباب امتیاع نمودیم از در تر و کادرو
 بیرون رفتم مراجعت بمنزل کردیم روزی به بوت و شومون رفتیم ناصر الملک و عضد الملک
 فقط همراه ما بودند این مکان باین شمال و مغرب پاریس است و جائیست که آب اغلب محلات
 شهر را از اینجا قسبت میکنند و بواسطه ارتفاعی که دارد مشرف بشهر است و تپه بای مرتفع دارد
 این سمت شهر و محلات اینطرف سابقا بسیار کثیف و خراب بوده است در زمان امپراطور
 ناپلیون سوم ابتدا آبادی و ساختن اینجا شده و روی تپه با که طبیعتا چمن و گل است چنانها ساخته
 و همه راسک فرش کرده و مداه کالسکه احداث نموده و کلکارها کرده و آبشارهای مصنوعی ساخته اند
 دیگر دریاچهها و تله و دره ها و قهوه خانهای متعدد و جایهای خوب بنا شده بسیار جایهای با
 صفائیست و بواسطه ارتفاعی که دارد نصف شهر پاریس منظرگاه آست خیلی سپیده و سواره کشیم
 حقیقتا برای گردش و تفریح بهترین مکانهاست اگر خوبی ترکیب و وضع و هیئت اینجا را که چه قدر مطبوع
 و از روی سلیقه ساخته شده بخوانیم نویسم باید کتابی علیحده نوشته شود پس گفتا به همین اشاره
 (میشود) برای چراغ برقی که الکتریسیته میگویند که قوه چرخ الماس است بکفر هندس روسی که همیش
 یا بلو چکوف است یعنی سیوسیب چه زبان روس یا بلو چکوسیب را میگویند این اختراع عجیب را
 کرده و در پاریس رواج داده است در خود شهر بطریق یا جای دیگر فرانستان هنوز رواجی
 ندارد مگر در همین کوچه پاریس که فقط از جلو همین هما سخانه و کران او برای پاله رویال که بازار
 معتبر است بقدر پنجاه شصت فانوس از این چراغ میوزد و اینکوچه را مثل روز روشن کرده است
 هیچ معلوم نیست که شب شده است مثل روشنی بین الطلوعین بلکه روشن تر است و چراغهای دیگر
 که از بخار گاز و غیره است پیش این چراغ مفاد و مصداق این شعر است (الهی کور و روشن شمع
 کافوری بند) از اتفاقات این روز بایکی هم این است که پادشاه سابق با نور که مملکت را

دولت المان تصرف کرده است و حالات او را در روزنامه سابق فرانکستان خود نوشته ام
 مدتی در پاریس بوده و در روز غفلت فوت شده است و شخص عمومی تنی پادشاه انگلیس است و
 در همین روز ولعهد انگلیس پرنس دو گال میخواستند بدیدن بیايند که صبح این اتفاق افتاد و از آن
 عذر خواسته و بعد از سه روز بدیدن با آمدند چون ولعهد پرنس اسپورسیون متاع انگلیس هستند
 مدتیست در اینجا توقف دارند روزی رفتیم بان کن سوار شده و رو ب شمالی پاریس اندیم با کالسکه
 اینی متجاوز از یک ساعت و نیم راه است را ندیم تا از قلعه پاریس خارج شدیم از دبی عبور شد همه جا
 آباد است و این سمت کارخانه های زیاد دارد که از همه میل های بخار و دود بلند بود از کارخانه
 شیشه سازی و غیره گذشته تا رسیدیم به سنت دنی که شهر گیسیت و سه هزار نفر تقریباً جمعیت
 دارد و قلعه مثلثی دور آن ساخته اند یک طرف این شهر را کورون و سنت دنی میگویند از اینجا گذشته
 بدیده و آبادی دیگر رسیدیم یعنی از سنت دنی قلعه بریش دیده میشود پس از آن بان کن رسیدیم ^{نصبه}
 بزرگ گیسیت مهاجرانهای خوب دریاچه بزرگ حمام بزرگ و آب معدنی کوگردی دارد و مردم
 متمول پاریس دور این دریاچه و تومی این جنگل و خیابانهای محوطه انجمنهای کوچک و بزرگ
 یلانی ساخته اند رئیس روزنامه فگار و و امیل ژیراردن هم که یکی از نویسندگانهای معروف پاریس
 نزدیک این دریاچه خانه یلانی دارند آب دریاچه قدری سبز رنگ بود اما گفتند بعد از این
 صاف میشود قایقهای متعدد خوب روی دریاچه است که مردم سوار شده گردش میکنند
 دور دریاچه دو هزار ذرع میشود و وضعا طولانیست قومی سفید و سیاه در دریاچه زیاد است
 که دستی انداخته اند جزیره کوچکی وسط دریاچه است درختهای زیاد دارد وضعا دور و بسیار
 قشنگ و معروف بحزیره قواست یکی از چشمهای آب گرم کوگردی که بحمام میرود از میان همین
 دریاچه بیرون میآید لوله آهنی از تومی آب کشیده اند که آب بواسطه آن لوله بحمام میرود چشمه
 آبی از خود حمام هم در میآید اما حمامش بوی کوگرد دارد حمام وسیعی است که مردم بیشتر برای
 معالجه میآیند خلاصه قدری در اطاق مهاجران نشستم بعد برخاسته بقایقی نشسته بهر بان هم در



قایق میگرد و قدری روی آب گردش و تفریح کردیم هوا بار بود باران هم گاه کاهی بسیار یکت قهوه خان
 بسیار تشنگ بودم مرتبه بطرز و وضع خیلی خوب لب آب ساخته اند اول فتم بالا گردش و نماشای قهوه
 خانه را کرده بعد بقایق نشسته را ندیم تا آخر دریاچه یعنی انتهای آن تنگ و بارکیست که بر روی آن
 پلی ساخته اند و از زیر پل و صیل دریاچه کوچک دیگر میشود که سمش سنت کراسین است از زیر پل عبور
 کرده داخل اندر یاچه شده رفتم بکناره و باغ و عمارت پرنس ماتیلد و دختر عموی ناپلیون سیوم داخل
 شدیم این باغ و خانه سیلاقی شاه زاده خانم است خودش پاریس است اینجا نبود گردش کنان فتم
 تا بالای باغ و عمارت آن رسیدیم خیابانها کلیه ستانها چمنها و درختهای قوی مرغان همه میخوانند اما
 احدی در این باغ نبود مگر یکی دو نفر سراید از در ب اطفا را باز کردند نشستیم یکی یکی از اطفا های
 شاه زاده خانم را تماشا و گردش کردیم پردای نقاشی بسیار خوب داشت به خصوص یک پرده
 صورت زن نحی که بسیار خوب کشیده بودند کار نقاشان فرانسو بود معلوم شد شاه زاده خانم
 خودش هم نقاشی میکند پرده روغنی نیمکاره در روی چهارچوب بود گفتند کار شاه زاده خانم
 است خلاصه پرون آمده گردش کنان رفتم و دریاچه و قایق نوی قایقی دیگر که نزدیک قایق
 ما بود دختر بسیار خوشگلی که خودش پار و میزد ایستاده منتظر آمدن ما بود کنیزش حتر کا دشته
 خود خانم مشغول پار و زدن بود و همه جا با ما همراهی میکرد قدری دور دریاچه گشته آمدیم دم قهوه
 خانه از قایق پیاده شدیم جمعیت زیادی ایستاده بود از زن و مرد رئیس حمام آب گرم اینجا آمد
 بود قدری صحبت شد بعد سوار کالسکه شده مراجعت کرده غروب بنزل رسیدیم یک حمامی نزدیک
 همین همان خانه است که مشهور است بحام ترک یعنی عثمانی که بطرز و طور حمامهای آنها ساخته اند
 و نفر معمار با هم شریک شده و قریب هشتاد هزار تومان خرج کرده اند میگویند روزی صد تومان داخل
 دارد و جهش نیست که حمام بزرگ و وسیع خوب در پاریس منحصر همین است و اغلب بل شهر این حمام
 میان یک آنه بی جوبه که فاصله مابین کرمانه و سر حمام است بهفت ذرع ارتفاع و سه ذرع عرض دارد
 و حوض آب سرد طولانی از وسط سر حمام ممتد شده قدری داخل کرمانه میشود از زیر همین آب بزرگ

که میوان از سر حمام توی حوض رفته از زیر آب بگر مخانه آید یا از کر مخانه بهر حمام رفت آب این حوض سرد و
 بسیار صاف است آبهای دیگر سرد و گرم که شست و شوی زن است همه بشیر و حوضهای کوچک
 مرمر است که شخص هر اندازه بخوابد شیر از آب سرد و گرم باز کرده داخل حوض کوچک میشود و بهر
 طور ملایم بدن او است قرار میدهند زمین حمام از سنگ الوان مثل خاتم سازی مفروش است حلاصه
 سرون شویی خوبی کرده از حمام بیرون آیدیم دلاکهای عرب بخاری در حمام کار میکنند خدمتکار بسیار
 هم دارد) میوه جات این فصل در پاریس از این قرار است آلو با لو کیلاس آما برد و یک طعم دارند
 ترش است نه شیرین معلوم نیست چه طعمی دارد زرد و آلود می خوبی دارد و انگور هم دارد آبانی مزه است
 طالبی است اما تعریفی انجیر سیاه دراز بادام تازه خوب خیار اما خیار خوبی ندارد و پرتغال سبب اما
 کم مزه و کم است لیموی ترش با دسجان هم دیده شد اما خوش طعم نیست بعضی میوه جات دیگر هم از قبیل چسبک
 و غیره است اما همه این میوه ها بسیار گران است اغلب هم در کر مخانه عمل میآید مثلاً یکت طالبی را دو تومان میفروشند
 و همچنین سایر میوه جات از همه چیزهای پاریس عجب تر و از همه اشیاء و الوان و حیوانات و مردم
 و مردم مختلف کپور سیون و غیره غریب تر و رود میرزا عبد الوهاب مستوفی کیلا نیست بایست
 بپاریس که بعزم مکه آمده است امروز این خبر را شنیدم سفر که کنم تا خجرات رسم زانکه سنا
 رود از راه حقیقت بجاز روز شنبه سیزدهم صبح بعد از نهار نواب و لیعهد کلنیس بیدین مآ آمده
 خیلی صحبت شد میولینه وزیر مختار فرانسه که مقیم طهران بود قبل از ما وارد پاریس شده است
 امروز بحضور آمد جنرال شریون که در سفر اقول ما کولونل و در آنوقت جزء همانداری ما بود و ایچی
 کبیر منسب مقیم پاریس که همش کونت وین فن است هر یک بحضور رسیدند بعد سوار شده قدری
 گردش کرده رفتم تا محلی که نزدیک انوالید و محل نمودن و امتحان کاو و کوساله و خوک و غیره است
 با منغی که بر قسم ازین حیوانات ما کول اللحم را از هر ولایتی آورده با هم موازنه و مقابله می کنند که
 کدام بزرگتر و کدام فرز تر است و آن کیسکه حیوان فرز تر داشته باشد مدال طلا یا نقره میدهد
 اما حقیقه کاو و ا دیده شد که باین چاقی و فریبی هیچ حیوان دیده نشده است از فرط چاقی چشم کاو



از حدقه میخواست پرون بیاید بقدر یک فیل گوشت داشتند مکنوع کا عجیبی دیده شد که زنگش تیز
و بسیار حمیب و فربه است و مطلقا شاخ در نمی آورد نه زرنه ماده آن از مال مملکت اکوس کلیس است
بعد قذری با کالسکه در بواد بولن گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم قبل از شام رفتم تماشاخانه
کران او بر آنکه نزدیک منزل است پیاده رفتم سهپالار عظم و سایر ملهترین هم بودند سهپالار عظم
چون احوالش خوب بود و در بر گشت یعنی بعد از یک اکت برخاست این تماشاخانه بهترین تماشا
خانهای فرانستان است از حیثیت رعیت و بنا و در عهد ناپلیون سوم نباشده است اما بعد از
زوال سلطنت او با تمام رسید هفته سه شب باز است و تماشا میدهند لیکن گفتند و خلش
خرجش کفایت نمیکند در هفته سه شبی سه هزار تومان از مردم پول میگیرند مکان و صندلیها
بسیار گرانست زمین را بر و با و دالامها و تالار بزرگ برای صرف شب چره و همه از سنکت
مورایق است (مروق) یعنی خاتم سازی آمانه خاتم سازی که در ایران از استخوان میسازند بلکه
شکلهای الوان کوچک را بهم وصل کرده نقش میاندازند مثل خاتم و فرش زمین میکنند و استادان
ایتالیائی آورده ساخته اند تالار شب چره خوری خیلی مزین و بزرگ و عالی است چهل چراغها
زیاد دارد آینه های بزرگ و آینه های بی جویه یک وصل بسیار بلند و عریض جلوه چهره ماست
که گاه میکند بکوچه که تازه ساخته اند و شیتما میرود به پاله رویال و چراغهای الکتریسته الی آخر
کوچه ازین منظر پیدا است مثل مشعلهای نور این کوچه را یکسال است تمام کرده اند خلاصه کل بنا
این تماشاخانه از سنکت و مرمر است پله های بسیار خوب دارد و ستونهای شکی خیلی خوب است
مادر لرزد یک بن نشستم تماشاخانه چهره است جمعیت زیاد از حد بود پنج پرده نمودند ماسه
پرده نشستم باله و رقص بسیار خوب دادند البته سیصد نفر دختر لباسهای مختلف بسیار قشک
رقص میکردند یک کشتی بزرگ هم نشان دادند که غرق شد و دزدان اسباب کشتی را غارت
کردند خیلی تماشا داشت بعد بن رفته پائین التفصیل تماشا کرده مراجعت بمنزل کردیم شبی هم یعنی
شب قبل از این تماشاخانه شامه رفتم بسیار تماشاخانه قشک بانکت خوبست کارهای خیلی خوب کردند

نویسنده

رفصهای خوب و بارهای بسیار مرغوب بطور جادو و اشرطان و اجنه و غیره در آورند و دیگر مثل حقّه بازی کاری
 کردند که خیلی تماشا داشت میدانست در مقابل این تماشا خانه معروف به شامله که تماشا خانه هم به
 همین اسم موسوم است حوض و فواره بزرگی در وسط میدانست که آب از آن جاریست و در یکشنبه
 چهاردهم است دوانی بود در لون شان بود بولون در ساعت یک و نیم بعد از ظهر خود مارشال
 مالکامون آمدند منزل و با اتفاق مارشال کالسکه رو بازی نشسته و جنرال ویراک هم که در پیش مارشال
 کمال اعتبار و وثوق را دارد در کالسکه مار و بر نشسته را ندیم سپهسالار عظیم چون ناخوش بود نیامد
 زیادی در راه میآمدند و میرفتند تا رسیدیم به لون شان که تفصیل اینجا را در روزنامه سابق فرنگستان
 نوشته ام جمعیت بسیاری از زن و مرد بود بالا خانه رفته نشستیم جلو بالا خانه توی چمنها و دست راست
 و چپ از آدم سیاه شده بود مارشال و زوجه مارشال و ملکه سابق اسپانیول که حالا هم نیز
 پسرش پادشاه اسپانیول است و زن بسیار تشخصه و بزرگ محترمه است همه در بالا خانه با نشسته
 بودند ایلچی اسپانیول هم که همش مرکی و مولنس است بارش بودند دختر با و جابیتی هم داشت و دیگر ایلچی
 کبیر روس و اطرش و برادر اعلیحضرت امپراطور اطرش آرشیدوک لونی و یکتور و مسود و ال حاکم پاریس
 و موسیو ژیکوریش احتساب کل فرانسه و دوک دوست برادر پادشاه ایتالیا با صاحب منصبان
 ایتالیا و مرشال کان رو و جنرال وینواریش شان لژیون دو نور و پرنس غ امان و خمریش کسپو
 ریسیون و پرنس کلانتن دختر لوی فلیپ زن پرنس ساکس کو بوزنخ که خیلی زن بخوبی بود امیرال بوپوا و
 وزیر بحری فرانسه جنرال بورال و وزیر جنگ لون سهای و زیر مالیه تران دو بور و وزیر تجارت و فلانت
 جنرال بارتن پره حاکم انوالید که یکدست هم دارد و حالاش را در روزنامه سابق فرنگ در کرد
 انوالید نوشته ام ایشیک آقاسی ملکه اسپانیول که همش مسیو پوانته است خلاصه خیلی بودند همه
 معرفی شدند همه صحبت شد شش مرتبه اسب دوامدند هر مرتبه یکت دوره و هر دوره که تمام
 میشد بقدر نیم ساعت فاصله پیدا میکرد و در این فاصله مردم متفرق شده شربتی آبی قهوه خورده
 باز همبیکه زنگ اجناس میزدند هر کس بجای خود رفته دوره اسب دوانی را خالی میکردند جمعیت



کرده کالسکه ناکدشت و بمنزل رسیدیم روز دوشنبه نهم پرده صورت زن نجفی را که در آن کن
در خانه یلانی رئیس مالکیده بودم چون خود شاه زاده خانم در خانه نبود یکت عذر خواهی بطوریه
برای ما فرستاده بود الحق پرده ممتاز و از کار اسنادان معروف است امروز بعد از نماز یکپوزیسیون
رفته از دریکه داخل ماشینها میشود داخل شده ماشینهای فرانسه و بلجیک و انگلیس و روس و غیره همه را
بدقت دیدم خیلی طول کشید تا رسیدیم بچرخ و اسباب چاپ روزنامه که بسیار مرعوب و وضع غری
بود کاغذ روزنامه را که هشت هزار ذرع کاغذیکو وصل و یکت پارچه است پچیده اند بیک اسباب
نور و مانند می که از اینجا بالا آید زیر چرخ چاپ میرود و از آنطرف علی الاصال روزنامه چاپ شده برید
برون میآید روزی سیصد هزار ورق روزنامه چاپ میشود و همچنین برای سایر صنایع اسبابها و چرخها
خوب بسیار غریب اختراع شده است که در کمال سهولت و آسانی بیک از مصنوعات ساخته میشود
و بعمل میآید مثلاً جلی ساری یک صفحه جلی که دور کرده اند میکند از زیر یکت سبابیکه با اسباب دیگر
از افشار داده فوراً یکت لکچر میشود و قس علی هذا چیزهای دیگر اسبابی ساخته اند که آب از جامی کود
بالا میکشد یعنی اگر بخوانند از پای کوه دو لیست ذرعی آب بالای آن ببرند با این اسباب ممکن است
و همچنین زنهار و غیره بعضی اسبابها با دست بسیارند مثل کلهای شیشه و غیره خلاصه اگر بخواهم همه
تفصیل ماشین و اسبابهای تجار را بنویسم کتاب علیحده باید نوشت تو پها اینکه بعضی دول اختراع کرده
بودند دیده شد یعنی از بلجیک را دیدم همه جا را تماشا کردم تا از دالان هولاند و غیره گذشتم شخص هو
لاندی یکت عمارت مفصل با ستون و غیره و با اسباب و زینتهای ظاهری از موم ساخته بود تمام عمارت
با اسباب لازمه آن فقط از موم بود و در وسعها هم از موم چیزی ساخته بودند اما این عمارت خیلی بزرگ و
خوب و با اشکال مجتمه ممتاز بود بدالان کلیسها که امتعه کانادای نیکی دنیا که ملک کلیس است رسیدیم
عمارت بزرگت چوبی بطرز کاناد و اساخته و یکت مناره بزرگی جدا بخاکداشته بودند طلا اینکه در سجدت
از معدن کانادایا اوسترال در آورده بودند موازنه کرده با قطر و بلندی این مناره مساوی بوده است
که اگر آن همه طلا را فرضاً یکت مناری میساخته با ارتفاع و قطر این مناره میشده است خیلی بلند و قشوقه

صرف شد

بود بعد سبابیکه از هندوستان بود دیده شد وضع و ترکیب بعضی از عمارات و تاجانهای هندوستان
از چوب ساخته و در میانش امتعه هند را گذاشته بودند از اینجا گذشته بجایط و با عجمارفته از پل نایابو
کرده رفتیم بمارت خکان قدری نشسته بعد از در تر و کا و رو خواتیم پرون برویم جمعی دخترهای فره چی
مسکوروس با مردهایشان که جوان بودند و لباسهای طلسم نگیب پوشیده بودند دیده پرسیدم که
کیستند معرفی کردند کویا تازه آمده اند قدری خواندند و رقصیدند و کما چرخ و ساز زدند بسیار بازه
منخواندند و میرقصیدند خلاصه بعد سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را ساعت هفت بعد از ظهر رفتیم
به الیزه که بشام موعود مرشال بودیم سهپالار عظم هم با نقابیت بود سایر ملترین هم آمده بودند اول
قدری توی اطاق ایستاده باز وجه مرشال صحبت داشتیم مارشال کان روبرو و غیره هم بودند بعد رفتیم
باطاق شام موزیک زدند دست چپ من زوجه مرشال نشسته بود دست راست مرشال کان
روبرو و مارشال ماکهاون پیش روی مانسته بودند دست راستش سهپالار عظم دست چپش نظر
آقا وزیر مختار شام مفصلی حکیم طولوزان هم بود بعد از اتمام شام برخاسته یکسیر رفتیم بنماشا خانه او برای
بزرگ حکیم طولوزان هم بامن بود سایرین بمنزل رفته بودند باله و رقص و تماشا بای خوب دادند
بعد آمدیم منزل بر اکیه یلیه چند روز پیش از این فوت شده است جسد او را با احترام آورده در آنجا
دفن کردند یکدستش در جنک لیزیک در عهد ناپلیون اول کلوله خورده بود مرشال محرمی بوده
هشتاد سال داشته است حال در فرانسه بیشتر از نیت مرشال نیست اول مارشال ماکهاون که رئیس
جمهوریت دوم کان روبرو بر سیوم لو بوف موافق قاعده و قانون بایشش مرشال داشته باشند
حالا سه نفر کم دارند کالسکه چپهای پاریس بحیثیت آرام و راحت نیستند و هیچ کالسکه چی بکار را
بیدار ندیدم همینکه آفایش یا آن کسیکه گرایه کرده است بدکانی یا دیدن کسی میرود یا همان است
کالسکه چی فوراً بمان روی صندلی کالسکه خوابش میرود تا باز صاحب کالسکه بیاید و در دست هر
یک هم یک روزنامه است که ناشر و عجماندن میکنند از خشکی خوابشان برده است *

روز سه شنبه ۱۶

هوتل همه بود معلوم شد نقش پادشاه بانور که عموی پادشاه انگلیس چشمش کور بود میآوردند که بکلیسای
 فوج میآمد و میرفت جمعیت غریبی بود تا یک ساعت بعد از ظهر مردم تماشاخانه کوچکی داده از دو طرف
 صف بستند و کالسکهها و امنی بوسها که تردد میکردند همه ایستادند و سوار و پیاده موزیکانچی که بطرف
 غز میآمدند باز شد تا مدتی دسته دسته آمده گذشتند بعد سرگردان و اشراف و اعیان پیاده از
 جلو کالسکه نقش میآمدند و کالسکه را سیاه پوش کرده تاج پادشاهی او را بهم جوش میکشیدند نواب
 و لیعهد انگلیس و بعضی دیگر از انگلیسها با لباس رسمی و خانواده خود پادشاه بانور همه از عقب کالسکه پیاده
 میرفتند و عقب سر آنها باز بقدر پنجاه کالسکه خالی میکشیدند و عقب آن کالسکهها باز فوج و سواره
 و غیره بودند بعد از آنکه همه آمدند و رد شدند ما سوار شده را دیدیم از دم پارک مولسو که تومی سهر است
 و جای خوبست گذشته از دروازه شهر پرون رفتم اولن سایلون ویل رسیدیم که در حقیقت جزو شهر است
 اما چون پشت دروازه است خارج شهر محسوب میشود و کوچههای خوب دارد پارک و خیابانهای
 خوب تازه ساخته و درخت کاشته اند بعد از آن بقصبة نوئی میرسد آنهم به همین طور خیابانها
 تازه بسیار خوب دارد بعد از آن پوتواست که آنهم قصبه است و در وین از پهلویش میگذرد
 کارخانه توپ سازی و فشک فلزی تفنگ سربازی در اینجا است پیاده شدیم کماندان
 این جبهه خانها که همش روزه است پیش افتاده ما را همه جارا بنهایی میگرد بکارخانه توپ سوراخ کنی
 و خان کشی رفتم توپهای تازه ریخته بودند از فولاد که اختراع خود فرانسهاست خوب توپست
 کارخانه دیگری هم تازه پهلوی این کارخانه میساختند اگر این کارخانه جدید را بنایی کردند اینجا
 کوچک بود و کفایت کار را نمیکرد روزی دو عاوده توپ از کار در می آید لوله توپ را اول
 میریزند تا گشت بعد لولههای فولادی را که پارچه پارچه علیحده ساخته اند بلوله کوچک داخل کرده
 و بهم وصل نموده جوش میدهند بطوریکه درز آن هیچ معلوم نیست و میگویند استحکام و اعتبار این
 وضع خیلی بیشتر است تا آنیکه توپ را یک دفعه بریزند بعد بکارخانه فشک سازی رفتم که با خرج نجای
 کار میکند و اسباب این کارخانه را از انگلیس خریده اند روزی سستی هزار فشک میدهند و کارخانه

پاریس

میگفت همچو اسبابی را بد و هزار و پانصد تومان میتوان خرید اسباب بسیار خوبست و بطرز عجیب و غریبی
 فشک را با تمام میرسانند تا اینجا تمام نشده نیمه کاره بکار خانه مون و الرین میرند اینجا اسباب چرخ
 بنجار است اصل فشک را تکمیل و تمام کرده بعد جای دیگر رده بار و ط میریزند و تمام میکنند خلاصه
 اینجا را هم قدری کشته بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای مون و الرین که در روی تپه واقع است
 قلعه است که در عهد لوی فلیپ نباشده است یعنی قلعه دور شهر پاریس و قلعات کوچک دور پاریس
 که از همه بزرگتر همین مون و الرین است کلینه در عهد لوی فلیپ با تمام مسو طیر و زیران پادشاه در
 چهل و پنج سال قبل ازین بلکه کمتر ساخته شده است کالسکه آسبانی با لارفت همه جاجین کل و لاله قرمز
 و سبزه است چشم انداز بسیار خوبی بشهر پاریس و اطراف دارد خیلی با صفا بود رسیدیم بالا و رسیدیم
 تومی قلعه بسیار محکمی است اما پر و سها همین قلعه را هم در جنگ آخر منقر کرده بودند کولونل مورد
 که کماندان این قلعه است با سایر صاحب منصبان همه حاضر بودند یکدسته موزیکان چی هم موزیک میزدند
 انبارهای آذوقه را دیدم قوطیهای حلبی زیاد که درش محکم بسته بودند دیده پرسیدیم چیست گفتند
 گوشت پخته کاوست که از مملکت اوسترالیای متعلق با کلیس هندی و خریده آورده اند چون کولون
 در آن مملکت فراوان و ارزاست و خوب قوطیهای از این بندند که هوا بهیچوجه داخل نشود چنانکه
 گوشت تازه سال اگر تومی آن به اندیج عجیب نمیکند یک قوطی را باز کرده گوشش را آوردند بسیار
 تازه و خوب بود سر باز خوب میتواند بخورد بعد بکار خانه فشک سازی رفتیم اسباب چرخ بنجار عمارت
 بسیار عجیب میکرد کلوله توپ زیادی مین چیده بودند دیگر انبارهای متعدد در اینجا و آنجا از
 انبار بار و ط انبار تفنگ سرمازی انبار اسباب سب توپ کشی بعد با انبار تفنگ رفتیم چاه نر
 تفنگ موجود و نصف بیشترش شاسپو بود که حالا بکار نمخورد باید در وقت جنگ نقبون چیک
 بدهند باقی آرستیم کرا بود که خوب تفنگی است و حالا تفنگ افواج فرانسه کراست بعد رفتیم بر تپه
 بالای تپه که قلعه است چند سرماز خانه و چند اتاق برای صاحب منصبان دارند تمام صحرای اطراف
 پاریس پیدا بود همه شهر زیر پا افتاده است پواد بولون سمت و رسایل سنت کلود سمت

ژرمن همه پیدا بود در طرف سنت کلود و در اول جنگل مارکت آنجا که رو بطرف این قلعه است قصر بوزان
 وال واقعت آخرین جنگ فرانسه با پروس در این تپه و حوالی اینجا شده است روی تپه علامتی مثل
 برای یادگار این جنگ ساخته اند بعد از این جنگ شهر پاریس تسلیم پروس شد سر کرده فرانسه در این
 جنگ کلامان توپاس بوده است که بعد از مصالحه کومنها او را گرفته در پاریس کشتند خلاصه قدری با
 دور بینهای که روی سته پایه گذاشته بودند پاریس و اطراف را تماشا کردم باران هم میآمد و هوا ابر
 پائین آمده سوار کالسکه شده از بهمان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم کل سرخ معطر زیاد در باغها
 نونی و غنچه دیده شد درخت آلبالو و کیلاس هم که میوه بایش رسیده بود خیلی بود در بین راه چنان بار
 بارید مثل سیل بمنزل آمده بعد از شام در ساعت نه رفتم به چاپ خانه روزنامه فیکار و چندان دور بود
 رئیس فیکار و که مرد پیر رندی است جلوا آمد اشخاص دیگر هم بودند صنایع الدوله و حکیم الممالک و غیره هم
 آمده بودند اول رفتم بجا چانه که در کودی واقع و مثل حمام گرم بود که خنشد در آن بند شد با وجود اینکه
 مدتی در اینجا ایستادیم چندین دستگاه کلریک و با بنجار مثل دستگاه چاپی که در اسپوریون بودیم و نقضیل
 نوشتیم بعد از کود چاچانه بالا خانه رفتم که منظر بسیار داشت و در آن پائین محوطه بود و درش محجرب داشت
 از فرنگیان و غیره هم جمعی ایستاده و دسته قراچینهای مسکوی را که از روز در اسپوریون دیدم و رد
 بودند قدسی زدند و خواندند بعد رفتم این روز با میوه هینه دندان ساز از سود بپاریس آمده است
 میوه کرین دندان بهار هم که در سفر اول با دندان ما بازمی میگرد آشنا بود با حکیم طولوزون چند روز
 آمده دندان طرف بالای چپ را که هینه در طهران میکرده بود و باز مدتی بود لوق شده بود و هینه
 در طهران نتوانست در بسیار و اینها چند روز کرین کار کرد بالاخره در آمد بسیار خوشوقت شدم
 دوباره از نو باید پر کند خلاصه یکی دو روز بعد از رفتن بون و آلبرین بیکر و رسان قشون بزرگی در
 لوشان بود و بولون دادند روزی بود هوا صاف و آفتاب در ساعت دو بعد از ظهر سوار کالسکه
 مرشال شده رفتم بالیزه روجه مرشال هم در کالسکه آمده پیش من نشست سپسالار عظیم و کلونل هم
 بودند کالسکه جمعیت زیاده از حد در راه و نیمه راه بود تا رسیدیم به بالا خانه لوشان در



بهمانجا نیکه روز اسب دوانی نشسته بودیم زوجه مرشال طرف دست راستمان نشست مویو کردی
 مردیست پیر اما بسیار باهوش او عیست بخیل و رنج را میتراشد خیلی صحبت کردیم دیگر از زنهای بزرگان
 و شاه زادگان و اشخاص معتبر مثل ایلچیان دول خارجه و غیره خیلی بودند بعضی که امروز تازه در اینجا دیده شد
 از یقین راست و الا سایرین روز اسب دوانی هم اینجا بودند و ذکر اسامی آنها لازم نیست فرانسواید
 که شوهر ملکه اسپانیول است و پدر پادشاه حالیه مارشال با صاحب منصبان و ائامه ژوئور سواره آمدند
 چند سوار عرب بخاریری در جلو مارشال اسپ میآهتند مارشال اول جمیع صفوف سواره و پیاده
 و توپخانه را بچیل تمام کردش کرده و بعد در وسط میدان ایستادند صاحب منصبان هم با مارشال
 بودند و بسیار گرم بودند سان شروع شد قریب پنجاه هزار نفر قشون از سواره و پیاده و توپخانه
 بودند بنظم تمام و لباس خوب گذشته دستجات توپخانه که همه سواره بودند چاکت و با نظم گذشته
 سواره با اغلب زره پوش و بقول فرانسوا با کوراسیه بودند سواره در اکون سبک هم چند فوجی بودند
 جمعیت زیاد از حد بودند بعد از تمام سان مارشال بجلو عمارت آمده سلامی داد بعد برخاسته مراجعت
 کردیم اگر چه ایندفعه هم کالسکه و جمعیت خیلی بود اما مراجعت مثل روز اسب دوانی نشد سهولت
 مراجعت کردیم رفتم دم پله عمارت الیزه زوجه مرشال را از کالسکه در آورده روانه کردیم و حتما
 بعد بمنزل رفتم شب را در خانه و قصر بازی لیلی که مال ملکه اسپانیول است موعود بشام بودیم سهپا
 اعظم حاجی محسن خان معین الملک نظرافا وزیر مختار حکیم الممالک بودند خانه الیزابل ملکه بسیار خوب و با
 صفاست و خوش اسباب جمعیت زیادی از زن و مرد از خویشان و دوستان ملکه و از بزرگان
 اسپانیول و غیره بودند که اسامی معارفشان از قرار تفصیل ذیل است شام بسیار خوبی خورده شد
 ملکه طرف دست راستمان نشسته بود و خواهرش دست چپ خواهر ملکه بسیار لاغر و ضعیف بود
 بعد از شام قدری کردش کردیم مردی پیا نوز و و مردی دیگر با واز کریم خواند زنی هم قدری آواز
 خواند بعد باز ساز زدند خانها و مردها رقص کردند و حقیقت مجلس عالی شد بعد از رقص خیلی مفصل طولانی
 بمنزل آمدیم فردا باید بفرستیم بلو برویم) اسامی معارف خویشان و دوستان ملکه اسپانیول از این قرار است

پرنس د بوربون یکی از زینا بود خوشگل هم بود پرنس د بوربون شوهر او دوک دلاروشفو کور و زرش که از بجای میز
هستند موسیو میل د ژیرارون که از روزنامه نویسهای معروف است پول د کاسیناک که آنهم روزنامه نوی
معروف و خوابان سلطنت است اشخاص دیگر هم خیلی بودند روز جمعه نوزدهم بعد از نهار در ساعت
سه بعد از ظهر سوار کالسکه شده سپس لار عظم هم تا کارلیون همراه آمدن حاضر بود سوار شدیم سپس لار
برگشت عضد الملک و سایر پیشخدمتها در کاب بودند صنایع الدوله دیر و برای مشخص کردن منزل از
پیش رفته بود از پاریس باره آهن دو ساعت و نیم راه است الی فونتن بلور اندیم صحرا صبر و خرم و پر
کل و همه جا آبادی و حاصل است اما هوا گرم بود رسیدیم بشهر (ملون) ملون شهر کوچکی است بسیار
رو و خانه بن تقریباً از وسط شهر میگذرد اینجا قدری ایستاده مسافران باین آمدند بعد از آنده سه ساعت
بغروب مانده وارد کار شدیم صنایع الدوله آمد کالسکه حاضر کرده بود با عضد الملک و کلون نشسته
راندیم الی همانخانه از کوچههای شهر و کوچه باغات و غیره گذشتیم همانخانه عمارت کوچکت یا مژه ایست
همش بوتل و فرانس است و بوتل دانشگاهش هم میگویند یعنی همانخانه انگلیس و فرانسه بن شهر شهری کوچک
و جمعیتش قریب به نه هزار نفر است و رودخانه و آبی ندارد مگر همان یک چشمه ایست که نیم سنک آب
کمتر دارد که از وسط دریاچه باغ عمارت دولتی از توی فواره میریزد در خانهها هم چاه آب دارند که با
لمبه میکشند عمارتی از جنب عمارت دولتی را گرفته مدرسه توپخانه و مهندسی قرار داده اند چون مدرسه
توپخانه سابقاً در شهر مترو بوده است بعد از متصرف شدن پروسها لکن شهر را مدرسه را اینجا آورده اند
خلاصه بعد از چند دقیقه مکث و نماز کردن سوار کالسکه شدیم که در جنگل کردش گنیم از شهر سیرعت پرو
رفته داخل خیابانهای جنگل شدیم خیابانهای زیاد دارد و جنگل سرو و کاج است اینجا شکارگاه قدیم
پادشاهان فرانسه است و همچنین پادشاهان جدید هم در اینجا شکار با میکردند اما حالا شکارگاههای
این جنگلها را سالها ده هزار تومان با جاره داده است که شکار را به حفظ و مراقبت زیاد میکنند و در
فصل شکار عموم مردم بلبیت گرفته پول میدهند و شکار میکنند خود مارشال هم کاهی شکار میاید شکارش
هم گفتند از قبیل مرال شوکا قر قاول خرگوش و روباه البت خلاصه خیلی راه رفته تا رسیدیم بیک



همانخانه کثیفی که یک دکان عصافروشی و اشیائیکه از چوب تراشیده و بگل حیوانات و غیره ساخته
 داشت اینجا پیاپی شده یک عصائی خریدیم بایک آلبوم کوچک از اشکال انیشتراپی معبد انشاد
 که این همانخانه هم همین اسم موسوم است قدری بالاتر رفته به معبد رسیدیم اما حالا قراول خانه
 کینفر سر باز رنگی آمد لباس سبکی و یک پیراهن در تن داشت کینفر پیرزن هم که شمش بدم بود و شغلش
 نشان دادن اکنه قدیمه این جنگل است و بسیار آرام و فصیح حرف میزد جلوا فاده مکانها را نشان
 میداد پیاده راه میرفتیم تا رسیدیم بسنگهای عجیب که در راه بود این زن پیر هر قدم که میرفت
 میایستاد با کمال آرامی میگفت این سنگ بسکال استخوان کله آدمست خلقت خداست نه مخلوق
 بعد رسیدیم بیکه رخت بزرگ بلوط جنگلی باز پیرزن اینجا ایستاد و بیان طولانی میکرد که این درخت
 مادام متو که یکی از معشوقهای لوی پازدهم بود بدست خودش کاشته است مغاره هم در اینجا بود
 زن پیر در نزدیک مغاره یعنی شکاف سنگ میایستاد و بیانی میکرد که مثلاً فلان پادشاه با
 رنش یا معشوقه اش نزدیک این مغاره نشسته عشق بازی کرده اند باز میگفتیم تا رسیدیم بجائیکه
 قدری بلندی داشت و تخته سنگهای بزرگ در اینجا چلی بود و چشم انداز خوبی به جنگل و قدری از صحرا
 و غیره داشت پیرزن اینجا دیگر از تفصیل دادن و بیان حالات قدیم داد مردی و مردانکی را داد
 بطوریکه ما را ذوق کرد سر باز را فرستادیم که بدو و کالسهی ما را بیاورد این نزدیکها او رفت
 و پیرزن متصل از راههای دیگر میرود و از دور فریاد میزند که بیایند اینجا با مغاره ها و اما قدیم
 مثلاً یک تخته سنگی بود به عجیل آمد گفت این تخته سنگ بقایچ میماند هوا هم گرم و پشه زیادی تو
 جنگل بود تا کالسه رسید سوار شده از دست بیانات مفصل پیرزن خلاص شدیم و قدری در
 خیابان گردش کردیم نزدیک شهر توی جنگل میدان کابیت مناره بسیار بلندی از سنگ از قدیم
 ساخته اند که فرنگیان اسم این قسم مناره را ابلیلیک میگویند خیابان طولانی باین میدان نگاه
 در میآورد معروف چنین است وقتی که لوی پازدهم شاه زاده خانم لستان را عروسی کرد عروس
 که اینجا آوردند پادشاه فرانسه باین میل استقبال کرده بود اسم این شاه زاده خانم که مارلیست

در یکطرف مناره کنده شده است سمت دیگر اسم ماری آنوقت زن لومی شازده هم است که جمهویان
 این زن را کشتند طرف دیگر مناره اسم ماری تریه اطریش است بعد رفتیم تا رسیدیم باغ و قصر دولتی عجیب با
 پیاده شده گردش کردیم باغ وسیع بسیار خوبیت گلکارهای خوب و درختهای نارون دور تا دور
 باغ کاشته اند بسیار کهن است آثار کهای اشجار را طوری فتحی کرده و سرشاز را بهم آورده اند که طریقی
 درختها مثل دیوار سبز صاف هموار شده است بسیار خوب درست کرده اند تا کسی نه بنید نمیداند یعنی
 چه دریاچه مربع بزرگی در وسط باغ است فواره بزرگی در میان که همین آب که سابق نوشتم از این فواره
 میریزد بخوض آماخوض آبش لب لب نیست بعد یکه میخورد از دو طرف پائین میرود خوض دیگر است
 آما آبش ایستاده و بی صدا و سحر کت محتمه بای مردم در سر لپه ها گذاشته اند بعد خیابان بسیار طولانیست
 که منیش همین طرفین درختان قوی جنگلی کاشته اند الی آخر خیابان یکت دریاچه بسیار طولانی عریض ساخته اند
 که پیاده رفتن الی آخر دریاچه از بس راه طولانی و مسافت زیاد است بسیار صعب است دارد قدری
 گردش کرده آمدیم منزل بوی عطر گل بنول در باغ خیلی عجبیده بود شبیه بستیم بعد از نماز رفتیم بدرسته چانه
 ژنرال سالوسون که رئیس مدرسه و مرد پیردانا نیست آمده بود هونل بالیونل ژان نایب او و نایب
 الحکومه شهر که همش بروست و رئیس احتساب و لاگرا ژنرال و عضد الملک توی کالسکه
 نشسته رفتیم بدرسه دو مرتبه دارد که شاگرد بای تو سچانه و عهد سپن درس میخوانند معلمین چند دانه
 و به خصوص بان المان هم تحصیل میکنند در حقیقت این مدرسه محض دفاع و حمله تو سچانه است در پیش هر
 شاگرد همان اشکال طلاع متصرفی پروس بود و بهار را میکشیدند از دور یکفرامیان این شاگردان
 دیدم بنظرم فرنگی نیامد ژاپونی بود کفتم ژاپونی بیا اینجا همه صاحب منصبان و شاگردان بجنب کردند که من
 چگونه فهمیدم این کنیفر ژاپونیست یعنی این بجنب حضار از اینکه من این شاگرد ژاپونی را شناختم به جهت این
 بود که در میان دو یست سیصد نفر شاگرد این مدرسه تنها همین کنیفر ژاپونی بود لا غیر و او بهم
 ملقبش بلباس اهل فرانسه و سایر شاگردان بود خلاصه آمد صحبت شد خیلی ترفتی کرده است و ژنرال
 و سایرین خیلی از علینخان خواهرزاده مجرالدوله که در این مدرسه تحصیل کرده است تعریف و تمجید کردند

توسچانه



نقشه باینکه علیخان کشیده بود آوردند و دیدم خواستند بمن بدیند گفتیم نباید کار علیخان همین جا بدارد بعد
 پائین آید سوار کالسکه شده رفتیم برای شلیک توپ خیلی راه رفته تا بیک بلند می جنگی رسیدیم که چشم
 انداز خوبی داشت توپها را اینجا گذاشته بودند یعنی نه از برای امروز همیشه مکان تیراندازی شاگردان اینجا
 ده بیست عراده توپ صحرانی و قلعه و توپهای مختلف بود توپها را بیک نقطه نشانه رفته بودند که تقریباً
 هفت هزار ذرع مسافت داشت انداختند همه گلولهها بهمان مکان میافتاد و می ترکیه گلوله توپها
 خیلی مسافت را میزد تیراندازی زیادی شد بعد برگشتیم به تماشای عمارت قدیم دولتی سرایدار باشی
 این عمارت که همش بوی بود جلوه افشاده همه اطفا و طالار بار اگر دیش کردیم خیلی طولانی عمارت است
 و بسیار قدیم است همه اسبابها و مبیل از صندلی و پرده و میز و اشکال و غیره از قدیم و تاریخی است
 مثلاً در اطاق کوچکی که متعلق بنا پلویان اول بوده بهمان میز می که در روی آن از سلطنت شغفا کرده
 بود دیده شد میز و در متوسطی است از چوب که میز قدری کج شده تاریخ روز و ساعت می پلویان
 که در زیر آن روی صفحه کوچکی آهنی کنده اند پیدا میشود و باز که میز بلند میشود تاریخ پنهان میگرد
 مثلاً تحت خواب فلان ملکه با اطاق بزک آن بعضیها با بهمان پارچه ها و بهمان حالت گذاشته
 شده است سرایدار باشی می گفت و قتی که پرو سها آمدند همه اسباب این عمارت را من جمع کرده در
 زیر زمینها و جاباهای دیگر پنهان کردم چیزی نبردند خلاصه همه عمارات را کستم کالری درازی بود یعنی عمارت
 طولانی که کتابخانه بود و کتب زیادی در پشت آینه ها و وسط دالان روی زمین که آنهم تومی محفظه ها
 بود گذاشته بودند اما در کتابخانه بسته بود و کتابدار اینجا بود یک زره و شمشیری دیده شد که پشت
 زره سوراخ شده بود و شمشیر از زره آویزان بود در روی یک چوبی که پوشانده بودند با و این
 کلمات را بر زبان فرانسه زیر آن نوشته بودند که ترجمه اش اینست (این زره و این قداره مال
 مارکی دمنال دچی است که بحکم ملکه سوید کریستین نام گشته شد تاریخ مسیحی مطابق هجری دو بیست و سی و
 یک سال قبل از این است) *l'épée et cotte de mailles, dite*
cotte secrète, que portait le Marquis

درین قفسه و در
 موسوم به زره و شمشیر
 مارکی دمنال دچی
 در پشت و جاکه
 سوید کریستین
 مقول شده در
 سال ۱۷۳۱



de Alconaldeschi, assassiné par
ordre de la Reine Christine
de Suède. 1657. —

کیفیت این زره و تفصیل آنست که این شخص معشوق ملکه بوده است ملکه بدیدن پادشاهان فرانسه آمده
بوده است باین عمارت و همین جا این مرد بآزن دیگر عشقنازی کرده ملکه فهمیده و بدش آمده است
تحریک کرده و خفیه رسا زده بود شب او را در تحتانی همین عمارت از شیش خنجر زده کشته بودند چون
این قتل در این عمارت اتفاق افتاده است برای یادگار این زره و شمشیر را اینجا گذاشته اند بعد رفتیم
منزل یکشنبه عبت و یکم رفتیم پاریس در ساعت دو بعد از ظهر همه رفتند بکار ما سوار کالسکه شد
یکشنبه ۲۱ قدری در دنیا باها گشتیم هوا گرم بود بعد رفتیم باغ گلپسی عمارت یعنی باغیکه بوضع گلپسی ساخته شده است
وقتی گذرا بیده و کردشی کردیم تا وقت حرکت کالسکه بخار رسیده انوقت بکار رفته باز بعد از نیم ساعت
معتلی حرکت کردیم باران شدید می آمد یک ساعت و نیم تقریباً طول کشید تا بکار پاریس رسیدیم بعد کالسکه
نشسته بوتر رفتیم پس از آن عظم هم بود روز دیگر بعد از باغ وحش رفتیم هوا می بود بولون خیلی گرم بود پیاده
هم راه زیادی رفته عرق کردم قدری بد گذشت حیواناتیکه دیده شدند از قبیل مرغهای الوان و میمونهای
نوع نوع و سگهای مختلف و فیل و زرافه و مرال و شتر مرغ بودند بجز نباع همه جور حیوانی در اینجا دیده شد
چون هوا گرم بود جزئی تماشائی کرده زود معاودت بمنزل نمودیم در برکشتن از میان پارک منو
که چمن خوب و گل کاری و سایه مرغوبی دارد عبور کردیم آیشار کوچک مصنوعی ساخته اند آب کمی از کوه مصنوعی
پایین میریزد پیاده شده قدری اینجا تماشا کردم غاری داشت که هواش خنک بود بعد از تماشا بمنزل
معاودت کردم در فونتن بلویک شبی تماشاخانه رفتیم تماشاخانه بسیار کوچک و گرم بود بازی فیفینش
که مثل بازیهای مقلدین طهران همزه بود در میآوردند بوتر دویل یعنی دار الحکومه پاریس را که کمونهایش
زده بودند تعمیر میکنند و مجدداً بسازند روزی بوتر دویل که مریضخانه بزرگ است رفتیم سیصد الی
چهار صد نفر مریض را در اینجا معالجه میکردند این مریضخانه بالمره خراب شده بود تازه ساخته اند رئیس



کُلّ مریضخانه بای پاریس که موسیو مرن نام داشت اینجا بود پس از آن بمدرسه کور با رفتیم موسیو پراس که پیش
 اینجا بود همه جارانشان داد بسیار مدرسه خوبست یکصد نفر کور بای جوان از زن و مرد در آن مدرسه
 تحصیل نمایند عمده صنعت آنها ساز و آواز است همگی جمع شدند کما پنجه زدند و آواز خواندند پیانو زدند
 و خوب زدند بعد از ظهر اگر دوش کردم هر کوری لطافتی دارد و در اطاعتی یکدستگاه پیانو بود و اغلبی صنعت
 جوراب بافی و لباس بچکانه و عجزه میآموزند از کارشان چند وصله بساید کار گرفتیم یک نوع الف و ب
 برای آنها اختراع کرده و چاپ زده اند که غریب است دارد حروف روی کاغذ برجسته میشود که عدد حروف
 کلماتست کور دست روی آنها مالیده برکتانی باشد در کمال خوبی میخواهند امروز گفتند میرا اگر بچان
 سرتیب فوج فیروز کوبی بپاریس آمده است سپسالار عظم گفت من اذن داده بودم که برای معالجه خودش
 اینجا بیاید خلاصه اطفال پاریس از طفل شیرخواره الی ده ساله و دوازده ساله را مادر با و داینها ایشان بسیار
 پاک و تمیز و خوب نگاه میدارند که بایه حیرت و تعجبست که طفل و بچه اینقدر پاکیزه و با تمیز و با ادب
 و خوش لباس و خوش همه چیز باشند خیلی در نیفقده اهتمام دارند و بعد از آنکه بچه تمیز و تربیت و لیاقت
 و آموختن چیزی رسیدند چه طور فوراً مواظب تسلیم آنها هستند از هر علم و صنعت در پارک مونسوود
 چمنها و سایه های درختهای بواد بولون و بوت و شومون و سن و جا بای دیگر که پدر با و مادر بای
 اطفال و کلیه زن ها و مرد ها در خیا بانها گردش میکنند و پس از خشکی که روی صندلی یا نیم کنی چوبی می نشینند
 شغل مرد ها این است که فوراً یا روزنامه بخوانند یا با همکاران خود صحبت میدارند و شغل زن ها اینکه برآ
 تفنن مشغول و خوش چیزی شده و باز نهایی دیگر صحبت میکنند و اطفالشان در کمال خوشگلی و مزه و شکی
 در روی چمنها و زیر سایه درختها با هم دیگر مستلماً مشغول بازی هستند و دایها و پرستاران آنها هم کمال طنبت
 دارند بعضی کالسکه های کوچک دارند که دایها اطفال را در آن نشاندند میرانند بعضی دیگر از بچه ها کل بازی
 و آب بازی میکنند اما با کمال نظافت و پاکیزگی که موجب حیرت میشود بعضی حلقه های بزرگ بدور
 چوبی دارند که غلط میدهند و عقب آن میدوند و در باغ وحش اسبهای خیلی کوچک دیدم که از شوتلا
 آورده اند بعضی در کوچکی بقدریکت کوفتند و بعضی دیگر از اینها قدری بزرگتر هستند که در آن سوار آنها

سابق

شد و جانی ساخته اند متصف و منیش را یک ریخته اند بچها سوار این اسبها شده در آنجا میدوانند و تعلیم
 میدهند شخصی بساده مواظب تعلیم است در این روزها باز رفتم به کپورسیون از در تر و کادر و اول
 رفتم تالار بزرگ کونسره ساز میزنند الی حال دیده بودم در اول تر و کادر و ساخته اند که ابشار بزرگ
 از زیر این تالار میکند و از اتفاق امروز هم مجلس ساز بود رفتم در آن ششم جمعیت زیادی بود یک سته
 سازنده روبرو نشسته بودند بسیار خوب زدند عمارت و تالار سر پوشیده بسیار بزرگ مزین منقش
 از آهن و چوب ساخته اند و روی آن کچ کاری و نقاشی و غیره کرده خیلی قشنگ ساخته اند وضع و طرز
 نوشتن نمیتوان وصف و بیان کرد صدای موزیک و ساز که توی این عمارت و کنسرت می پیچد
 بسیار خوب عالمی دارد هفته سه روز در اینجا کونسره میدهند اما هنوز از غنون بزرگ تمام نشده است
 روبرو و پشت سر سازند با پرده جلوان کشیده بودند پانزده روز دیگر تمام میشود بعد از دو مجلس
 ساز برخاسته رفتم اگر یوم یعنی جایی ماهیها بیشتر از سه چهار نوع ماهی ندیدم قرال آلاماهی بزرگ سفید
 مازندان که میخورند ماهیهای ریزه توی حوضها مازماهی چون هوا بسیار گرم بود دیگر ساید جابارا
 نکته سوار کالسکه شده رفتم بواو بولون خیلی کشته تا ابشار بزرگ رفته بعد مراجعت بمنزل کردیم
 امروز سینه ام درد میکرد صد گرفته صرفه میکردم چون هوا بسیار گرم است عرق میکنم و بعد با دسینه
 خورده سرما بخورد قبل از رفتن مابهی خانه دالان اسباب قدیمه را گردش کردم از اسباب ساخته
 و نساخته و مجتمه و تسکه بای قدیم و غیره و غیره از هر قسم زیاده از حد برای نماشا گذاشته بودند (روزی
 رفتم بن ژرمن که باره آهن یک ساعت بلکه کمتر راه است و با کالسکه ابسی دو ساعت و نیم و با کشتی
 بخار کوچک از رودخانه بن در وقت رفتن چون جریان آب با نظرف است در سه ساعت
 نیم و برگشتن برخلاف جریان است در چهار ساعت و این امتداد و بعد مسافت از راه آب نسبت
 به راه کالسکه ابسی دو جته دارد اولاً چون راه رودخانه و قمر و مجرای آب پاریج است و خط مستقیم نیست
 راه دور میشود ثانیاً از دو اکلوز که یعنی سد است باید گذشت تا در آن سد و در باز کنند و بنشینند
 نیم ساعت طول دارد اما کالسکه ابسی و راه آهن بخط مستقیم میرود و این سد که اکلوز میگویند برای این ساخته

شده است که کشتی بزرگ بتواند در رودخانه بمرکند چون بعضی از جاها بی رودخانه کوه و سرشتیب نیست این
 سد با آبر بالا آورده کشتی میکند و بستن و بازگشایش بدین تفصیل است از پاریس الی سن ژرمن در دو
 مکان این کلوزیست در محلی خرابه کوچکی پیدا شده و آب دو شعبه میشود یک شعبه آن راستی بسته
 باین طور که طرفین بنجار یعنی این شعبه از رود را با سنگهای محکم ساخته اند عرضش هفت الی هشت ذرع و طولش
 پانزده الی بیست ذرع و بسیار کوه است یعنی تا پانزده ذرع هم عمق دارد و در آسنی محکم در مدخل و مخرج سد
 ساخته اند که با اسباب مکانیک که یکی دو نفر خرج میدهند درست بسته و باز میشود و اسباب دیگر است
 که آنرا هم چون چرخ میدهند آب میان سد کم یا زیاد میشود همیشه این دو در بسته است هر وقت که
 میرسد باید اول دری که آب رودخانه جاری و داخل شود بمیان سد باز کنند تا کشتی داخل شد
 فوراً در رمی بند آب سد بایکم است یا زیاد باید طوری شود که سطح آب توی سد با آب پایین سد که
 رودخانه زیر دست مساوی باشد آنوقت چرخ را چپاینده در آن طرف باز میشود و کشتی میرود و همیشه
 غواصهای چند بالباسهای کوه چو که مداد پاک کن باشد و کلاههای عجیب که چشمها و کلاه ارشیشه است
 در کنار رودخانه و روی سد حاضر هستند و زیر آب که میروند از بالا با اسبابیکه باز بسته بکوه چو
 هوای تازه در زیر آب بدین غواص میرسانند که تا ده ساعت میتواند با کمال راحت زیر آب کا
 کند یکی از آن غواصها را با همان لباس درست آخردیده کفتم رفت زیر آب خیلی تماشا داشت و در
 رودخانه یک اسباب بسیار عجیب دیگر ساخته اند که در میان کشتی طولانی آن اسباب قرار داده
 و کشتی دیگری نزدیک آن کشتی است که متصل بیک و سنکته رودخانه را در آورده و آن اسباب
 بخودی خود بان کشتی دیگر میریزد و باین نحو رودخانه را کوه و پاک میکنند که کشتی باسانی عبور کند
 و بامداد چرخ بنجار این کار را میکنند امروز دو دستگاه ازین را در رودخانه دیدم خلاصه سوار کالسکه
 رفتم با سکه که نزدیک بود پیاده شده کشتی بنجار کوچک در از اندامی سوار شدیم اما چون هوا بسیار گرم
 بود با طاق زفته در همان عرشه کشتی نشستیم بعضی از پیشینتها و مله نین هم با کلنل و لامورال رئیس کشتیها
 بنجار رودخانه سن بودند در ساعت دو بعد از ظهر حرکت کردیم از زیر پل نیا که در کپورکیون است

گذشته همین طور میرفتیم و طرفین رودخانه را تماشا میکردیم از عمارات و مردمیکه در تردد بودند و بسیاری
از مردم برهنه شده توی آب رفته بودند گاهی هم کالسکه بخار میکشیدشت همه جهت خیلی تماشا داشت
ما از شهر پرون رفتیم در خارج د بات و آبادیهایی با صفا و خانه ها و عمارات سیلابی و باغها و باغچه های خوب
قشنگ ملاحظه شد دیگر کارخانجات زیاد از روغن گیری و صابون پزی و غیره در کنار رودخانه بنا
کرده اند که دودشان عابرو مسافر اقدری اذیت میکند تا رسیدیم بستان اول که در نزدیکیهای سنت د
بسته اند عمده در بازکن حاضر بودند پانزده دقیقه طول کشید تا رسیدیم راه زیادی طی کرده تا به بوژی وال
که مقصده است مقبره و جنگل و آبادی خوبی دارد رسیدیم و قدری از بوژی وال گذشته بستان ثانی رسیدیم اینجا
عمله در بازکن حاضر نبود چون هوا گرم بود و بغروب هم خبری نماده بود قدری ایستاده خواستیم معاود
بپاریس کنیم کلنل و رئیس کشتیها گفتند بگذر ده دقیقه صبر کنید باز میشود و خودشان پائین رفته فوراً رفتند
از عقب آچار دار و غیره و بفاصله ده دقیقه عمده در بازکن را حاضر کردند یک کشتی بخار هم چند ساعت بو
که تا حال بخاره توی سد در میان بود در بسته مانده بود بطور حبس آمدن ما اسباب خلاصی آنهم شد اول
آن کشتی با کمال عجله و شغف پرون آمده رفت بعد ما داخل شدیم و در بسته آب را کم کردند اما اول
خیلی کم کردند کشتی نه نشست گمان بکل فرو رفت عمده جات جمع شده با هزار رحمت بالا کشیدند یعنی آبر
زیاد کردند و زور زدند تا از کل درآمد و کشتی را عبور دادند قدری دیگر که راه طی شد به سنت ژرمن
رسیدیم از کشتی پائین آمده کالسکه ما اینجا حاضر بود سوار شده از توی مقصده و آبادی بطرف بالا رفتیم این
مقصده و آبادی در روی تپه مرتفعی افتاده است که از پائین الی بالا یکسره آبادیست و کالسکه بر حث
بالا میرفت تا رسیدیم به تراس سنت ژرمن یعنی مهابلی و غلام کردش اینجا که شخص میرسد عالمی می بینید
و رای این عالم یک چشم انداز غریبی دارد که در هیچ نقطه و هیچ مکان دیده نشده بود و نخواهد شد یکطرف
چشم انداز است یکطرف خیابان وسیع طولانی که بقدر دو فرسنگ است و طرفین خیابان درخت
نیلول که شبیه بنار و ناست اما کله های کوچک زرد بسیار معطری دارد یعنی چنان معطر است که کل
فضای صحرار معطر کرده است در جنگلهای ایران هم ازین درخت هست و دیده شده است بر کلهای

St. Denis

St. Germain



این درختان قوی چنان فحی کرده که مثل یک دیوار سبزی ساخته اند تا چشم کار میکند همین طور درخت است
 که مثل دیوار کشیده شده و طرف چشم انداز تمام صحرا و آبادیهای اطراف پاریس و خود شهر پاریس
 و زراعتها و چمنها پدید است منظر غریبی دارد و نا پلئون ستوم خیلی باخیا میآید و بشها میماند و عیشها میگرداند
 اما آنوقت گفتند خیلی بهتر و با صفات از حالا بوده است همیشه خیابانها را آب با شنی میگرداند و خیابانها
 و چمنهای اطراف خیابان سبز و بهتر بوده است حالا خیابانش کمی گرد و خاک داشت قدری در
 خیابانها و غیره کشته مراجعت پاریس کردیم از پل رودخانه سن گذشته آنطرف پل آباری و باغات
 لوپک است بعد از لوپک جنگل و خیابانهای و زینه بعد از آن نان بر بعد از آن شاله توری بعد از آن ارس
 بعد کلیشی بعد نونی تا داخل شهر شود و بازار عجیبی در کوچه نوعی ساخته اند موقتاً برای همین عید یک دارند و
 طرف خیابان را دکان از چوب و چادر و غیره ساخته اند بعد یک فرسنگ طول دارد و در طرفین
 انواع و اقسام اسباب بازی و قمار و انواع تماشا خانها و اقسام چرخها که اوها از زن و مرد و بچه
 و بزرگ روی اسبهای مقوای سوار شده بعد یک عمارت بزرگ و اسبابی است که شخصی آن
 اسباب لکان داده میگرداند و بزرگ بسیار خوبی با و از بلند زده میشود و اینها بیکه سوار اسب
 و غیره هستند در کمال سرعت چرخ میخورند و همچنین انواع تابها که زن و مرد نشسته با هم تاب میخورند و در
 ضمن هیچ و تاب انواع و اقسام کلوله بازیها میکنند و دیگر انواع بازیهای مختلفه متفرقه که مثلاً
 یک مجموعه پُر از ظروف چینی و غیره که طبق کشتهای طهران نمیتوانند بردارند جلودکان است یک حرکت
 بان مجموعه میدهند بنا میکنند و در کشتن اگر بدست و حرکت فلان بشیر چرخ خورد برده و اگر کمتر
 شده باخته است آنقدر اسباب بازی در این خیابان و بازار بود که انسان متحیر میشد که چگونه جمع آور
 اینقدر بازیها و عیشها و لعبهای مختلفه را کرده اند و از نیم ساعت بغروب مانده الی سفیده صبح در اینجا
 مشغول لهو و لعب هستند انواع بازیها و گردشها و کارها و حرکات غریبه که در این بازار میکنند بسیار
 نمی آید از آنجمله دیدم جمعی در یک جعبه مانند چیزی که از آهن ساخته و شش نفر در آن جامی میگردانند
 و مثل کمان راه آهنی از هوا آویزان است آخر آنهم جایست که این جعبه انداز آتشت زنی زیر جعبه

ایستاده است و اسبابی دارد که یک دفعه بواسطه آن اسباب بمردم پراخ می‌دهد و ول می‌کنند در کمال سرعت
 می‌روند با نظرف و باز بر میگرد و بجای اول دوباره وضع دیگری آن صغیفه اسباب می‌چاپد این دفعه جعبه
 در کمال سرعت و در خودش می‌گیرد و جمع می‌کند که در اینجا مستند چرخ زمان می‌روند با نظرف و باز همین طوری
 آیند بجای اول خلاصه با کالسکه آهسته آهسته می‌رانند و تماشای طرفین بازار را می‌گردیم این بازار مسقف
 نیست خیابان نیست بسیار طولانی اطرافش درخت سایه انداخته و طرفین خیابان این اوضاع است
 یک ساعت از شب رفته بمنزل رسیدیم (ملکه اسپانیول دختر مون پانسیه پسر لوی فلیپ مرحوم پادشاه
 فرانسه که همش مریده بود در اسپانیول در سن شانزده سالگی فوت شده اسباب نفوس همه مردم
 شد پنجاه بود که او را برای پادشاه اسپانیول که پسر خاله همین دختر باشد عروسی کرده بودند پادشاه هم
 بیت سال دارد که پسر همین انیابل ملکه سابق اسپانیول است که پیش نوشتیم در خانه او بشام موعود بودیم
 چند روزی تب کرده و حصه گرفته مرده است تلگرافی از این حضور رسیده است از حاجی ترخان
 که با کمال مشقت از دریا گذشته و اردا بخاشده است نوشتیم بیاید ولی با این رحمت و مشقت پاریس
 هم ندید کتالی است در پاریس از اهل لسان که در معالجه امراض چشم بسیار قابل است و میرزا علی حکیم
 یکسال در پیش انشیخص درس حکمت کتالی خوانده است یکروز احضار شد مردیست کوتاه قد کوچک و زود
 و کبود چشم چشم ما را وید احمد الله تعالی چشم ما علی نداشت محض نشان دادن بود و میرزا علی بسیار تعریف
 کرد و میگفت حکیم چشم بهتر از او نمیشود همیشه گالشو و سکی یکروز در ثانی به سنت ژرمن فیم باره این
 مغربی ناصر الملک را پیش فرستادیم یکشب بهما بنجا بود برای تدارک نهار و تعیین هتل یعنی همانخانه
 صبح برخاسته در ساعت ده که دو ساعت قبل از ظهر بود رفتیم به گار سنت ژرمن گار توئی شهر است
 نیم ساعت قبل از وقت حرکت ترن رفته بودیم لهذا قدری در تالار گار نشستم هر دو ساعت کالسکه
 بنجار از این کار میرود و میآید راه آهن بوزسایل و سنت ژرمن و هر یک از اماکن مغربی شهر پاریس از
 این کار است متصل صدای صوت راه آهن است که بگوش می‌رسد نه گامه نیست خلاصه وقت حرکت
 رسید و ار شدیم مسافر با و می‌هم در این ترن در کالسکه های عقب جلو بودند که در و بات عرض راه



و غیره پیاده می‌شدند در سه ربع ساعت بسنت ژرمن رسیدیم راه آهن در این عرض راه از سه مکان زیر
 زمین متوقف می‌گردد و اول در میان خود شهر پاریس است که در بالا عمارات عالی ساخته اند یعنی خانه‌های
 مردم اهل شهر است و از زیر کالسکه بخار می‌گذرد و بعد باز در شهر پاریس از زیر پل آبنی بسیار یعنی می
 گذرد که روی پل کوچه و معبر عام است بعد نزدیک بسنت ژرمن باز از زیر طاقی می‌گذرد و اولی طو
 ندارد و چندان تار یک نیست بعد از آنکه بخوابد داخل کار بسنت ژرمن شود از زیر کوچه‌های یعنی تپه
 بزرگی که سوراخ کرده اند و خیلی تار یک و محیب است می‌گذرد و دو دقیقه هم طول میکشد تا منجلی و
 روشن شود و از زیر کوچه در آید خلاصه از پاریس الی بسنت ژرمن این د بات هم عبور می‌شود و اول
 با تینول دوم آغیر سیوم کولومب چهارم نانتر پنجم رول ششم شالو هفتم وزینه هشتم لوپاک
 ناصر الملک در کار بود کار سرش باز است چون زمین را خیلی کو در کرده و راه آهن ساخته اند
 طرفین کوچه دیوار سنگی بلند و کوچه خفه و تنگ است پیاده شده راه زیادی پیاده شده با لاف
 تا سطح زمین رسیدیم کالسکه با حاضر بود سوار شده بهمان خانه پاوون و با نری کاتر رفتیم در زیر
 زمین همان خانه لوی چهاردهم پادشاه بزرگ معروف فرانسه است همان خانه عمارت است بسیار
 عالی و قشنگ چشم اندازی بشهر و جلکه پاریس و رودخانه سن دارد که بوصف و تعریف نمی‌کند
 بسیار با نماشاست نما صرف کرده بعد رفتیم به قصر که نه اینجا که اسباب قدیمه در آنجا گذاشته اند و
 موزه قدیم بسیار خوب است زمین عمارت و موزه که همش برتر اند است جلوا افتاده اول در بر
 پائین عمارت که محل اسلحه قدیمه عهد قیصره روم و کولوامی فرانسه با بود کردش کردیم انواع اسلحه
 قدیمه دیده شد از قبیل شمشیرهای بزرگ زلق نیزه که مخصوص شکار فتن سپر است و تیر و کمان با اسباب
 چرخ این تیر و کمان که خیلی چیز عجیبی است و در قدیم بجای توپ این زمان بجای میرفته است و مثل توپ
 بنشانند و اول فتنه می‌انداختند تیرهای بسیار بزرگ و کلفت با پیکانهای کلفت تیر می‌گذاشتند
 میان نصفه لوله چوبی سر تیر و به نشانه و تیر در زده کلفت بعد اسباب را چرخ داده بر نور اسباب
 زده کشیده می‌شد تا بهر قدر بخوابند بعد اسباب دیگر است که تا حرکت داده را می‌شود با حال حرکت

۲
نشد
ع

درست آمده نشان مجوز و چند تیری نشان انداختیم بعد نوی حیاط آمده زلفهار نشان انداختیم انداختن زلق
 دو قسم است یکی باو ستادی و قوت باز و ست مثل جرید انداختن دیگری با اسباب یعنی یک بند می از
 کتان در وسط زلق است از ابا نکشت میگذارد و به زور آن بند میاندازند خیلی میروند و آسانست
 آتایی اعانت بند بقوت باز و علم او ستادی انداختن بسیار کم میروند و چند زلق را دوم فرنگیان انداخته
 بقوت باز و بسیار کم رفت یعنی منتهایست قدم من بقوت باز و انداختم الی یکصد قدم رفت
 و متجاوز از آن هم انداختم بعد با بند کتان هم انداختم خیلی رفت البته اشخاصی که قوت باز و دارند شاید
 زیاده تر و دور تر از آنچه من هم انداخته بودم بنیدارند اما چون در ایران رسم است که مشق انداختن
 جرید می کنند که بزبان فرانسه را ولت میگویند و من خیلی مشق انداختن جرید کرده بودم باین جهت زلق
 هم که انداختم دور تر رفت زیاد رفتن زلق از قوت باز نیست از علم است خلاصه بعد رفتیم برآب
 بالا خیلی اسباب کهنه قدیم که از زیر خاک در آورده یا پیدا کرده اند از عهد بسیار قدیم یعنی از قبل از
 طوفان نوح و بعد از آن مثلاً وقتی که انسان هنوز آهن را نشناخته بود چه چیز است تیر و تیشه و پیکان
 تیر و آنچه باید از آهن ساخته شود همه را از سنگ میساخته اند آن اسباب سنگی را از هر قسم یعنی کو چک و
 بزرگ بدست آورده گذاشته بودند و همچنین ظروف و سکه با و اسلحه قدیم خیلی کهنه و چیزهای دیگر که نمیتوان
 شرح داد و بسیار با تماشا است از هر نوع و هر جور اسباب دیده شد حتی از کفش و کیوه تا کلاه اغلب
 مال عهد قدیم خود مملکت فرانسه است و از سایر ممالک هم هست سرو شاخ مرال عجیبی دیدم که
 هیچ چنین چیزی نمیشود و حالا یقین است که چنین مرالی در هیچ نقطه رومی نیست و باید از حیوانات
 قبل از طوفان بوده باشد کله و استخوان سر مرال بدو بزرگی مرالهای بزرگتر این عهد است اما
 دو شاخ غریبی دارد که در استخوان پهن وسطی شاخها که مثل مجموعه ایست چهار نفر آدم میتوانند بنشینند
 بعد فلاحهای بسیار بلند قومی از آن وسط برآمده است که فی الحقیقه این شاخ مرال را اگر من خود برآی
 العین ندیده بودم بشنیدن بر گز باور نمیکردم و فی الواقع جایی کمال عجیب است و شنیدن
 باور نمیتوان کرد این مرال اگر زنده بود با این دو شاخ این چه دروازه بزرگی نمیتوانست داخل شود

Parcel



خلاصه عجایب زیاد بود بنای این قصر را فرانسوای اول پادشاه فرانسه کرده است یک برجی را هم که
در گوشه این عمارت و جز عمارت و سمش بود و نژاد است مدتی قبل از بنای این عمارت شارل پنجم
پادشاه فرانسه ساخته است کلیسای این عمارت را هم سنت لویی بنا کرده است و بنای موزه اینجا
از تخیل خیالات ناپلیون سوم است که متدرجا و فراهم آورده است و حالا هم سعی دارند که بیشتر
و کاملتر کنند و ناپلیون سوم نیز خیال تعمیر انقصر افتاد که حالا هم تعمیر می کنند بعد از گردش پرون
آمده سوار کالسکه شده در خیابانها و ترانس بروج و گردش کردیم یک شوکای بسیار خوبی توی جنگل از
مسافت کمی دیده خیلی افسوس خودم که تفنگ حاضر نبود بزم جلو این ترانس که شتر حسن را در سیاحت
اول سنت ژرمن نوشته بودم سر تا سر محرابین چو دنی گذاشته اند که البته طول این حجر نیم فرسنگ بیشتر
خلاصه آمدیم براه آهن ترن حاضر و بنشینست مراجعت پاریس کردیم شب را چون خسته بودم جای
زفتم ترتیب میوه ها را در اینجا بسیار عجیب میکنند مثلاً میوه ن باز صندلیهای کوچک بقدر اینکه
میوه ن جا بگیرد ساخته و روی زمین است میوه ن هم در جلو صندلیست برای شام خوردن میوه های
کوچک بسیار فنک با مزه آمدند روی صندلیها با کمال ادب بنشینست گاهی با کمال متانت چشما را
حیره میکردند مثل اینکه غزات کنند تکما و کیلاسه های کوچک جلو میوه نها شمعهای کوچک افروخته
پیش هر میوه ن یک دستمال و بوله کوچک گذاشته و یک دستمال سفید هم بسینه هر یک بسته میوه ن
دیگر آتش برزی و پیچد متی میکرد درخت آتش برزی سفیدی پوشیده بود و سرد و پاشل آدم راه میرفت
آن شخص معلم بازیانه در دست داشت اشاره میوه ن آتش میکرد و زبان فرانسه حرف میزد میوه ن
فوراً میرفت توی یک سوراخی که اینجا غذا و اسباب بود تا معلم رنگ میزد فوراً میوه ن یک
سبد پر از میوه میآورد و خودش می نشست روی صندلی با او ستادش دست میداد و می داد
تعارف میکرد بعد آن میوه را معلم میبرد روی میز جلو هر میوه ن توی بشقابها قسمتش را میکشست
بدون اینکه زود بخورد با کمال ادب با تفاق هم آن میوه را میخوردند بعد از اتمام با دستمال و بشماره
پاک نموده باز چشما را بخار میخوردند و تکیه به صندلی میدادند باز میوه ن آتش میرفت سبد دیگر از شراب



میآورد و خودش سر بطریه ا باز کرده معلّم میداد و آورده با سئیکاهای کوچک میرخت میمونها در حال معقوف
 شهر را میخوردند و دهنش از اباد شمال پاک میکردند و همچنین الی آخر که یک مجلس شام بسیار با ادب با
 قاعده خوب میخوردند زیاده از حد تعجب داشت بعد بنده بازی میکردند از انسان بهتر بعد اسبهای
 چلی کوچک بقدر کوفت بزرگ آورده میمونها سوار شده اسب بازی و اسب دوانی میکردند بعد
 میمون را تفنگ بستش و ادند بی کلوله سکت کوچکی را هم آموخته بودند نشانه گذاشته میمون سکت را زد
 و سکت فوراً خودش را بردن زد میمونها تا بوقت آورده سکت را بلند کرده توی تابوت گذاشته
 بردند و میمونها همه دست میزدند چه میزدند و رقص میکردند و دیگر هر چه بتصور بیاید میکردند و در فصل
 گرمای هوا در شهر پازیس چلی سکت بار پیدا میشود چنانکه در همین روز با چند نفری گرفته و مرده بودند
 (معالجه هم نمیشود) یکروز رفتم بسفارت خانه ایران نظر آقای وزیر مختار هم چند روز بود ناخوش ستری
 بود بر خاسته راه رفت کلودر و شدیدی داشت که طبیب شتر زده بود سفارتخانه عمارتی خوب
 و باغی کوچک دارد زن نظر آقای هم که از ارامنه ارومیه و خواهر زاده بابا خان باور است که در طهران
 دیده شد چهار پسر و یک دختر دارد پسر بزرگش بمدرسه رفته بود باقی اسباب بودند که همه بن چهار پنج سال
 و کمتر بودند از اسباب به مکر نهایی دکانین معتبر مالیه و دیال رفتم این الملک و کولونل و غیره هم بودند
 دور همه دکانین را کشته جواهر خریدیم جمعیت زیادی بود روزی هم به مکر ن دولووز رفتم سهپا
 اعظم بود اینجا چلی تفصیل دارد چندین طبقه و چندین دالان است و هزاران پیچ و خم و اطاقها و طالار
 با دارد که فوراً آدم نابالگ کم میشود و همه پر از متاع و جناس است از هر قسم تالارهای عالی با آینه چل
 چراغ و غیره دارد که مردم اینجا نشسته صحبت میکنند و روزنامه میخوانند یکت مهمانخانه هم دارد متصل به
 همین اطاق و تالار و الانهای مال التجاره در آن مهمانخانه هم دو تالار بسیار عالی بزرگ پرزینت دارد
 یکی برای صحبت در روزنامه خواندن و بستنی خوردن و سیکار کشیدن و در همین تالار پردهای صورت
 بسیار عالی برای فروش گذاشته اند ماسی و شش پرده بسیار خوب انتخاب کرده خریدیم و تالار دیگری
 در جنب آنست که سفره خانه مهمانخانه است چهار صد نفر شام میخورند میز و صندلی و اسباب کار و کال

و غیره در جمال لطافت و خوبی حاضر کرده بودند برای شام مردم که این تالار و سفره لایق پادشاهی بود
 معامله و داد و بستد در اینجا خیلی میشود بطوریکه همیشه در این مکران پنجاه نفر راه میرود و هزار نفر میرزا و
 محاسب و عمله کار دارد بلکه میگفتند پنجاه نفر است (دختر و خواهر و سویه و طولوزان حکیم باشی به حضور آمدند
 خواهرش از زنهای تارک دنیا شده است زن حکیم طولوزان چون ناخوش بود بحضور نیامده بود پس
 میرزا یوسفخان مستشار که حسین خان است در انگلیس تحصیل علم طب کرده بسیار تعریف میکنند که حکیم خیلی
 خوبست پانزده سال است کار میکند و حالا در پاریس مشغول تکمیل علم طب است بحضور آمد
 صبح روز یکشنبه بیست و هشتم جمادی الاخری که آخر ماه رثون فرنگیهاست صبح که از خواب برخاستم هنگام
 و مهمه غریبی در شهر بود چندین روز بود که در تدارک عید امروز و امشب بودند و کوچهها و عمارات
 بر قهای الوان هر دولت و هر علامت از دولت جمهور را میزدند اسباب جشن و چراغانی و آتشبازی
 فراهم میآوردند و درست میکردند و عاده هم روزهای یکشنبه کل دکالین و غیره بسته و عملیات و
 مردم مشغول گردش و عیش میشدند چنین عید و تدارک عیش بزرگ هم که صمیمه آن بشود دیگر معلوم است
 که احدی در شهر بجز عیش و گردش کاری دیگر نخواهد داشت کل کوچهها و خیابانها از زن و مرد و کالسکه
 و سواره و پیاده مملو بود که راه بود کسی تردد کند بخصوص کوچههای معروف مثل شانز الیزه و چکل بود بولون
 که اغلب اسباب آتشبازی و چراغان در بود بولون فراهم بود و دریا چهار ایهمه چراغان کرده
 و برق و دروازههای مصنوعی ساخته و زینت زیاد داده بودند کشتیهای بزرگ و کوچک زینت
 داده دسته خوانند ها و سازند با و غیره میان آنها نشسته میزدند و میخواندند تمام زنهای لباسهای
 پوشیده و زینت زیاد داده بودند و عموم مردم در هر نوع رفتار آزاد بودند یعنی اگر بخواهند و بپوشند
 و هر کار بکنند بختی نبود از سه ساعت بغروب مانده قدغن دولتی شده بود که از کوچهها و خیابانها
 بزرگ معروف کالسکه و عاده هیچ وجه نگذرد و سواره روند مکر پیاده کرده گردش کنند اگر نیای
 کالسکه رانی میشد قطعا هزار نفر بشیر تلف میشدند لیکن راه کالسکه را هم معین کرده بودند که از کوچههای
 دیگر که جمعیت بود بروند با وجود اینها می گفتند باز چند نفری زیر عاده مانده تلف شده اند خلاصه از

بخودشان

جلومیدگاه بوتل ما انواع و اقسام اشخاص میکشدند جمیعت آنقدر بود که حساب نداشت و بی اختیار این طرف و آنطرف میدوید و سبجات زیاد از محلات شهر میآمدند و میکشدند و بگردش میرفتند و عقب سر سبجات البته پنجاه نفر از مردمان بکار شهر از مردوزن و بچه محض تماشا میدویدند و آن دسته جات باین وضع بودند چند علم در جلو و سیر قهای رنگارنگ آواز و تصنیف مرسله که آواز جمهور است؛ میخواندند و سایرین هم همه دست میزدند و همان آواز را میخواندند اغلب کلاههای کاغذی بر سر گذاشته و منکوله کلاه را یک فانوس آویزان کرده بودند که شب روشن کنند و یکدسته هم ساز و موزیک میزدند در جلو اینها البته صد دسته همین طور دیده شد که در همه شهر و خیابانها متفرق شده بودند و عقب سر اینها بقدر پنجاه نفر میدویدند بالون زیاد و هوا کرده بودند و کالسکه بزرگ که در حقیقت مخصوص چنین روزهای جشن است کالسکه نیست مثل یک کشتی بزرگست که عراوه دارد و بچندین سبهای زینت گرد بسته بودند با کالسکه چنان خوش لباس و جلو اینها دسته از سواره نظام و موزیک در خود کالسکه اول هم یکدسته موزیکانچی نشاندند بودند که موزیک میزدند و در کالسکه دوم یکدسته جوانهای آوازه خوان که آواز و تصنیف میخواند عقب آنها هم سواره نظام و احتساب زیاد این دسته که وارد جلوه همانخانه ماسد بطور اردحام شد که جای وحشت بود که چندین نفر زیر دست و پا میزدند قدری ایستادند و خواندند و رفتند همین طور یک محشری بود طرف عصری سوار کالسکه شده بگردش و تماشا شهر رفتیم از دم حوض پرون تروکار روی کپوریون که ششیم یعنی از شانزلیزه و غیره رفتیم آنقدر جمیعت و اردحام بود و کالسکه زد و میکرد و حساب نداشت مردم کم کم جمع شده سمت بواد بولون میرفتند که برای شب در اینجا جا بگیرند و تاراه بست خودی برسانند من غرم باغ که مخانه شهر پاریس نموده بد استخارفته پیاده شدم و قدری گردش کردم خلوت بود انواع کلها و درختها اینجا بعد سوار شده رفتم بواد بولون الی دریاچه و چنانها همه جا مشغول چیدن چراغ و آتش بازی و زینت دادن کشتیها و غیره بودند از حالا آنقدر جمیعت شده که راه عبور نیست و دقیقه دقیقه بهم زیاد تر میشود من رفتم رو بنهر لاروند که راهها مسدود نشود همین طور رفتم تا بشانزلیزه رسیدیم



در عرض راه هنگام غریبی بود همه مردم یعنی واسطه الناس عیت آورده بودند و میزدند و میزدند
و معقولین شهر هم در کالسکه نشسته رفت و آمد میکردند همه کالسکه با از زن و مرد پر بود اما در خیابان
شماره لیره همه پیاده راه میرفتند عبور کالسکه قدغن بود مردم از اعلی تا ادانی همه یکدسته گل مصنوعی
بسیه زده بودند الواط شهر کلاههای کاغذی که بقدر فانوسهای بزرگ بود و بسره کاشته بودند و
رقه میبازد اختن غوغای غریبی بود با رحمت زیاد بمنزل رسیدیم مبداء نگاه پای بوتل باز مردم
پر بود یکدسته موزیکانچی زیر بوتل آمده مشغول نواختن شدند جمعیت زیادی شد خلاصه چند روز
بود که مارشال با کماهون خیال میکرد که شب تشبازی و چراغان را هم ما و هم خود مارشال حظور باید
نماشا کنیم و با وجود کثرت و ازدحام مردم در کجا این کار ممکن میشود آخر الامر من خیالی کرده بگویند
و لا موردل که ما مور حضور ما بود و گفتیم بهترین است که ما و مارشال با لای آرک و ترپوئیف که وسط
شهر است و از بلند می آن همه شهر و چراغان و تشبازیهای اطراف شهر و مردم پیدا هستند برویم
مارشال انخیال پسندیده نباشد شب را آنجا برویم نمیساعت از غروب که شته مارشال به
منزل ما آمدند و با خبرال و نیک سوار کالسکه شده رفتم سپهسالار اعظم و سایر همراهان نیز کلا آمدند راه
حضور از کوچه که جمعیت بود قرار دادیم ما و مارشال و سپهسالار اعظم و خبرال و نیک در یک کالسکه
که از خود مارشال با کماهون بودند نشسته بودیم همیکه بزرگ آرک و ترپوئیف رسیدیم تمام شهر از چراغان
کار و الکتریتیه برقی یکبارچه آتش شده بود از کالسکه پیاده شده زوجه و دختر مارشال نیز آمدند
مارشال کان رو برهم رسید شروع با لارفتن از پله ها نمودیم از پائین تا بالا رسید و بیت پنج
پله میباشد پله ها کوچک و تنگ است و متصل می باشد برای انسان حالت دوار و سیرکچی می آورد
هوایم گرم و حبس است این راه بجاه شباهت دارد و برحمت میتوان صعود نمود خلاصه بالا رفتیم
هوای بالا بسیار سرد بود من سرداری خرپوشیدم مارشال با کماهون و سایرین همه در اطاق
طبقه پائین ماندند که قدری رفع خستگی نمایند چون چند دقیقه گذشت بالا آمدند چشم انداز و چراغان
و تشبازی و جمعیت و بیابوی مردم و صدای آوازها و موزیک و دبل و غیره طوریکه

Marcheal. Camerakerst

بود که چنین تماشائی در دنیا یافتنی و دنیا فیه اصل مکانیت آرک تریونیف طوریت که دوازده
کوچه و خیابان بسیار معتبر پاریس منتهی میدان این نباشد و چراغهای این کوچهها جمیعاً با جمعیت مبان
آنها طور عجیبی منظر میآورد خاصه از یکطرف خیابان وسیع شانز الیزه الی میدان پلاس دلاکونگر دوازده
طرف دیگر خیابان راه بواد بولون با جمله اول از بواد بولون شروع با تشرافی شد بعداً تشرافی موت
مرت و غیره الحق تشرافی بسیار خوبی کردند و دستهجات آوازه خوانها با طبل و علم و موزیکان متصل
دور آرک تریونیف و خیابان در گردش بودند و مرسیلیر میخواندند و سلطنت ناپلیون سیم قدغن
شده بود که این مصنف و آواز مرسیلیر را میخواند و هر کس میخواند حبس و تنبیه میشد خلاصه تقریباً
دو ساعت بالای آرک مانده پیوسته راه میرفتیم و اطراف را تماشا میکردیم سپس لارم و عظم و همراه
هم بودند تا آتشباریهها تمام شد اما جمعیت وارد حمام و دسته بندیها و هیاهو باز همان طور بحال
خود بود بالاخره ما پائین آمده با مارشال ما کما هون در کالسکه شش نفره رفتیم راه عبور ما از دم کلیسا
سنت اکوستا که ناپلیون سوم ساخته است و از بولوار عثمان بود این عثمان در عهد ناپلیون سیم منصب
بیکری یکی گری شهر پاریس را داشته این کوچه و خیابان را او ساخته و باسم او نامیده میشود حالا هم هست
و در مجلس و کلا و کالت جزیره کرس را دارد و از هو اخواهان خانواده ناپلیون میباشد باری مارشال را
و داع کرده ایشان از دم در هتل گذشتند و ما بالا رفتیم هیاهوی مردم و صداهای مختلف تا طلوع
افتاب در کار بود مردم امشب و امروز بهکامه کردند معلوم است یکشنبه یکشنبه و مخلوق از غریب
و بومی در آن جمع شده باشند خاصه وقتی که عید نموده زن و مرد پیر و جوان بچه و زنک مخلوط شده
و در هم ریخته باشند چه میشود امروز که روز عید بود مجتبه مرمری که شکل جنای جمهوری ساخته بودند جمهور
طلبان برده در اسپوریون نصب نموده و خطبه با خوانند بعضی از وزرای دولت هم بودند اما
مارشال ما کما هون نبوده است بالاخره از قراریکه تحقیق کردیم و معلوم شد که این چه عید است و از
برای چه این روز را عید میگیرند گفتند عیدی باسم آخر ماه ژون تازه اختراع کرده اند که باین اسم
عیدی میگیرند و هم برای شان بازار اسپوریون و تماشای غربا که در این شهر جمع شده اند از راه و

Archiduc Albert

و شامزادگان و غیره بهر حال خیال خوبی بوده است و عیش و تماشای خوبی شد چند نفر از شاه زادگان
 مصری عموی خدیو مصر که از اولاد محمد علی پاشا است دیگری ارشد و کاکرت برادر امپراطور طریش و
 دیگری پدر پادشاه پرتوغال روز دوشنبه بیست و نهم جمادی الثانی ابتدا بالیزه رفته بامارشال لکامپو
 وداع کرده از اینجا بخانه والده پادشاه اسپانیول رفتیم چون عزا دار بودند دیدن کردیم تازیانه پله
 استقبال کردند خود و بستگان و آدمهایشان همه سیاه پوشیده بودند رفتیم بالا قدری صحبت شد
 مراجعت بمنزل کرده نماز خورده رفتیم که اسپانیول را هم وداع کرده از در پائین طرف قهوه خانه
 دووال عبور کرده اقل محل ماشینهای فرانسه رفتیم کارخانه کاغذ سازی که کاغذ روزنامه و کتاب
 چاپ ساخته میشود دیده شد حقیقه خیلی عجیب بود شرح این کارخانه مفصل است مختصری از این است
 که یک کاغذ بسیار است بدیر کارخانه دیگر ساخته آورده در حوض اول این کارخانه میریزند و با
 اسباب بخارا را بهم زده تاحل میشود بعد بواسطه لوله ها و غیره بجوهای دیگری میرود و در هر حوضی صاف
 و بهتر میشود آنگاه اسباب با اسباب میرود تا پائین کارخانه و از اینجا کاغذ خشک بی عیب قطاعی شد
 پرون می افتد طول حوض اولی آخر اسباب آن بشیر ازده ذرع بلکه بازده ذرع میشود از این جا
 گذشته خیلی گردش نمودیم عصر نزدیک بود ما هم خسته بودیم به تروکار و یعنی این طرف رودخانه رفتیم دو
 اسپانیول اطاق غریبی از بطری مشروبات ساخته بود خیلی تماشا داشت شبها و هزار بطری مشروبات
 الوان را که برای نمونه و فروش آورده تماشا را از روی صنعت و علم معماری و بنایی بوضع بسیار عجب
 روی هم چیده اند سقف مفرس و ستونها و در و دیوار همه از بطری پر است یعنی عمارتی ساخته است
 بسیار مفصل که سقف و پایه و ستون و در و منظر همه از بطریست که وقتی که بطریها را جمع کنند عمارت
 معدوم میشود خیلی خبر عجیبی است بعد از تروکار و پرون آمدیم یکت بالون بزرگ بشکل بطری یا
 حمزه ساخته و هوا کرده بودند و نه آنرا با طناب مثل باد بادیست و این بطری در وسط هوا قرار
 گرفته بود اما آدم در میانش نبود بعد از تماشا و گردش بمنزل مراجعت کردیم در پاریس حساب کردم
 در هر ساعتی از جلوه هتل منزل ما چهار صد کالسکه و عاده بارکش و آتشی بوس که کالسکه که این بزرگ است

دو اسب از امیکند و بعد پنجاه نفر آدم سوار بشود و میگذرد و این تود و در شبانه روز متصل است به تونل
خیلی خوبی امثال تازه ساخته اند مسمی به تونل کونیستان تال سابق این جای این تونل عمارت دولتی وزارت
مالیه بوده بعد از جنگ پروس انبار زراعتش زده بودند و دولت نفیث را فروخته و حالا همان خانه خوب
ساخته اند موسیولیون وزیر مالیه حالیه فرانسه روزی به حضور آدام قابلی است از وضع اخذ
مالیات و غیره صحبت زیاد شد مثلاً هر کس خانه در شهر دارد تفاوت از روی میزان و قاعده مقرر
مالیات میدهد و بکذا از حیوانات هم علیحدّه مالیات میگیرند روز سه شنبه غره رجب امروز از پاریس
بطرف ایران روانه میشویم در ساعت یک نیم بعد از ظهر مارشال مکماهون آمد با جنرال و براک
کالسکه نشسته برای کار خوب صحت استراحت و بوی را نهیم خیلی راه بود هنوز تمام پرفمانیکه برای عید دیروز
زده بودند در هر چه و بر زن بر پا بود در همه شهر برق بنظر میآمد از کوچه که میگذشتیم از جنرال و براک پرسیدیم
اسم این بولوارد چه است گفت بون تونل معنی این کلمه خبر خوب است بقال نیک گرفتیم خلاصه
رفیقیم تا کار رسیدیم صحبت زیادی از زن و مرد بمشایعت آمده اند پیاده شدیم مارشال مکماهون
و صاحب منصبان زیادند رفیقیم توی واگون و با مارشال و سایرین وداع نمودیم ناصر الملک با ابوالقاسم
خان نوه اش در اینجا متفکراً ایستاده خیال دارد ابوالقاسم خان را ببرد بلندن برای تحصیل در مدرسه
بکند و خودش بجهت معالجه باب کرم بای فرانسه بیاید بعد عازم مکه معظمه گردد خلاصه او و بعض دیگر از
ایرانیها مثل نظرافا و زریان خان و غیره هم ماندند و کالسکه مثل برق رو بایران و وینه براه افتاد
و همگی در آنی از نظر غایب شدند و ما باید بشهر سالبرغ برویم با اینکه وسط سلطان است هنوز هیچ آثار
تابستان پیدایش نیست کندم هنوز سبزه است جو قدری زرد شده است مثل اول بهار صحرای سبز و خرم
و پر از اقسام گلهای لاله سرخ و غیره است زراعت و آبادی خاک فرانسه بیشتر از جاهای دیگر است
از استراحت بوی شب عبور شد در شهر اولم که یکی از شهرهای المان و متعلق بملکت باویر است توی واگون
از خواب برخاستم کالسکه با یک ساعت اینجا ایستاده حاکم شهر و صاحب منصبان نظامی متوقف اینجا تو
واگون آمدند اسم حاکم ژنرال هیرمان موی سرش سفید و بینه و بسیار آدم قابلی است این شهر دور

Jermine Nouvelle

خندق و قلعه مستحکم دارد علاوه بر آن در ردی پنهان بند می هم که مشرف بشهر است باز قلعه معتبر دیگر دارد و قلاع
کوچک و باستانیهای خوب اطراف شهر بسیار است قشون این مملکت در تحت حکم علیحضرت امپراطور الما
پادشاه این مملکت هم در حقیقت مطیع احکام امپراطور المان است این همان شهر است که ناپلیون اول
محاصره نموده و ژنرال تاک سردار کل قشون اطریش را با سی هزار نفر قشون در قلعه محصور نموده مجبور به تسلیم
شهر شدند شب از شهر استود کار و پایی تحت مملکت و رتا مبرق گذشته رسیدیم به مونیخ پای تحت باوریا
پادشاه اینجا بدریاچه کونستان بویسفته است داخل کار بزرگ سقف تاریکی شدیم پیاده شده رفتیم
در اطاق کار این شهر بسیار با صفاست کلیسیاهای بزرگ دارد و چنانها و آبهای بسیار خوب بعد از
افتاده رفتیم تا بدریاچه ای بزرگ با صفا و وسیع طولانی رسیدیم اینجا با کم کم طرف دست راست
کو بهای بزرگ جنگلی برف دارد دیده شد که از کو بهای پیرو ل محسوب و همه سبز و خرم است اصل
اینجا با کلا دیدیم است در ساعت شش بعد از ظهر وارد شهر سالبرغ شدیم برادر علیحضرت امپراطور
اطریش ارشید و ک ویکتور که از جانب علیحضرت امپراطور استقبال آید بودند دم کار ایستاده بودند با
کنت دو کرافیل هماندار که از اعظم دربار امپراطور است و در سفر سابق هم هماندار ما بود و صاحب
منصبان دیگر یک فوج سرباز هم صف کشیده هوزیکت میزدند الی آخر صف سرباز رفتیم شاه زاده را
برای شام فردا شب در خانه خودش دعوت کرده و وداع نموده بجمارت بیلاق خود رفت و ما
هم بجمارت دولتی که سفر اول هم اینجا منزل داشتیم رفتیم از پاریس الی سالسبورغ مدت سبت هشت
اندیم در هر ساعت ده فرسنگ که مجموع دویست و چهل فرسخ در سبت و چهار ساعت طی کردیم
در سالسبورغ متصل بآلمان میبارید روز پنجشنبه سیم امروز در اینجا توقف شد بعد از نهار سوار
کالسکه شده رفتیم به بل بورون سپس لار اعظم و عضد المملکت با ما بودند صبح بآلمان شدید میبارید
رفت سوار می ایستاد اما هوا خیلی سرد است از کنار رودخانه سالسباخ که از نوبی شهر خارج است
گذشتیم حقیقه جمیع محسنات رودخانه ارز بهت و صفا و جریان آب در این رودخانه جمیع است طرا
سبز کل اصل رودخانه خیلی عریض و عمیق و آب سبزه عتی میگذرد که مانع از عبور کشتی و غیره بر روی آن است

Multigard Journal de voyage

Journal

چند پل آهنی بر روی رودخانه ساخته اند که از طرفین شهر عبور می شود و حسن این رودخانه اینست که همه جاذبات
 آب میرسد پست و بلند می ندارد مثل هنر نیست که از وسط باغ بگذرد و در این چند سال که این شهر و بترقی
 گذاشته هما نخانه و مدرسه و خانه های سیلابی خوب در کنار رودخانه بنا شده منبع این رودخانه کو بهما
 تیر دل است و داخل رود و انوب می شود و بسیت دقیقه طول کشید تا رسیدیم به پل برون پیشی منتهای غلبی
 در رکاب بودند بر حشمه و آبها رفتیم بهج و بستهارا چاییده و حرکت داده فوارهای مصنوعی جستن کرد غلبی
 تر شد پذیر که در سفر ثابق ندیده بودیم این است که در یکی از چشمها میرسنکی ساخته اند بزرگ و دور
 میرصد لپهای سنگی است صاحب خانه که صندلی علیجده دارد در گوشه میز تنها در بالادست می
 نشیند جلوان چچ آبهارا قرار داده اند همین که همانها و وار دین می نشینند عصرانه و چای بخورند
 انحصار که تنها عمل را میداند چچ حرکت میدهد یکبار از زیر مردمی که روی صندلیها نشسته اند آب
 زیاد فوران میکند از وسط صندلی که همه تر میشوند و میگردانند اسباب خنده است همه اوضاع این
 باغ بطورهای مختلف همین قسم آب بازیهایی مخفی است باران زیادی هم آمد بعد از گردش بمنزل
 در ساعت چچ بعد از ظهر سوار کالسکه شده به عمارت شاه زاده ارشید وکت وکتور برادر علیحضرت
 امپراطور رفتیم برای شام سه سالار اعظم و عضد الملک و اجودان مخصوص و امین الملک حاجی
 شیخ محسن خان معین الملک هم بودند عمارت شاه زاده از شهر خارج است و همین عمارت سیلاب
 و عمارت کیشتهای سابق است که در سال سرور بخ حکومت در ریاست داشته ده سال است که
 امپراطور اطیش این باغ و عمارت را به برادرشان بخشیده اند اسم قصر و عمارت کلههایم است
 از عمارت بابا بنیاساعت کمتر راه بود و در عرض راه از جا های خوب با صفا گذشته تا بانجا
 رسیدیم این قصر باریک و باغ بسیار خوبی دارد روی دست انداز جلو پله با هر یک یک مرال سنگی
 خوابیده ساخته اند شاخها اصل شاخ مرال است در سرتیژه های شاخها هر یک یک ستاره مطلقا
 نصب کرده اند نشان پرق و دولت آن کیشیان که در سابق اینجا سلطنت کرده اند شاخها
 مرال بوده که همین طور بر آن ستاره داشته باشد پله های زیاد میخورد تا بابا لامیر و قدری در تیر

*
Seyyed

Abelhadue Victor

Jahybauing



رو در خانه در مقابل این محل مدرسه هم تازہ بنا کرده اند خلاصه وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده رفتیم گیاره
جمعیتی از نو زیکان و فوج و مردم متفرقه بود قدری در جلوصف نظامی راه رفتیم برادر امیر طور و داع کرده مرو
میرود بنیشل که با کالسکه اسبی تا اینجا چار ساعت راه است خیلی تعریف اند اینجا می کنند که بسیار صفا و
خوش آب و هواست امیر طربین و بعد طربین هم اینجا هستند از وین با اینجا راه آهن است که در هشت ساعت
آمد و رفت میشود حکیم پولاک حکیم قدیمی ما هم در نیشل بوده است امروز اینجا آمده بود و بحضور رسید قدری لاغر
شده اند زبان فارسی را با اینکه هجده سال است از ایران آمده هیچ فراموش نکرده است خلاصه کالسکه نجار
براه افتاد زن مخصوص علیحضرت امیر طور است بسیار زن خوبیت همه اطفاها هم راه دارند برین
زدیک بسیار راحت و خیلی تند و سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ راه طی میکند تقصیل این راه
در روزنامه سابق فرنگستان نوشته ایم از همان راه در هشت ساعت الی وین رفتیم قریب هشتاد
فرسنگ راه است دو ساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم به محل باغ بیس که در وسط راه است
از این استایون که قدری گذشته بود انوب دیده میشود و باز بعد از طی ده فرسنگی مقفود شد خلاصه
رسیدیم گیاره علیحضرت امیر طور و همه صاحب منصبان و غیره هم دم کار بالباس سیمی حاضر بودند پائین
آمده با علیحضرت امیر طور با کمال خصوصیت و مهربانی و مودت دست داده رسم تعارفات بجای
آوردیم علیحضرت امیر طور معارف و اشخاص معتبره را معرفی کردند تا آخر صف نظام رفت بعد من
باتفاق علیحضرت امیر طور در کالسکه رو بازی نشسته رانیدیم برای عمارت دولتی رسیدیم بکوچه که محلو
از مرد و زن همه تعارف میکردند و ما جواب میدادیم تا رسیدیم بمیدانی که در جلو عمارتست در دو
طرف میدان دو استا تو یعنی مجسمه سواره بزرگ که از چو دن ریخته اند یکی آتشید و ک شترال
که در عهد ناپلیون اول امیر طور فرانسه سردار قشون بمنسب بوده است و جنگ میکرد و دیگری پرنس
اوشن و ساووا که در جنگ زانتا در مجارستان عثمانیه را شکست داده بود در ابتدای ۹۶ عسکری
خلاصه داخل الان عمارت شده پیاده شدیم از پله بالا رفته داخل تالار با و اطفاها شدیم عمارتی
بسیار بزرگ و عالی و اطفاهای و تالارهای یاد دار و این عمارت را سلاطین قدیم اطربین بنا کرده اند

Florence.

Comte de Granville.

برپا و شاهی چیزی یاد کرده اند و بر بنای سابق افزوده و وصل کرده است این است که خیلی طولانی و بزرگ
 شده است اسم عمارت پالیه و بوق است اطاقها سفید است و با چوبهای مطلقا رنگیت داده اند و
 بهر اطاقی و تالاری یک رنگ پارچه چسبانده اند یعنی همان دیوار با سقف و ایزاره و بعضی عایشه ها همان
 سفید و مطلقا چوبیت و میز و اسباب صندلی و مبیل و غیره هم رنگ همان پارچه است که بدیوار
 چسبانده اند اشکال پرده کمتر دارد اما اشکالی که از سنگهای الوان در شهر فلورانس درست کرده اند زیاده
 همه چهار چوب دارد که بدیوارهای اطاقها اوخته اند صنعت ازین بهتر و قشنگ تر نمیشود و چیزیست
 مثل جواهر خیلی ازین نوع کار بار دارند علیحضرت امپراطور هم در همین عمارتست بعد از دقیقه ما رفتیم
 باز دید امپراطور از تالار با و اطاقهای متعدد گذشته تا رسیدیم با طاق مخصوصشان باز استقبال کردند
 رسم تعارف بجای آورده نشستیم سپس سالار عظم هم بودند نشست صحبت زیاد شد بعد برخاسته بمنزل خود
 آمدیم روز شنبه پنج از عمارت بیرون رفته بعد از نماز در خود عمارت گردش و تماشا کرده رفتیم الی
 خزانه دولتی گشت دو کراونیل هماندار که خودش هم خزانه دار است و هم عمارات سپرده باوست
 حاضر بود و راهنمایی میکرد و چند نفر دیگر هم که هر یک از اطاقهای جواهر و غیره سپرده یکی از آن ها بود
 حاضر بودند چند پله خورده در طبقه پایین عمارت خزانه و موزه بود اطاق با طاق گشتیم همه اشیاء نفیسه
 و غیره را از روی سلیقه پشت آینه ها گذاشته اند هر یک دری علیجده دارد که قفل است بعضی اشیاء
 که درست و بدقت میخواست تماشا و نگاه کنم خزانه دار کلید انداخته در را باز کرده تماشا میکردم و در
 همین عمارت از اسباب قدیمه مثل سکه های قدیم و اشیاء و آلات طلا و نقره و غیره و بعضی اسباب کهنه
 که از زیر زمین و جا های دیگر آورده اند و اسباب بشیم و ظروفیکه از سنگهای معدنی است که از شیم
 نفیس تر و اعلی تر است و رنگ و رنگ برنگ که در حقیقت مثل جواهر است خیلی است حتی یک شکو
 درویشی هم دیده شد دیگر یک دوات بزرگ از یکبارچه زمره دیدم که حقیقه چیز نفیسی بود
 و در میان جواهرات دولتی که در وسط یک اطاق کوچک است میز بزرگی که دورش آینه یکبارچه
 بود گذاشته بودند و میان آنرا ترکیب ترنج از نخل ساخته جواهرات را دور آن نصب کرده بودند

از پرون چپی داشت که وقتی می چایند این جواهرات چرخ میخورد و خوب تماشا میدهند و رواریدهای در
 بشی الماسهای خوب یا قوتهای ممتاز زرد کران بها اگر چه کم بود اما هر چه بود همه ممتاز و اعلی بود و یک قطعه الماس
 درشت زرد رنگی در سربکی از آلات جواهر بود بیکجانی وضع و این الماس تاریخی است و تفصیلش از این قرار است
 وزن الماس یکصد و سی و سه قراط ثلث است تراش هندسیست این الماس اولاً مال تریر پادشاه بورگو
 فرانسه بوده در جنگ مرآت در سنه هزار و چهار صد و نه قتل و شش مسیحی این الماس کم کرد و میگویند که یک
 شخص دهائی الماس پیدا کرده بیک قران فروخت تا دست بدست بخانواده مدیس فورانش رسید
 و از و باری تریز ملکه مننه رسید بتاج سلطنت خود و نصب کرد خلاصه چیزهای نفیس خوب دیده شده بعد
 از تماشای کامل معاودت کردیم در یکی از اطاها یک ساعت بزرگ مجلسی است که پرس دو هس
 ماری تریز ملکه مننه و فرانسوای اول شوهر ماری تریز پیشکش کرده بود صنعت خیلی خوبی در صنعت بکار
 برده اند کوک که میکنند باتانی تمام از یک طرف ماری تریز بالباس سلطنتی پرون آمده باد و تشریف
 که تاج سلطنتی در دست دارند و از طرف دیگر فرانسوای اول شوهر ملکه میاید با یکفرشچیت که تاج
 او را در دست دارد و کم کم اسبها بهم نزدیک میشوند بعد شیطان از آسمان بالای سر آنها میاید که میخواهد
 اینها را بدجبت کند یک ملک از بالا آمده با شمشیر شیطان را میکشد و دور میکند خودش هم میرود بعد
 یک ملک دیگر پیدا میشود قلمی در دست دارد و بخط جلی می نویسد ماری تریز و فرانسوای زنده باشند و کم کم
 میرود بعد همان خط هم مفقود میشود و ششچیتها هم را نو زمین زده تاج را عرضه میدارند و دو ملک دیگر هم
 باز آمده تاجی از برکت مورد و وزیرتون بر سر ملکه و شوهرش میکذارند بعد کم کم باز پرس رفت و ششچیتها
 بر میخیزند و از نظر غایب میشوند بسیار خوب ساخته شده است صد سال شیر است که ساخته اند
 در ساعت پنج بعد از ظهر علیحضرت امپراطور آمدند با اتفاق رفیقیم تباری بزرگ که میزشام چیده بود
 نشیم دست چپ ما علیحضرت امپراطور نشستند و دست راست ماساه زاده آرشدوکشان دو
 ساکس سپر عمومی علیحضرت امپراطور که در قشوان صاحب منصب است بعد از آن پرس دو و بیمار از خانواد
 سلطنت وزیر دست امپراطور پرس بر وزیر دیکت المان که در خدمت علیحضرت امپراطور است



بعد از شید و کت لوپولد سپر عمومی دیگر علیحضرت امپراطور دیگر همه وزرایی در بار از وزیر جنگ و داخله
و خزانه و علوم و مایب و زیر امور خارجه و غیره و غیره بودند سپهسالار عظیم و میرزا ملکم خان ناظم الملک و
وزیر مختار لندن که تازه از برلن بجهت کاری آمده و باز مراجعت به برلن میکند و حاجی محمد خان معین الملک
و عضد الملک و سایر مشیقه متها و ملترین با هم سرشام حاضر بودند که کلیته قریب به صد نفر در سفره بودند
شام بسیار خوبی صرف شد حکیم الممالک پشت سر ما ایستاده بود برای خدمت بعد از شام با طاق دیگر
آمده همه صحبت میکردند یعنی هر کس با کسی من و علیحضرت امپراطور هم گاهی با این و گاهی با آن حرف میزدیم
تا فیتیم با اتفاق علیحضرت امپراطور بمنزل ایشان مراجعت کردند و بعد ما سوار شده بتماشای خانه رفتیم این
تماشاخانه را ده سال است که همین امپراطور بنا کرده اند تماشاخانه ایست بسیار قشنگ و خوب و عالی
اگر چه در این فصل بواسطه گرمی هوا علی الرسم باید بسته شود و لکن علیحضرت امپراطور بشی هزار تومان از خود
انعام خرج میکنند و محض تشریفات و دیدن ما اهل تماشاخانه را نگاه داشته اند خلاصه نشستم صحبت زیاد
بود مجلسهای خوب از باله و رقصهای بسیار خوب و تماشاهای عجیب دادند خیلی خوب و با تماشا بود
رقاصهای زیاده که همه زن و دخترهای بسیار خوشگل خوش لباس بودند میرقصیدند موزیک و ساز این تماشاخانه
را هم بسیار خوب و خوش منواختند سپهسالار عظیم عضد الملک و اغلب مشیقه متهای با بودند و نفرار شاه از
کان که سرشام بودند پیشان نشسته بودند بعد از اتمام مجلس برخاسته بمنزل فیتیم هوای وینه خیلی خوب و خوش
سرد است در جلو خان عمارت مایک میدانست که همان دو مجسمه برونز که پیش نوشتم نصب شده است
و باغچه بندی خوب از چمن و گل دارد و دروازه پستی هم دارد میدان مربع طولانیست محوطه آن در دارد
و در جنبین میدان در آخر هر طرف غنایت چنانها دارد و عصرها و شبها اینجا موزیک میزدند و در
مجر آن است یعنی جز همین میدان جلو خان عمارت و عموم مردم اذن دارند که از دروازه داخل شده
صبحها و عصرها در اینجا گردش کنند عصرها که همه زنهای بچها و غیره بگردش می آیند و سکها و توله های
گردش کنند کان نوی چپها میدوند و بازی میکنند خالی از تماشا نیست روز یکشنبه صبح بعد از
نهار چند نشسته عکس را همان عکاسی که سفر سابق هم در وینه عکس را انداخته بود در مرتبه بالای عمارت انداخت

بعد سوار کالسکه شده رفتم بعمارت بلودر که از بناهای پرنس اوژن و ساوا است خیلی راه بود بانجا رسیده
 پیاده شده رفتم بالا عمارت کهنه قدیمی است دو مرتبه پردبای نقاشی از عمل نقاشان قدیم و بلند و از هر
 قسم و هر جور خیلی چیزه و بدیوارها نصب کرده اند پردبای بسیار خوب دارد جلوان عمارت از هر دو
 طرف باغ عامه است یکطرف حوض و دریاچه بزرگی دارد طرف دیگر هم حوض و فواره دارد با باغهای
 سبز گلکاری با صفای خوب این عمارت قدری در بلندی ساخته شده است شهر در زیر دست عمارت
 با آن باغ و باغهای یک منظر بسیار خوبی دارد در معاودت پیاده از باغ جلو عمارت که سر از زیر بست رفتم
 جمیعت زیاده از حد از زن و مرد و بچه جمع شده الی عمارت آخر باغ که موزه و محل اسباب قدیمه است
 از سنگها و قویر مصرها و روپها و چیزها و اشیاء مختلفه دیگر همراهی کردند داخل موزه شدیم دیگر کتور موزه حاضر
 بود همه چیز باران شان داد از اسلحه قدیمه هم خیلی بود این عمارت را هم پرنس اوژن و ساوا بنا کرده است
 که حالا موزه کرده و ازین قتل اسباب گذاشته اند اما حالا مشغول بنامی دو عمارت موزه بسیار عالی خوب در وینه
 هستند که دو سال دیگر تمام خواهد شد خیال دارند که همه پردبای بلودر و اسباب موزه این عمارت و سایر جاها را
 هر چه هست بعد از تمام موزه تازه بانجا برده و مرتباً بچینند خلاصه سوار کالسکه شده الی محل کنسویون سابق
 که حالا گردشگاه عامه است شبیه بواد بولون پاریس رفتم تردد و از دحام کم بود آن میجان و کثرت و از دحام
 که در پاریس است اینجا نیست بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل کرده شب را با رتاشا خانه رفتم امشب هم
 خیلی تماشاهای خوب دادند دو شبیه رفتم صبح حکیم طولوزان و نظرافا و زمیاسخان از پاریس آمده بودند
 حکیم طولوزان بحضور آمد و بعد از نماز اشخاص مفضلله به حضور رسیدند اول کنت زالوسکی که تازه بوزیر مختار
 و اقامت در بار طران از طرف دولت اطرش نامور و مقرر شده است نامه علیحضرت امپراطور اطریش
 در خانه خواهر امپراطور بدست ما داد این هم امر عجیب تاریخی است و تا زکی دارد بعد از آن بادن اتریزی
 مستشار مخصوص امپراطور و قائم مقام وزارت خارجه منته بعد از آن کنت بیلان و وزیر جنگ برای
 اسلحه و غیره خیلی صحبت شد بعد از آن بارون بهمان وزیر مالیه بعد از آن موسیونو و یکوفت پلیچی کپروس منضم
 وینه بعد کنت دوبلکارد که رئیس بانک بزرگست برای صحبت راه آهن حاضر شده بود گفتگو شد آمد و رفت

دیگر کتور
 بمعنی بست است



اینجا خیلی طول کشید بعد از آن قدری تشریح کرده سوار کالسکه شده به کام رفتم راه دورنی بود حمام خیلی خوبی
 اما قدری کنگری دارد از حمام در آمده مراجعت بمنزل کردیم (اسم کنسبدیکه از اسپنوریون سابق در وینه
 مانده و خراب نشده است لا توند است اسم مقام و محل سابق اسپنوریون که حالا گردشگاه عامه است
 پراست) سه شنبه هشتم صبح بعد از نماز پریش اولدین برکت که از شاه زادگان المان و با علیحضرت
 امپراطور روس مشورت به حضور آمد میخواست برود باب دیشی بعد رفتم به آرسنال یعنی جبه خانه و توپخانه
 از منزل تا اینجا خیلی راه بود باران هم آمد دور آرسنال خندق و خاکریز است و دروازه دارد اما توی
 شهر است از بناهای همین امپراطور است و بسیار بنای عالی خوب است سه مرتبه است تالاری در وسط
 یعنی در مرتبه دوم است که سقف کنسبدی مرتفع مدور دارد و پله بای سنگی خوب ساخته اند تا بالا
 ستونها از سنگهای مرمر الوان است دیوار و غیره همه از سنگ است خیلی خوب و بازینت حجاری و بنا
 کرده اند نمونه توپهای قدیم و جدید در اینجا چیده شده است برهنه ای که در جنگهای سابق از ایتالیا
 و پروس و عثمانی و غیره گرفته اند در زوایای تالار و غیره گذاشته جنبین تالار دالانهای طولانیست
 که تخته بندی کرده اند تفنگهای سر باز یا بارتیپ و نظم در اینجا چیده اند تفنگ زیادی است هم
 اختراعی خودشان که وزنندل میگویند بود توپ چودنی بلند قدی در اینجا دیدم که دوست و شصت سال
 قبل از این در ژاپون ساخته اند و از ته پر شود بعینه مثل توپهای جدید اختراع فرانسه تا معلوم شود
 که این اختراع قدیم هم در افکار و ادیان انسان بوده است تا زکی ندارد و مرتبه سوم رفتم عراده و قورخانه
 توپها را تخته بندی کرده رو بهم چیده بودند توپها همه اختراعی جدید اما لوله توپها اینجا بود و از قراریکه
 گفتند در مکان دیگر انبار کرده اند ولی ما آن مکان اندیدیم اسباب سب توپ کشی نایدهم بود شخصی که توپ
 جدید برای طریش اختراع کرده همش اشتاتوس و جنرال است خودش هم حضور داشت توپها هم همه با
 خودش معروف و موسوم است جنرال بارون تیلر هم که رئیس کل جبه خانهای طریش است حضور داشت
 و معرفی اسباب اسباب و اماکن را میکرد ترکی عثمانی حرف میزد جنبین تالار بزرگ وسط که سقف
 کنسبدی دارد اطاقهای بزرگ طولانیست که اسباب موزه و اسلحه قدیمه است از هر جور و هر بنا

نزد دارد و آن نزه راجع بشهر حسیت که در کتابی مخصوص چاپ شده اند هر شنی را که سوال میکردم کتاب در دست
 که انویل بود و عرض میکرد بعد از این موز با منتهی بدالانهای طولانی میشود که محل اسباب دیگر و تفنگهای سرباز است
 یک مرتبه هم بالای این بود چون وقت رفتن بمدرسه شرقیه میگذشت دیگر با بنجارفته پانین آمده رفتم
 بکارخانه جات توپ ریزی و توپ سوراخ کنی و کلوله ریزی که خیلی وسیع است و اسباب آلات بخاری می یابد
 دارد اما عمده هیچ کار نمیکرد مگر حزبی رئیس حبه خانه گفت عمده جات تا چند وقت تعطیل دارند و کار نمیکنند
 از بنجار فتم بمدرسه شرقیه راه دوری بود اما داخل شهر است باران هم میآمد سپسالار عظم و غیره هم از
 ملزمین بودند رسیدیم بمدرسه اطاق کوچکی بود سی نفر شاگرد دارند که در انجازه زبان عربی و فارسی و ترکی
 عثمانی و فرانسه و یونانی تحصیل میکنند از هر زبان هم معلم داشتند نشستیم اول کنفرشاکر دمنسپش آمد
 خطبه بزبان فارسی خواند و چند شعر از کمال اسمعیل بعد کتاب کتایب شیخ سعدیه را شاکردان خواندند خوب
 میخواندند بعد در عربی و ترکی و غیره امتحان دادند اشخاصیکه حضور داشتند سپسالار عظم میسوار ب رئیس
 که خودش فارسی بسیار خوب حرف میزد پله حاجت معلم زبان ترکی دکتروار مونت معلم زبان عربی را
 مثل اعاب بنی لام حرف میزد بارتزنی نایب اول وزارت خارجه بارون کالچیه نایب دوم وزارت
 خارجه بارون وین و ابسته وزارت خارجه میونماورنی مستشار وزارت خارجه مسودا و رک از وزارت خارجه بعد
 آمدیم منزل که یکساعت و نیم بغروب مانده بود باید در ساعت شش بعد از ظهر بقصر شمبرون برویم بحسب
 دعوت شام علیحضرت امیرطور حاضر حرکت شدیم که در این بین حسین حضور رسید و به حضور آمد خیلی خوشوقت
 شدیم صحبت شد از دریای حاجی ترخان و از راه مسکو و وارثوی آمده و در دریای طوفان و کولاک شید
 گرفتار شده است یکماه شبیر است از طهران پروان آمده است خلاصه بعد رفتم به شمبرون سپسالار عظم
 و عضدالملک و سایر شیخیهتها هم ملزم بودند از دم عمارت مالی دم عمارت شمبرون که متجاوز از
 نیمفرسنگ مسافت است دو صنف زن و مرد برای تماشا ایستاده بودند چون عمارت شمبرون در بلندی واقع است
 همه جاسر بالا میرفتم در انهای شهر واقع ولی متصل بشهر است دیگر باغ و عمارت شمبرون محتاج بتعریف
 نیست همان است که در روزنامه سابق فرنگستان نوشته ام در نزدیکی عمارت شمبرون قدری از



خیابان کل شده بود بدم پله عمارت که رسیدیم علیحضرت امپراطور استقبال کردند فوراً از کالسکه پائین آمدیم
و متفقاً با لارفتیم در اطاق ارشید و کتلیوم رئیس توپخانه را امپراطور معرفی کردند این شاه زاده پسر
ارشید و کت شارل سپهسالار قدیم عهد فرانسوای اول است که معاصر باناپلیون اول بود و جنگ زیاد
باناپلیون کرده است و برادر بزرگش که حالا سپهسالار است ارشید و کت آلبرت است که به پاریس رفته
و حالا اینجا نیست خلاصه رفتیم سر میز شام خیلی جمعیت بود صحبت زیادی در سر شام شد بعد از شام
قدری هم در تالار دیگر که همه جمع بودند مکث کرده بعضی از جزایر الهای اطرش معرفی حضور شدند ما هم نظر
آقای المی رفتیم پاریس و حکیم طولوز را از آنجه امپراطور معرفی کردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم منزل یعنی اول
رفتیم به فولکس کاردن که با غیبت نزدیک عمارت توی همین میدان که همه منتظر ما بودند جمعیت
زیادی از زن و مرد بود و موزیک خوب میزدند عمارت خوبی هم در اینجا دارد که قهوه خانه است
و بستنی میدهند خیابان و کلکاریهای خوب دارد پیاده خیلی کشتیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم تماشا خانه
سپهسالار عظم و سایرین همه بودند بازی و رقصهای خوب کردند بعد از اتمام بکشتیم منزل چهارشنبه
صبح باران آمد رفتیم به قصر لاکسامبورگ که در سفر اول فرانکستان منزل بود در سه ربع ساعت با بخار رسیدیم
نازه در صحرای کدوم را درو میکردند اینجا که فصل بهار گذشته و وسط تابستان بود بار چمن و گل و سبزه در طرفین
راه زیاد بود خلاصه نهارد را در همان اطاقی که سابقاً منزل بود و صرف کردیم زیاده از حد شکر خدارا
کردیم که بعد از چنسال باز سالما در این قصر و باغ آمده نهارد خوردیم شیشه متهایم در رکاب آمده بودند بعد از
نهارد سوار کالسکه شده در باغ و اطراف قدری گردش بعد بقایق نشسته مدتی هم در دریاچه تفریح و گردش
شد پس از آن از قایق پیاده شده بجزیره ماری آن رفتیم کلاه فرنگی خوش وضع خوبی وسط جزیره است صورت
ماری آن و امپراطور فردینان اول او پرده کشیده بدو اطاق کلاه فرنگی نصب کرده اند و این قصر را
امپراطور فردینان برای نش که ماری آن باشد بنا کرده است این فردینان عموی امپراطور حالیه است
بعد از دوازده سال سلطنت سغفا کرده سلطنت را به پدربزرگ امپراطور تفویض و اگذار کرد او هم نخست
سلطنت و امپراطوری را به پدربزرگ امپراطور تفویض و اگذار کرد او هم نخست سلطنت و امپراطوری

به پیش که همین امپراطور باشد تعلق یافت خواهر امپراطور فردینان هم الی دو سال قبل از این حیات داشت و
 در شهر پراگ که یکی از شهرهای مهمه است متوطن بود مادر بهما بنجا هم فوت شد دولت شخصی باید داشت
 همه را با امپراطور حالیه بخشید ماری آن که این قصر با هم او ساخته شده است الحال زنده است در شهر
 پراگ و بنفاد و چنبال دارد از شاه زادگان سردانیهای ایتالیاست خلاصه بعد بر کشته باز سوار قاپ
 شده بقصر کهنه فرانس بوک که بقصر شوالیه ها معروفست رفتیم تفصیل این قصر را که بهمارت و عمارت
 و نظرها و افسانههای الف لیله شبیه است در روزنامه سفر سابق نوشته ام دیگر در اینجا لازم نیست
 شرح بدهم همه مراتب تحانی و فوقانی را کشته پائین آمدیم سوار قاپ شده از دریاچه که نشیمن زن و مرد را
 از هر قبل تماشا آمده بودند از دریاچه در آمده سوار کالسکهها شده آمدیم نزدیک عمارت پیاده شده بود
 چمن و گلها مدتی گردش کرده بعد رفتیم بگرخانه که کل تربیت مسکینند از سفر سابق همه جا را بلد بودم گردش
 و تماشا کرده باز رفتیم بالای عمارت صندلیها و میزها و اسباب اطاق و غیره همه به عینها همان است
 که چنبال قبل دیده بودم هیچ تغییری نگرفته است کلکاریهایی بسیار خوب توی چمنها و در عمارت کرده
 بودند نماز کرده عصرانه خورده پائین آمده رفتیم براه آهن و معاودت بمنزل کردیم محقق ابا عکس یاد
 از خود مان از اینجا قبل از خود مان مرخص کردیم که بطهران برو و در تدارک رفتن است که فردا صبح برو
 روز پنجشنبه بهم باید با کشتی در روی رودخانه دانوب گردش کنیم و نه راهیم در کشتی باید صرف کرد محقق
 آمده مرخص شد و رفت رو بطهران تا کی برسد بعد برادر امپراطور که از سیلاق خود با اولاد و اطفالشان
 بدیدن ما آمده بودند بحضور آمدند قدری با ایشان نشیمن سپرد با و اطفال شاه زاده هم همه روی صندلی
 نشستند سپس لار عظم هم بود شاه زاده چهل و چهار سال دارد از علیحضرت امپراطور چهار سال کوچکتر است
 بنیه قوی و زایش یابد خوبی دارد همیشه پسر شارل لوئی پسر بزرگش که پانزده ساله است همیشه فرانسوا
 پسر دوم همیشه اترن سیزده سال دارد پسر سوم فردینان هشت سال دارد دخترش مریکیت سنش یازده
 بعد شاهزاده برخاسته و اذن خواسته سایر بستگان خوش راهیم که در پیرون بودند بحضور آورده معرفی
 کرد و تعارف کرده رفت ما هم رفتیم کالسکه را که معیر الممالک سابقا دستور العمل و سفارش داده است در پیون

مخصوصاً بایک درشکه برای ساخته اند که بطهران بیاورند و تمام شده و حاضر کرده بودند و ارشدیم بسیار
 خوب کالسکه هایست اینها می مخصوص امرا و ارباب کالسکه بسته بودند با کالسکه چوبی مخصوص ایشان که
 قبا های زرد پوشیده بودند از وسط شهر را ندیم چند عمارت بزرگت عالی دیده شد که تازه میساختند
 یعنی بسقف و پشت بام رسانده بودند پرسیدم چه بنا نیست گفتند بورس است یعنی صرافخانه
 که صرافان و تجار در اینجا جمع شده معامله پولی و داد و ستد پول کاغذ میکنند و در تنزل و ترقی مسکوکات
 پول کاغذی گفتگو نمایند خلاصه رسیدیم بلب رودخانه که شعبه ایست از دایوب که بشهر آورده اند
 کشتی بخارجوبی حاضر بود تخته بندی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد و ماسکه رودخانه حاضر
 بودند پیاده شده رفتیم میان کشتی عضد الملک و اجودان مخصوص و غیرهم آمدند هوا ابر و سرد بود و
 هم باران آمد در سطح کشتی ایستادیم کشتی بر خلاف جریان آب سر بالا براه افتاد و خیلی آهسته میرفت
 کنار رودخانه از دو طرف خیلی جمعیت بود از زیر چند پل معتبر آهنی که شتیم که برای عبور کالسکه بخا
 ساخته اند چند زن هم در این بینها از راه آهن گذشت این خط راه آهن از طرف شمال می رود
 سمت رویت و مملکت بوهیم و مراوی که متعلق باطرش است خیلی رانده تا بدین دایوب بزرگ
 رسیدیم که این شعبه را از اینجا بریده داخل شهر کرده اند و سدی دارد از درهای آهن و حیره خیلی
 محکم که در زمستانها وقتی که دایوب یخ میکند و یخ میآورد در اول بهار آن سد را می بندند که
 یخ و سیلاب زیاد داخل شهر نشود اما حالا سد حایل بنحو هر وقت بخواهند می بندند و همان آب
 بخاری که در رودخانه سن پارس دیدیم برای پاک کردن ته رودخانه از سنگ و گل برای عبور کشتی
 اینجا هم چند دستگاه بود و کار میکردند بالای همین سد هم پل آهنی است که کالسکه بخا عبور میکنند داخل
 دایوب بزرگ شدیم کشتی را روبه پایین بطرف جریان آب را ندیم در شعبه اول که توی شهر است نیمه
 کشتی ایستاد و ناچار خودیم خلاصه را ندیم الی انتهای آبادی شهر همه جا در طرفین رودخانه آبادی بناهای
 خوب بود و کنار رودخانه آسیابهای زیاد ساخته اند باین طور که اطاق آسیاب را ب رودخانه حتماً
 که در اینجا کندم آورد و میشود و اسباب از کردن هم اینطور است که محاذی آن اطاق آسیاب که کوهی است

نوی آب چرخ بزرگی با پره های بزرگ توی کشتی است آب رودخانه از طرف فیکه بریان دارد و پره های آن چرخ
 ب حرکت آمده دور میگرد و در چرخ نوی آسیاب بسنگ آسیا یا چرندیکر اتصال و بستگی دارد که آن سنگ چرخ
 هم ب تبع حرکت چرخ دور میگرد و دو کندم آرد میشود از این نوع آسیا در کنار رودخانه خیلی دیده شده است
 شهر همان شعبه کوچکی که از بالا دست رودخانه بریده و بشهر برده اند دوباره آمده روی دایوب
 بزرگ می افتد فاصله باین دایوب بزرگ و شعبه کوچکی که بشهر میرود یک پته و زبان هندی است
 مثل خریره طولانی که خیلی پر گل و سبزه است خواستند که ازین دهنه داخل شهر شده و بهمنزل روند
 گفتیم باز قدری بجریان آب سرپایین بروند در این رودخانه بزرگ کشتیهای بزرگ بخاری کار میکنند
 اما کشتی بزرگ نمیتواند داخل شعبه که بشهر میرود بشود کشتی که در شعبه شهر می تواند سیر و حرکت کند بمطابق
 بهین اندازه است که مانشته ایم یعنی کم عمق و طولانی و سبک است خلاصه رفتیم تا بالمره از آبادی
 شهر دور شدیم و اینجا با کنار رودخانه تماماً جنگل است و منیش چمن با انواع گلها و اشجار جنگل هم تماماً
 درختی است شبیه به بید زیاد هم بلند نیست که فضای جنگل تاریک و خفه کند و برکهای درختان چنان
 سبز بود که مثل انیست برکها را یکیک شسته باشند و اینجا یک عالم سکونی دیدم که هیچ صدایی
 نبود و نمی شنیدم مگر صدای بعضی مرغهای کوچک خوش الحان که توی جنگل میخواندند و پرواز میکردند
 و دیگر صدای پرواز بعضی فازهای سیاه و بعضی مرغان شکاری مثل قمره قوش و غیره در هوا و گاهی هم
 صدای بخار و یک کشتی را می شنیدم و اگر مقدور بود هیچ راضی نبودم که بشهر برگردم و میخواستم
 بهین طورالی بود ایست پای تخت مجاریستان بروم در بین این عالم خیال طولانی و سکوت هوا
 و اشیا یکبار دیدم محدقلیجان میگوید که انویل هماندار و دیر کتور کشتی عرض میکند خیلی از شهر دور شده
 ایم و در برکشتن چون برخلاف جریان آبست هر فرسخی را در دو ساعت بیشتر باید طی کنیم فوراً حکم
 مراجعت شد و با افسوس اجبت کردیم عرض و دخانه بهم زیاد است از اول شعبه رودخانه که بشهر
 میرود تا آخر که باز داخل و متصل رودخانه بزرگ میشود در روی رود دایوب بزرگ پنج پل آهنی
 بسیار بزرگ معتبر خوب برای عبور کالسکه بخار ساخته اند که طول هر پل که از روی رودخانه و باتلاق



وسیلاب میگذرد بیشتر از هزار ذرع است و عجب این است که برای نگه داری هر پلی دو پایه بسیار ظریف
 باریک از سنگ تومی رود خانه روزه و بالا آورده و این پل این طول و بزرگی روی این دو پایه که بنظر
 بسیار سهل و کوچک و بی اعتبار میآید برقرار است یک تن در جلو و از روی پل گذشت که تماشای
 پنج کالسکه بزرگ مال التجاره بیک لوقو مویتو که اسباب بخار باشد بسته بودند خیلی تماشا داشت
 خلاصه رسیدیم بدین شعبه که از شهر میگذرد و داخل شدیم باز آبی دم اسکله که سوای اسکله بود که صبح از
 اینجا سوار شدیم پلهای آبنی معتبر روی این شعبه بسته بودند خیلی راه طی کرده تا با اسکله رسیدیم از کشتی
 در آمده سوار کالسکه شده رفتم منزل شب را تماشا خانه رفتم قبل از تماشا خانه از نومی همین عمارت
 و تالار بارفته و از دالانهای بسیار طولانی قشک خوب گذشته از پله زیادی پایین آمده رفتم
 باغ مخصوص امپراطور که در اطراف میدان محاذی باغ عامه است اما در این باغ همیشه بسته است
 هیچکس از آن گردش ندارد مگر خود امپراطور و خانواده سلطنت که محانه و نارنجستان خوبی دارد
 درختها و گلهای بسیار خوب با طراوت با انواع مختلف باغ هم اگر چه کوچک است اما خیلی قشک و
 با صفا و پست و بلند است چنانچه بانهای پیچ و دریاچه کوچکی هم دارد چادر قشکی زده فرش
 و میز و اسباب بسیار خوبی در آن انداخته و چیده بودند عمارت آرشد و کالبرت سپسالار
 اطرش هم متصل با این باغ و عمارت امپراطور است یکدو بار فاصله است خلاصه باران میآید
 از باغ در آمده سوار کالسکه شده رفتم تماشا خانه امشب بازی و رقص اجنه و پرپها بود بسیار
 خوب تماشا داده و رقص کردند و سازهای خوب زدند بعد از اتمام مراجعت بمنزل شد جمعه
 ویروز ایووت وزیر مختار و ایلمچی کبیر کلپیس حضور آمد و امروز هم قبل از گردش سعد الله بیک ایلمچی
 کبیر عثمانی به حضور رسید بسیار شبیه است صورتش به جغتایان وزیر فواید ایران خلاصه بعد از نهار
 سوار کالسکه شده رفتم براه آبن کالمبرق از شهر گذشته با بادیهای آخر شهر که رسیدیم یک تن
 مخصوص دیدیم که هیچ شباهتی با کالسکههای بخار و ترنهای سفری ندارد لوقو مویتو کوچکی داشت
 و چند و اکون بیک زمین نزدیک بسته بودند که اطراف آنها همه منیه صافی بود و اطراف اول

که کوچکتر از سایر بود جای من بود سایرین در اطاقهای دیگر که وسیع تر بود نشستند گشت که انویل همانند اربابنا
صاحب منصبان اطیش که در مصاحبت و محبت با هستند و حکیم طولوزان با بعضی دیگر از ملترین و پیشینیهها
ما بودند لو کو مو تو در عقب بود و نشین با از همه بیشتر و کالسکه سر بالا باید برود و چون راه سر بالا است
و در برکشتن بر خلاف همه جا سر شیب با یخچه مخصوصا در وضع کالسکه اختراعی تازه کرده و باین طو
و سبک ساخته اند و این نوع کالسکه سنجار گفتند در هیچ جای اروپا نیست مگر در یکت راه آهنی که در
مملکت سوئیس ساخته اند و دو خط راه آهن دارد یکی بجهت ذهاب یکی ایا ب و در وسط دو خط راه آهن هم
یک خط دیگری از رایل ندانه دار ساخته اند و در زیر شکم لو کو مو تو هم چرخ می ساخته اند و ندانه دار که
آن دانه های چرخ بد ندانه و پترمای رایل وسط وصل میشود که کالسکه بطور آرامی و سنگینی سر بالا و پترمای
میرود و بدین جهت عرادهای کالسکه را مانع از لغزیدن در روی رایل شود و حقیقه بسیار اختراع تازه
عجیب بدیع خوبی کرده اند برای سیر و گشت در بلندی و پستی باراه آهن دیگر بهتر از این اختراع نمیشود
خلاصه در سر بالا رفتن لو کو مو تو را عقب می اندازند که کالسکه را جلوانداخته زور بزنند سر بالا ببرد
و در سر ازیری جلومیندند و کالسکه را در عقب است که بر خلاف آرام و سنگین حرکت کنند خلاصه
هرگز سیرعت کالسکه سنجار سا فرمیر و خیلی آرام و خوب راه میرود بسیار آیه راحت و مطبوع طبع است
خاصه در چنین محل و مکانی که همه سبزه و خرم و پر گل و گیاه است و شخص میخواهد با تفریح و تماشا راه برود
تنه آشنایون بسیار قشنگ دارد اما کالسکه ها ایستاده این طور رفته در سه ربع ساعت بکالمبرق
رسیدیم بین راه اغلب جاها جنگل است و در اعت کاهی از نوی جنگلها و کنار راهها زنها و دخترهای
بسیار خوشگل که برای گردش رفته بودند دیده میشدند که خیلی بزرگ و صفا و خرمی صحرا و کلهها
میا فرودند رسیدیم به آشنایون کالمبرق پیاده شدیم بعضی فتوه خانهای کوچیک و اطاقیکه دور
بنهای دو چشمه عکس را بدیفت بدیوار نصب کرده اند و ورق دور نمای عکس پشت آنت که مردم
تماشا می کنند و محلی و اطافی دیگر برای عکاسی هست که مردم عکس می اندازند و همچنین بعضی جاها و اطاقها
دیگر جمعیت زیادی از مرد و زن در اینجا برای تماشا جمع شده بودند این محل قله و تپه و سبزه



بلندی و همه جنگل انبوه و منبتش چمن سبز خرم و اشجارش بلند و سایه دار و بسیار خوب جا نیست مردم بعد
خوردن غذا و عصرانه و چای و غیره در این جنگلها متفرق شده بسیر و گشت مشغول میشوند از اینجاریه راه پناه
از توی جنگل سرازیر رفته تا بهمان خانه کالمبرق رسیدیم که اینجا را پناه و کوه کچل میگویند یعنی آن قطعه
زمین جنگل خالی از درخت بوده که همانجا خانه و عمارت ساخته اند و حال آنکه اطرافش محلو از درخت
وکل است عمارت بسیار عالی است رفتم بالا و منبانی داشت در اینجا قدری نشسته و درین طرف
اندازیم چشم اندازی دارد که حقیقه بوصف و تعریف نمیا آید کل شهر و نینه و اطراف و کوهها و تپه ها
و سیلا قات و عمارات سیلاقی و شعبه های رودخانه و انوب و راههای آهن و تردد کالسکه با
سجاری و غیره و همه در مد نظر است قدری تماشا کرده بعد با طاق دیگر رفته قدری میوه خوردیم بعد
از آن باین آمده رفتم خانه شخص نقاش معروفی که عمارت سیلاقی اوست و در جنب همین عمارت همانجا
است اسم نقاش اوژن فلیکت است و عمارت او هم چشم انداز بسیار خوب با تماشایی دارد و خانه
ایست بسیار قشنگ و مرتبه مرتبه کل کارهای بسیار خوب و مؤسسان و غیره دارد خانه اش را میخواست
بفروشد میگفت شصت هزار تومان خرج کرده ام الحق آنجا خانه باز من زیاد می که داشت و در پنجم
محل و موقعی با این چشم انداز خوب باین جهت می آید بعد پیرون آمده کم کم پیاده راه زیاد می
کرده رفتم الی محلی که از کالسکه آهن پیاده شده بودیم سوار کالسکه شده بونیه مراجعت کردیم و له
الور و دیگر است رفتم با شتاب پارک که بزبان المان بمعنی باغ شهر است این زمین از اراضی خالصه
دیوان بوده است یعنی از زمین خندق و بارودی قدیم شهر که امپراطور حالیه بخشیده است بابل شهر و از
مالیات شهر باغ و عمارت عالی خوبی بنا کرده اند برای گردشگاه عامه مردم که همه روزه از صبح الی نصف
شب اهل شهر در اینجا گردش میکنند رسیدیم بکنار باغ پیاده شده داخل شدیم زن و مرد زیادی بودند
گردشگانی کردیم باغ کم عرضی است اما خیابانهای زیاد و دریاچه و فواره خوبی دارد که از چهار طرف
فواره هر طرفی بقدر یک لوله آفتابه آب سرد صاف کواری میریزد زنی ایستاده است سبکهای
بلور چیده بر دم آب میدهد رفتم بالا و عمارت باغ که در حقیقت قهوه خانه این باغ است در وسط

تالار بسیار وسیع پرزیت مرتفع عالیست چهل چاهای متعدد از سقف آویخته اند این تالار درش همیشه وقت
 بسته است مگر کاهیکه موزیک بزنند یا مجلس قص و غیره بدهند تا جنسین این تالار دو اطاق بزرگست
 که در یکی صندلی گذاشته مردم می نشینند و قهوه و چای و آب گرم غیره بخورند و در دیگری انواع و اقسام
 آبهای معدنی اطریش و فرانسه و المان را در شیشه ها و بطریها ریخته و در زیر آن اطاق که جامی خشکی است
 گذاشته اند که مردم هر صبح آمده از آن آبهای معدنی خورده و برای معالجه در باغ راه میروند بعد از گردش
 و تماشای باغ و عمارات بمنزل آمدیم امروز صبح رئیس و برای مجلس امپراطور به حضور آمدند و پیر با بنیه است
 همش پیش کارلوس دوار سپرگ شبیه دوازدهم صبح قبل از نهار رفتیم بمنزل علیحضرت امپراطور
 که در همین عمارت است از اطاقهای متعدد گذشته بعد بدالانی رسیدیم از اینجا دوازده پله خورده بالا رفتیم باز
 دالانی دیگر طی کرده تا باطاق امپراطور رسیدیم همان اطاقی است که روز اول هم علیحضرت ایشان را در
 اینجا باز دید کردیم امروز برای وداع رفته بودیم امپراطور با اطاق دوم استقبال کردند دست هم را
 گرفته به کابینه امپراطور رفته روی صندلی نشستیم سپس لار عظم هم بود خیلی صحبت شد بعد به خاسته مرا
 کردیم امپراطور تا دم پله مشایعت کرده برگشتند لدی الورد و ما بمنزل بلافاصله امپراطور باز دید
 ما آمدند باز من تا دم اطاق دوم استقبال کرده دست هم را گرفته آمدیم روی صندلی نشستیم سپس
 عظم هم بود صحبت شد بعد علیحضرت امپراطور کرده رفتند پس از آن نوس پاپ یعنی سفیر پاپ
 به حضور آمد همش لوتی تائی اوینی و مرد بسیار زرنگ خوش محاوره ایست بعد از او ایچی کیم فرانسوا
 آمد همش کونت دو که مرد قابل نظر آدم سیاحت زیاد در صفحات شامات کرده و تخصص یاد در پیدا
 کردن مسکوکات و آثار قدیمه و اشیاء کهنه شهرهای خراب و ویرانه های آن صفحات نموده است متشاک
 حضور هم که همش نیک بود معرفی کرد بعد نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم باغ و عمارت شمبرون
 عضد الملک در کالسکه پیش مانسته بود بعضی از پیشخدمتها هم در کاب بودند رفتیم با کالسکه توی
 باغ پیاده شده دم دریاچه و فواره بای آب و بالای آبشار که بدریاچه میریزد و خیابانها و سایر جاها
 گردش زیاد کردیم حقیقه در فرنگستان صفای این باغ کمر جایی دیده شده است از میان دریاچه

*
 کابینه
 رفیق
 حضور
 سرباز



وسیع و

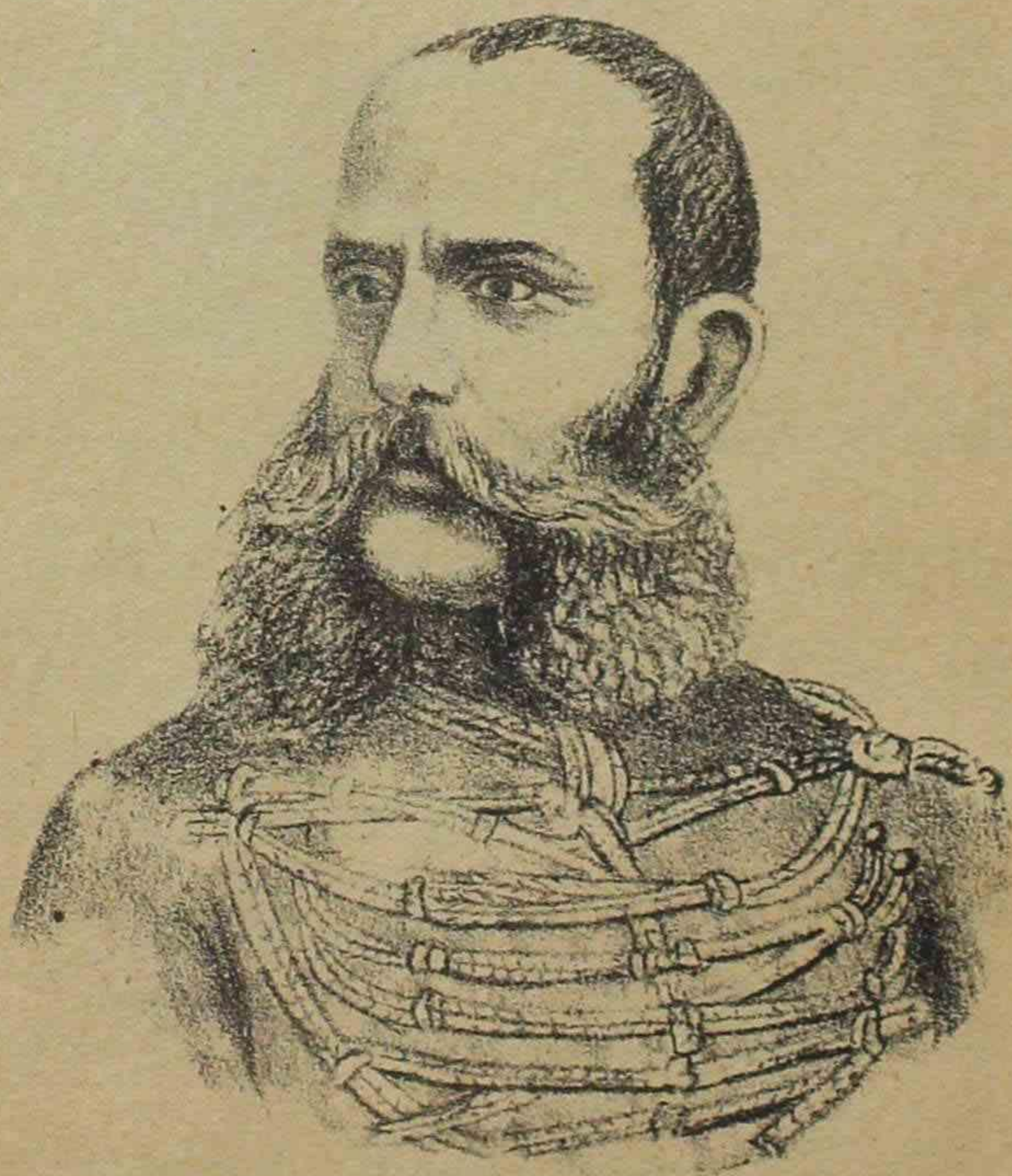
فواره میجد که هر یک سی و دو ذرع ارتفاع دارد آتش هم زیاد است خیلی خیر عجبی است انسان از تماشا
آن سیر غشو و دوازده لای شکما که حجارهای خوب کرده اند آب مثل آبشار خیلی و عریض بر صد اتوی دریاچه
میریزد وزن و مرد و بچه زیادی در باغ جمع شدند زنها و دخترهای بسیار خوشگل میان آنها بود که همه
جا با ما همراهی میکردند هر نقطه که میرفتیم حاضر بودند و مطلقا خشکی نمیفهمیدند رفتیم بالای آبشار که شرف
دریاچه و این دو فواره عظیم بود مدتی ایستاده تماشا کردیم بعد پائین آمده سوار کالسکه شده از چند
آبشار و غیره گذشتیم عمارتی در گوشه خیابانی از سنگ ساخته اند شبیه عمارت خرابه و عداطوری
ستونها و سرستون و غیره را ساخته اند که یک آثار و عمارت خرابه و پاشیده بنظر میآید که هر
کس ببیند خواهد گفت که چرا همچو عمارت خرابی را در چنین باغی باقی گذاشته اند و همین شکلهای ستون
شکسته و غیره را حقیقه از آثار قدیمه و ابنیه خرابه دیگر مخصوصا آورده در اینجا عمارت خرابه
مانند بنا کرده اند از بالا و میان آن آب زیادی بطور آبشار میریزد از اینجا هم گذشته با کالسکه
سر بالا رفتیم برای تماشای بالایی تپه این باغ که تالار و ایوان و عمارت است که ماری تزیینا
کرده و از یکصد و سه سال قبل از بنای آن شده است عمارت رسیده در پامی عمارت باز دریاچه
بزرگ است اطرافش چمن گلکاری یکسنگ تمام آب صاف از کنار دریاچه آمده برآور تمام داخل دریاچه
شود و مرتبه مرتبه چمن است و تپه کوچکی بالایی بالا که عمارت میرسد من از آن پراهنه چمنها بالا رفتم
داخل تپه بامی تالار شده و از اینجا تالار رفتم آنطرف تالار چمنی بود که چشم انداز دریاچه بزرگ
دیگر و جنگل و چمن و باغ دیگر داشت که این دریاچه را منجم همه فواره با و آبشارهای پائین باغ است که
اول دیدیم اسم این قصر کلوریواست خلاصه بعد آمده نشسته قدری عصرانه خوردیم در اینجا اسباب
چرخ و ماشینیه است که چون از طرفی میگردانند از طرف دیگر نیم کتی است سه نفر و می آن می نشینند
و آبسته آبسته میرود بالای بام این عمارت که چشم انداز خوبی دارد و آن مخصوص و عضد الملک و
غلام حسین خان اکتم نشسته رفتند بالا و باز دو پائین آمدند پس از آن پائین آمدیم و سوار کالسکه شده
رفتیم باغ وحش که در همین شهر و آن است پیاده شدیم باز جمعیت زیادی از زن و مرد و بچه و زنانی هم

که در آن باغ همه جا با ما همراهی میکردند تا ما با مردها و اطفال با آنها آمدند نزدیک پله دم باغ وحش پیاده
 قدمی در باغ گردش کردیم شیر بلنک خرس قیل کرگدن زرافه میمون شتر آهوار قالیهای عجیب لاما
 که حیوانیست شبیه شتر بز و ن که کاویش وحشی است انواع طوطیها قرقاولها و غیره و دیده شد
 از حیوانات عجیبه و وحوش غریبه یک شیر نیکی دنیایی دیدم که از شیر متعارف فی جنلی کوچکتر است نوع
 غریبی است بسیار وحشی چشم و سر و دماغش با انسان شبیه است و دیگر کنوع میمون سیاه رنگ بود که
 چشمهای درشت زرد تری داشت و بسیار هم آرام و بی آزار بود خلاصه بعد از گردش سوار کاسکه
 شده باز مراجعت بیابان کرده پیاده شدیم و انواع کلهما که از کر محانه در آورده با درختهای عجیب
 در باغ چیده بودند تماشا کردیم خیلی کلههای خوب داشت چون منجواستم بحام بروم و دیر وقت بود
 آمده یکسر رفتم بهمان حمامی که سابقا رفته بودم و بعد از استحمام پروان آمده یکسر تاجشاهانه رفتم سپهسالار
 اعظم و سایرین هم بعد آمدند امشب پرده باد بازیههای عجیب و غریب در آورده بودند و زنهای ما مردها به
 بنیت اجتماع اوازهای خوب خواندند بعد از اتمام آمدیم منزل پسر کارلوس و در سیرک که رئیس
 مجلس وزرای دولت است روزی حضور آمد مرد پیر فریه قابلی است جنلی با عقل و هوش است از طرف
 دولت در مشورتخانه عاتمه و کلهای ملت گفتگو کرده دفاع میکند تفصیل شروینه مختصرا از این قرار است
 شروین پای تحت او سترمای سفلی است شهر نیز با تحت او سترمای علیاست سالسرو برع هم جزو
 او سترمای علیاست وین شهر سیت در پستی و کودی افتاده و نوی شهر هم جنلی است و بلند می دارد
 اغلب کوچهها جنلی سرازیر و سه و بالا است وقتی که از عمارت دولتی شهر که منزل بود منجواستم بجا
 شمر و ن برویم همه را سربالا میرفتیم و در مراجعت بر عکس سرازیری بود اطراف شهر همه تپه بای
 بلند جنگلی است و شهر از هر طرف سرکوب و محلی مشرف دارد این است که بهیچوجه قلعه و استحکامات
 دور شهر ساخته و خرج بمبصر فی دانسته اند در قدیم و در شهر خندق و خاک ریز داشته که حالا هم آثارش
 بعضی جا باقیست دولت زمین خاک ریز و خندق را برور یا فروخته یا باغات و عمارات برای
 زینت و آبادی شهر ساخته است کوچههای خوب وسیع دارد همه کوچهها از بزرگ و کوچک سنگ



فرش بسیار خوبست سه چهار تماشاخانه دارد و کالسکه زیاد و در شخص عبور و مرور میکند اما نه بقدر پاریس
 و لندن و برلن تران ای و امنی بوس هم خیلی است که در کوچه های خطر راه آهن سبی عبور میکند اما این
 کالسکه های امنی بوس وین کوتاه و پست است و در بالای کالسکه هم کسی نمی نشیند همان بکرتبه می نشینند
 کالسکه های راه آهن سبی پاریس همه مرتبه و بلند و بزرگست وقتی که می آید مثل یک کوه است اما امنی
 بوسه های وین چون همه از خطر راه آهن می رود کمتر خطر برای پیاده و کالسکه های کوچک دیگر دارد در
 خلاف پاریس که علاوه بر آنچه از روی خط آهن می رود نظر بصفای و خوبی فرش کوچه از روی زمین هم
 خیلی میبرد این است که بسیاری از اوقات تا هنگام پیاده ها و کالسکه های دیگر رسیده زیر چرخ خورد میکنند
 خیلی خطر دارد برای عابرین خلاصه شهر وین بهر شب با چراغ گاز روشن است و خیلی هم کار دارد
 دیگر صورت های خوب و جیه خوشگل که در شهر وین و اطراف آن دم از همه جا زیاد تر و بهتر بود یعنی در
 خاک اطرافش بکفر آدم زشت و بدکل دیده نشده دختر باوچه زن ها چه پسر با همه در حال و جا هست و
 بدکل مختصر باشماضی است که یا پیر شده یا خلقت معیوب باشند چراغ الکتریکی تنه هنوز در این شهر
 معمول و متداول نشده است کلیسا های معتبر بسیار خوب دارد مخصوص دو کلیسا که بنای آنها خیلی عالی
 و از آثار عظیمه است یکی دو میل و مناره بلند دارد مثل برج و دیگری یکمیل که خیلی مرتفع و سرش مخروطی
 و از همه جا پیداست کلیسای بزرگ موسوم به سنت پتر طرز معماری و وضع بنای آن بهرم گوشتیک
 و در سال ۱۱۴۴ عیسوی نباشده است و این بنا یک دفعه از صدمه آتش سوخت در سال یک هزار و سیصد و
 بیست و نه که عهد روف و دلف چهارم بوده مجدداً نباشده است و هر دو برج بلند آن موسوم به نور
 پایان است (یعنی برج پایان) و کلیسای دیگر که یک میل بسیار بلند مخروطی دارد موسوم کلیسا
 اوگوستین است در سال ۱۲۲۶ نباشده است و بعد بیک واسطه خراب شده تا در سنه یک هزار و هفتصد
 و هشتاد و سه دوباره معمور و آباد شده است و بقور و مدفن جمیع اموات طایفه امپراطور و اجداد
 شان در همین کلیسا است و روی آن مقابر صفت قافوای معروف که اول حجاز فرنگستان بوده حجاز
 شده است از آنجمله قبر ارشد شمساری کریمین که دختر ماری طراز است میوه جاتیکه در این فصل در

زین شهر
 وین
 که
 در
 این
 شهر
 است



THE EMPEROR OF AUSTRIA





وین دیده شد بلو دارد اما خوب نیست آنه ناس بسیار خوب داشت که در کرخانه عمل میآوردند خیار دارد اما
 مثل همه خیارهای فرنگستان پوشش برآمد که با دارد و مثل خیار ایران نیست مزه ندارد که مکت یعنی طالبی آماورا
 نوع طالبی ایرانیست و اغلب در سرشام و نهار صرف میکنند آلو بالو و کیلاس و چلیک کوچک چکنی
 انجیر سیاه دراز زرد آکومی کم آب و همچنین سایر میوه جات آنه این است که در وین تنها میوه خوب
 نباشد در اغلب فرنگستان بواسطه رطوبت هوا و زیادی باران و کمی آفتاب میوه خوب نمیشود مگر در
 کرخانه که با تمام زیاد میوه خوب عمل میآوردند چنانکه در پاریس بلوی خوب و در انگلیس بلو و شلیل خیلی بهتر
 از همه جامی دینی یافت میشود هوای وین در تابستان هم هر وقت ابر باشد و باران بار دخیل میبرد میشود
 و هر وقت آفتاب شد گرم است کردشگاههای خوب باغها و پرکهای متعدد با صفا و قهوه خانها و
 کلوب ها و ارداتابه زیادی و تعداد شهر پاریس نیست کوچهها و بولوارها و درخت نشاندن اندام کوچک
 و بولوار درخت دار زیاد نیست (روزنامه که زبان فرانسه چاپ میشود دو نسخه است یکی مسائر
 و وین و دیگری موسوم به دالوب است آنهمه روزه چاپ میشود هفته یکمرتبه بیرون میآید زبان
 المان هم چند نسخه روزنامه چاپ میشود خلاصه) روز سیزدهم رجب که روز مولود حضرت امیر
 المومنین علیه السلام بود بقصد حرکت برخاستم و زیر جنک را که خواسته بودیم بجهت عمل ابتیاع اسلحه و گرفتن
 صاحب منصب و غیره بحضور آمد خیلی گفتگو شد بعد علیحضرت امیرطور در ساعت یازده که قبل از ظهر بود به
 منزل آمدند قدری با ایشان نشسته بعد اتفاق برخاسته از عمارت پایین آمدیم همه صاحب منصبان بزرگان
 دولت حاضر بودند من و امیرطور سوار کالسکه شده بطرف کارمشرق آمدیم مسافت زیادی بود
 جمیعت بسیاری از مردوزن بهما شامده بودند ما رسیدیم کار با علیحضرت امیرطور و داع کردیم زبانه
 خان که بوزیر مختاری ایران دروینه مقرر شده بود بهمانند ماند نظر آقا وزیر مختار مقیم پاریس هم برای
 قرارنامه صاحبان و دادن پول قیمت اسلحه و غیره مقرر شد متوقفا دروینه بهمانند کالسکه بخار
 و اکنون و زن مخصوص امیرطور است سوار کالسکه شده و با علیحضرت امیرطور و سایرین دیگر با راه آهن
 وداع کرده براه افتادیم من نهار را تومی و اکنون خوردم سایرین در منزل صرف کرده بودند

Moraine Silice Yellow. Brown Masticity

شب را هم در راه آهن همان طور که کالسکه میرفت خوابیدم صبح روز دیگر یعنی قبل از ظهر وارد سرحد شدیم اول از مملکت مراوی دوم از سیلری سوم از کابسی که جزو استان مضر فی امپراطور اطریش است گذشتیم در شهر اودر برق که شهر کوچکی است و سرحد است با استان مضر فی پروس همسایعت کالسکه ایستاد و من باین رفته در استاسیون شام خوردند این شهر اودر برق در مملکت سیلری واقع است در این استاسیون زنهای بسیار خوش شکل ایستاده و جمعیت زیادی دور کالسکهها جمع شده بودند پای تخت مملکت مراوی شهر بون بروست که جنک معروف است امپراطور که در عهد ناپلیون اول شد در اوسترلند و یکی این شهر واقع شده و ناپلیون فتح کرده پای تخت سیلری تروپو و پای تخت کاسی لامبرک است که شب گذشتیم و دیده نشد بعد از آنکه شام خوردند و کالسکه حرکت کرد داخل خاک کاسی شدیم در استاسیونی چند دقیقه کالسکه ایستاد جمعیت زیادی برای تماشا آمده بودند نزدیک غروب بود شخصی سبزه رنگی که ریش توی سیاه و باهل مشرق زمین شباهت داشت سبد بزرگ میوه زرد آلودی در دست داشت میوه خنک بصفیع الدوله کفتم پول بده از این زرد آلودها بخر بیاوردم کالسکه ایستاد زرد آلود فروش را صدا کرد او هم برای اینکه وقت تنگ و کم مانده است زن حرکت کند و مشتری برای میوه او پیدا شده است سنجیل و دیدر و بوگون پایش بند شد خط راه آهن و خورد زمین سبد افتاد کل زرد آلودها ریخت روی خاک همه مردم یکدفعه خندیدند مرد که بحالت زده ایستاد حالا یکطرف خفت افتادن طرف دیگر ریختن زرد آلودها با تعجب و تفکیر با زمین و زرد آلودها نگاه میکرد من بصفیع الدوله کفتم تمام پول زرد آلود را بده و حکم بغارت زرد آلود همین طور شد یکدفعه زن و مرد یکدفعه ایستاده بودند تا ما ریختیم روی زرد آلود فوراً همه جمع گرد خوردند و این عمل دیگر باره مایه خنده مردم شد خلاصه شب در تومی و اگون گذشت صبح که برخاستیم شهر بودی که نزدیک سرحد روس و آخر کابسی است رسیدیم فوج پیاده ایستاده موزیک میزدند جمعیت زیادی شد در استاسیون آمدیم باین الی آخر صف فوج رفته و بوگون برکشم گرانوی و سایر صابنصبان اطریش که همراه بودند آمده محض شدند لیکن باز الی رادزی ویلوف که اصل سرحد

و از اینجا الی اینجا پانزده دقیقه باره آهن مسافت بود همراه آمدند خلاصه رسیدیم به رازنی و یلوک که
 اسایون روسها بود و صاهمنصبان و مائورین روستیه اینجا حاضر بودند فوجی ایستاده موزیک میزد
 پیاده شده الی آخر صف سراب رفته بعد آمده بکالسکه باورن مخصوص علیحضرت امپراطور روس که
 آورده بودند سوار شدیم اطاق ما و همچنین منازل سایرین بسیار خوب و خوشوضع بود و همه بهم راه داشت
 چون پرس منچکوف ناخوش بوده جبرال خودان کوشکوف در عوض او از جانب امپراطور بمباد
 مائور شده است با همان خدمه و پیشخدمتهای سابق و غیره و میلوین سپرو زرخنک هم که دفعه
 اول جزء هماندان بودند حال نیر آمده است حاکم و یجنی و کیف که مرد بسیار معتبر است حاضر بود و
 بحضور آمد نسبت با التفات شد در اینجا وضع خاک و زمین و مردم و رعیت سکنه و قشون
 حتی حیوانات از گاو و کوسفند و غیره بالمره عوض شد و تغییر کرد که هیچ شباهتی بطرف منستان الما
 و غیره نداشت خلاصه بارها و غیره را از رن طریش حمل بان رن کردند و مدتی طول کشید تا همه کار
 منظم شده و هر چیز و هر کس بجای خود قرار گرفته رن رو بولا و قفزار حرکت کرد از مملکت طریش که
 گذشتیم ابالی هر ملک را وضع دیگر و باهم مختلف دیدیم یعنی ممالک متعلقه با طریش که الی سرحد روس
 طوایف مختلفه و هر طایفه لباس علیجده داشتند و همچنین از عجایب و قابل ملاحظه و تامل است که در
 نقل و تحویل از مملکتی بملکت دیگر همین قدر که از خط سرحد تجاوز میشود اوضاع و اشخاص و حالات عاذا
 یکباره تغییر کلی و واضح میکند بطوریکه کمتر چیزی از آن بوضع مملکت پیش شباهت دارد باری از جمله
 طوایف یهودی خیلی دیده شد و رعایای اینطرف نسبت بسکنه اطراف وین قدری فقیر و کم بضاعت
 بودند و رفته رفته آبادی هم کمتر میشد تا همه صحرا با طبیعت سبز و خرم و پر کل و جنگل بود و زراعات
 زیاد هم دیده شد که همه را با کمال نظم و خوبی کاشته و عمل آورده بودند حالا اول درو کنندم بود اما
 از وین که در آیدیم رفته رفته هر چه بسبت مراوی و سیکزی و گالیسی نزدیکتر میشدیم هوا سردتر و ییلا
 زیادتر میشد بطوریکه در بعضی جاها کندم و جو سبز بود و هیچ آثار زردی نداشت لباس ابالی اینطرف با
 از رن و مرد خیلی عجیب است خلاصه را ندیم داخل خاک روستیه که شدیم چنانکه پیش اشاره شد وضع

Militaire



و حالت و طبیعت صحرا با و غیره بالمره با منستان تغییر کرد مثلاً زراعت طور دیگر است اما هر جا که توانست
از هر قسم زراعت کاشته اند باقی دیگر چمن و مرتع است و کل زراعت اینجا با هم بعضی مزارع را در و میگرداند و بعضی
دیگر جاها سبزه بود و زرسیده بود و در اغلب تناسیونهای شهرها و جاها بی معتبر جمعیت زیاد و نظام با
موزیکان حاضر بودند که پائین آده گردش میکردیم سه شب متوالی در کالسکه بخارج خوابیدیم یعنی با خاک
اطرش چهار شب تمام متصل در راه بودیم تا بولاد قفقاز رسیدیم روز پنجشنبه ۱۲ رجب سه ساعت
بغروب مانده بود که وارد بولاد قفقاز شدیم و در سیدت چهار شبانه روز جز توقفهای مخصوص معین
در تناسیونها و غیره دیگر کالسکه متصل در حرکت بود و دو و نه ساعت از وین^{۹۹} بولاد قفقاز مسافت
بودش ساعت از اوقات و مدت توقف در تناسیونها و غیره فرض میکنیم نو ساعت
دیگر علی الاصل در حرکت بودیم و هر ساعتی هفت فرسنگ راه طی میکردیم که از وین تا بولاد
قفقاز ششصد و سی فرسنگ مسافت است که در چهار شب و سه روز طی شد اما حرکت این
چند شبانه روز خیلی راحت و آسوده مخصوص و در غال سنک که سینه بار اذیت و دست و روها
سیاه کرد و در خوابیدن شب هم خیلی راحت و آسوده می نیم کت کوچک که درست انسان نمیتوان
جا بجا بشود اما الحمد لله تعالی من در حال استراحت بخوابیدم و بسیار خوش میگذشت و باز این
زن روسها از سایر ترنهای فرنگستان وسیع تر و بهتر است اما تناسیهای صحرا با و آبادیها با
و کلبها و چمنها و ایلچیهایی اسب و مادیان و گله بومی کوسفید و کاو و خوک و قاز و مرغابی و مردم
مختلف الخلقه و طوایف مختلفه با لباسهای مختلف آنقدر خوب و دلچسپ بود که انسان میخوا
هیچ کاری بکند مگر متصل سرازیر به کالسکه بیرون کرده تماشا و تفریح کند اقول بهار که ازین صحرا با بصر
مسکو و پتر بورغ میرفتیم هنوز درست از صحرا با علف و گل در نیامده بود حالا که دو ماهی گذشته
کل صحرا با تا چشم کار میکند انواع و اقسام گل است که در بر و قدم میتوان صد قسم و رنگ گل چید
علف و گل در بعضی جاها با آنقدر بلند شده که مثل جنگل بود اغلب صحرا با مالال از گل بنریک سفید بود و
همچنین گلهای زرد و سرخ و بنفش آبی در بسیاری از صحرا با بخصوص در نزدیکی بولاد قفقاز خفتههای

روسیه
جیب

Albany
Albany

احمد خان قونسول حاجی ترخان که در این سفر همه جا همراه سپهسالار عظیم بودند رفتند یعنی قرار شد که بعضی با
 بایک در کورسک گذاشته شده بود حکیم با بخارفته و آنها را هم برداشته با وندان ساز و میرزا محمد
 و غیره بروند حاجی ترخان خلاصه بعد از نیم ساعتی معطلی باز را ندیم یک ساعت از شب گذشته شهر خروف
 رسیدیم حاکم شهر و کل صاحب منصبان و فوج و موزیک و زن و مرد و راستا سیون حاضر بودند رفتیم باین
 جلوصف نظام گذشته احوال برسی کردیم بهوراکشیدند بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش شهر اگر چه
 چراغ کاخیلی در شهر سوخت آتار یک و سرد بود و باران هم میبارید و در کشتیم براه آهن خوابیم
 حرکت کنیم گفتند سپهسالار عظیم و امین سلطان عقب شما آمدند بشهر معلوم شد ما را در شهر کم کرده بود
 خیلی معطل شدیم تا رفتند آنها را پیدا کرده آوردند سوار شده را ندیم شب را در راه آهن گذشت و صبح
 باز نماشاکنان میراندیم تمام صحرا سبز و کل و حاصل خرم بود ما رسیدیم بکنار دریای آزوف شهر
 لغان روغ یک ساعت و نیم از ظهر گذشته بود در راستا سیون حاکم و صاحب منصبان و فوج نظام و غیره
 بهمان فاعده های سابق استاده بودند پیاده شده احوال برسی کردیم و بعد سوار در سکه شده رفتیم
 بشهر سپهسالار عظیم و غیره در رکاب بودند رفتیم بخانه محقر کوچکی که امپراطور الکساندر اول در آن
 خانه وفات کرده بود بهمان صندلیها و بهمان میزها و اسباب اطاق بهمان وضع که در آن اوقات بوده
 نگاه داشته و هیچ وجه تغییری نداده اند و چون الکساندر بسیار مقدس بوده است و جمیع اسفار و جنگها
 اسباب و ملزومات عبادت او را که در معابد و کلیساها رسم است متیامی کنند از قبیل صورت
 حضرت مریم و عیسی و غیره در روی چوب و پرده همراه میبرده اند که در وقت عبادت استعمال
 میکرد است بهما را هم در نصف اطاق چیده اند و دور محلی که بهما بخافوت شده است روی فرش
 از آهن محجری کشیده از سایر جا های اطاق مفروز کرده اند که نصفش پشت اسباب عبادت و نصف
 دیگر بیرون بود که دیده میشد و شمعدان بزرگ با شمعهای کلفت و آبخیل و غیره در آنجا بود و این
 مکان را در مملکت روسیه خیلی مقدس و محترم میشارند فی الحقیقه همین طور است امپراطور الکساندر
 گذشته از اینکه پادشاه بزرگی بوده و بانا پلیون اول امپراطور فرانسه و دولت عثمانی و غیره جنگها

زیاد کرده است و دو دفعه با سلاطین اروپا معاذاً اخل پاریس شده است مردی بوده مقدس و خدا
 ترس و بعد از تمام جنگ فرانسه و ناپلیون از شدت خشکی باین شهر آمد از فرا اختیار کرده عبادت
 میکرد و ماهمین جانما خوش شده فوت شد در سن چهل و هشت سالگی خلاصه اطاقهای دیگر هم داشت
 مثل خوابگاه امپراطرس نش و غیره که بهمان جالتهای مانده است بعد آیدیم بیرون شهر محل مرغی است
 که از انجا دریای آزوف پیدا بود اما آبش بواسطه کمی عمق بسیار بدرنگ است در اوقات جنگ
 سواستاپول کشتیهای کوچک انگلیس و فرانسه از دهنه تنگه کرج که قلعه محکمی بوده است گذشته و اخل این
 دریا شده شهر طغان نوع را بوم بار و کرده یعنی چهاره زده خیلی خرابی رسانده بودند شهر چندین بک
 نیست و وضع کوچهها و دکا کین و غیره شبیه بسیاری شهرهای روس است چنانکه اشاره شد شهر قدری
 در بلندی واقع شده است غله زیاد از این شهر حمل بمالکت خارجه میشود و تجارت عمده ایست
 این همه غله که در روسیه میکارند خیلی مانده از مصرف خودشان است این است که کشتی کشتی از این
 شهر و شهر رستو و حمل دریای سیاه کرده بسیاری بمالکت اروپا و غیره میبرند شهر رستو و هم در کنار رود
 دن واقع است که بهمین دریای آزوف میریزد و از این شهر دهنه رودخانه دون که بدریا میریزد
 با دو برین پیدا است اما شهر رستوف قدری بالاتر است پیدا نیست گویا فاصله این شهر با رستوف
 بیست فرسنگ کمتر باشد خلاصه آیدیم براه آهن سوار شده و اندیم تا مسافت زیادی راه از
 رزیکلی دریا بود این دریای آزوف اگر چه وصل بدریای سیاه است اما میتوان گفت در حقیقت
 خود یک دریاچه علیحده است در قلعه و بندر کرج یک تنگه بسیار باریکی است که آب بحر سیاه داخل
 این دریا میشود خلاصه رسیدیم بشهر رستو و این شهر در کنار رودخانه دون واقع است و حکومت
 علیحده است حاکم شهر و سایر صاهمنصبان و غیره حاضر بودند یکفوج توپخانه بهم صف کشیده بود
 الی آخر صف رفتیم موزیک زدند با طاقهای امپراطور که در رزیکلی است و سربازان است رفته قد
 نشسته و باز آیدیم بکار سوار کالسکه شدیم طول کشید تا کالسکه حرکت کرد و جمعیت زیادی هم از زن
 و مرد بود بعد رانده قدریکه رفتیم از پل بزرگ آهنی خوبی که روی رودخانه بسته بودند عبور شد کشتیها

Sebastopol
 Jagannay
 Poston
 Don

بادی بخارنی که حمل غله بخارج میکند خیلی رفو خانه ایستاده بود قدریکه دور شدیم تمام شهر که در روی تپه
مندی واقع است پیداشد خیلی آباد می دارد و شهر طولانی وضع پر کثرت پر خانوار سیت و خیلی خوب
و خوش منظر از دور بنظر میآید قدریکه رفتیم زینها با تلاق و مرد و اسب است و کمپانی راه آهن در اینجا
خیلی زحمت و خرج کرده است تا راه آهن ساخته شده چقدر با خاک خشک باید دستی بیاورند در
این راه بریزند تا زمین سخت شود که بتوان روی آن اسبک فرش روی سنک فرش رایل گذاشت
باز هم الان عمل زیادی کار میکردند بلکه متصل باید کار کنند و الا بسیار خطرناک است از یک
مردابی که متجاوز از هزار ذرع طول داشت بیک پل بسیار کم عرض باریکی ساخته بودند که این همه کالسکه
بخار و ترن ها از روی آن گذشت خیلی احیاط داشتند آنجا که بخاطر گذشتیم دو فرسنگی که راندیم
راه خوب و محکم شد خلاصه همه جاطی راه کرده تا در همان تاریخی که نوشته شد وارد ولاد قفقاز
شدیم در استایسون آخر که از اینجا بولاد قفقاز میرسد ایستادیم گفتند سپهر بن میرزا اینجا بود بحضور سایه
احضار شد همیشه محمد علی میرزا و جوان بسیار خوب معقولیت لباس سیمی صاحب منصبی روس پوشیده
بود در جنک عثمانی در سمت ارزنة الروم همراه قشون روس بوده زخم جزئی بهم برداشته است
میکفت چندی حاکم حسن قلعه عثمانلو بودم جزال با ژور و له حاکم استوار پل با سیرمان نایبش و غیره
بحضور آمدند این حاکم هر دو پایش از چوب است یک عصائی در دست دارد راه میرود و منی
این جزال سربشک بوده است در اردوی مشق که جانشین قفقاز بسرکشی رفته بود در مرز
این جزال با بعضی صاحب منصبان دیگر همراه ایستاده بودند اسبهای کالسکه جانشین هم کرده بجای
نفر صاحب منصب خورده همه را بر زمین میاندازد سایرین چندان صدمه ندیدند اما این پاپایش زیر عا
مانده خورد شد بر دو پا بریدند سخت یافت و الحال در کمال صحت و جوان با بنیه ایست و حاکم
استوار پل و داماد پرنس میرسکی است دو شب در ولاد قفقاز توقف شد حام هم رفتیم حامی
کوچک و مال حاکم بود همان کالسکه چا پاری که از کنار ارس سوار شده الی ولاد قفقاز آمده بودیم
باز آورده بودند سوار شدیم ولی گفتیم عوض کرده کالسکه دیگر بیاورند شب بعد از شام رفتیم باغ



عمومی شهر که باغ وسیعی است اهل شهر چراغان کرده بودند و بالادند سپهسالار عظیم و سایر ملوکین با جمعی
 روس همه حضور داشتند جمعیت زیادی هم از فرنگی و ایرانیها و غیره که در اینجا کسب تجارت می کنند
 بودند و در مالاری شبیه کلاه فرنگی که از چوب ساخته بودند شده روی صندلی که در بالا گذاشته بودند
 نشیتم مالار از صاحب منصبان و زنهای معتبرین پر بود یک دسته خواننده زنانه با یک معلم مرد که گمانچه
 هم میزد در مجلس خواندند و بعد همه از زن و مرد قرض کالی کردند بعد از آنما آمدیم منزل این هر دو شب
 کل شهر چراغان کرده و همه جارا با پر قهای الوان زینت داده بودند (در محکمت روسیه کل افتا
 کردن همه جاجیلی مرغوب است و زیاد میکارند معلوم شد که تخمه آنرا همه رعیتها به خصوص زنها
 متصل شکسته میخورند اسم این کل در فرانسه تورنیل * (شنبه نوزدهم از ولاد قفقاز سه ساعت
 قبل از ظهر حرکت شد همه صاحب منصبان و مردم متفرقه حاضر بودند سوار کالسکه شده را ندیم قراق
 مخصوص امپراطور پهلوی کالسکه چی نشسته قراقهای دیگر پیش و پهلوی کالسکه را گرفتند و در
 هر جایار خانه که آنها عوض میشد و سوارهای قراق هم عوض میشدند و این قراقها همه از قراقها
 ایالت ترک هستند که از آن عبور میکنیم در ایالت ترک طایفه قراق و طایفه چچن با هم مخلوط
 سکنی دارند و پامی تحت این ایالت همین شهر لا دقفقاز و بحر حکومت جانشین قفقاز است
 بیست هزار سوار قراق دارند اغلب هم در این اوقات مأمور اردوهای طرف عثمانی بودند
 و هستند طایفه چچن چون همه شافعی مذہب و از زمره اسلامند و قدری شرارت و رشادت
 و خود سری هم دارند برای اینکه تنها باشند دولت قراقها را آورده در دیات و این نوا
 با آنها همسر و مخلوط کرده است که نتوانند شرارت و بزرگی کنند و جوان در همین جنک
 آخر با عثمانی بعد از شوریدن بعضی از طوایف چرکس و داغستانی در حوالی سوخوم قلعه این چچنها هم بنا
 شرارت و بزرگی گذاشته و از خودشان رئیس انتخاب کردند تا اینکه بعد از چند جنک دولت
 روس همه را تنبیه و سیاست کرده آرام شدند بسیار مردمان قوی بنیه و جنگلی احمق و مثل ما هم و
 حیوانات هستند شبیه قراق است بلکه اصل لباس لگنی و چرکسی همین است و قراقها اخذ و اقبالی

Journel

Journel



کرده اند همه خیلی بلند قامت و قوی شکل و درشت استخوان هستند زانوشان اغلب لباس قرمزی پوشند
 وضع لباسشان بعضی مثل لباس نهانی رحمان است خوششان هم کمال شباهت صورتی و معنوی بترجمانیه دارند
 و اصل انبطایفه از طوایف مغول حنکیه خانی هستند که بعد از قتل و غارت ایران و ترکستان از راه فقار
 باین سرزمین و حدود روسیه آمده سکنی گرفته اند چون این صحرا با پر علف و مرتع خوبست و برای
 چرای مال و کاهداری کله و پرورش مادیان و ایلی بهترین جا بای دنیا است امیست که الی حال در این
 حدود زیست کرده اند در ایالت ترک باید یکصد و سیست هزار نفر از طایفه چچن باشند اما قراق
 هم که مخلوط با اینهاست هیچ کمتر از چچن نیستند و بر حسب قوت بدنی و سلامت مزاج و رشادت
 و سواری است بلکه از چچنها هم بهترند چرا که دولت از قراق سوار و نوکر میکیرد و از چچن با نمیکرد
 و قراق در نوکری دولت تربیت شده این است که در علم و فنون سواری و چچن با تفوق دارند
 اما از چچن با هم در وقت ضرورت نوکر چر یک میکیرند قراقها در دبا تیکه سکنی دارند زراعت
 میکنند ولی مالیات بهیچوجه بدولت نمیدهند مالیاتشان همان سوار است اسب و لباس
 و قمه و زین و یراق و طباخچه هم بپای خوششان است اما تفنگ و قورخانه را دولت میدهد
 و در سفر با جیره هم میدهد زنهای قراقها هم بعضیها صورتی شبیه بترجمان هستند اما لباسشان بطرز
 روس و آرامنه است در میان زن و مرد قراق و چچن لباسهای الوان از قیل سرخ و زرد و غیره
 بسیار مرغوبست قراق و چچن خیلی معتقد بریش هستند و اغلب پشهای بلند بزرگ دارند اما
 رنگ ریششان اغلب بور و زرد است خلاصه را ندیم و شیب خیلی باریک آمده بود زینها گل و
 بی کرد و خاک بود راه امروز الی منزل که همیش گروز نوای است صد و چهار و رس روسی است
 که تقریباً چهارده فرسنگ باشد تا سه فرسنگ که را ندیم صحرای صاف با صفائی بود مثل بهشت
 که یکسره گل سفید و زرد و آبی و غیره روئیده بود بعد کم کم دره و مایه و بارز و یک بهم شد تا
 برو دخانه کوچکی رسیدیم که همیش سوختن است از پل عبور کرده بعد بدیه ناصر کورت که سکنة انبطایفه
 انقوش هستند رسیدیم که از همین دیه قراق و چچن می نشینند الی آخر ایالت ترک انقوش هم طایفه چچن

زمین اینجا با قدری تغییر کرده از آن کل و سبزه و طراوت و صفائی که در ارضی سابق بود افتاد و معنی الی گزینا
 صحرا سبز و خرم است اما مخلوط بنجار شتر و سایر بوته ها و علفهای هرزه دست راست همه چار و دو خانه
 سو بخا از دور میگذرد و آن طرف رودخانه صحرائیست یکسره جنگل آنانه بلند بعد از آن الی دو فرسنگت
 میرسد به تپه های بزرگ شبیه بکوه که باز همه جنگل است و عقب این تپه ها بسافت زیادی کوه
 بزرگ بلند تفقاز است که از دریای سیاه الی بحر خزر کشیده شده است و اکثر اوقات قله های
 این کوه مه و ابر است که مری میشود و این رودخانه که از دست راست میگذرد داخل رود ترک
 شده بدریای خزر میریزد و چون مسافت زیادی بجای آورده داشت دیده نمیشد خلاصه نهار را در
 سلیقه اوز کاپا که دیده قراق نشین و خیلی بزرگست صرف کردیم اسبها عوض شد این دیات وضع
 خوبی است دیوار باغها همه از چوبهای بلند چوبیست کوچه ها طولانی و مستقیم و عریض اما خانه و آباد
 نکات و دور از هم است این دیده دو هزار نفر جمعیت دارد محلی برای ما چادر زده همیا کرده بود
 از صاحبان بهمان بهمان و مردوزن قراق و غیره جمعیت زیادی بود بعد از نهار بنی دیده ساز زدند
 و آواز خواندند و قدری قص لکری کردند سازشان شاخ گاوی بود سوراخها کرده صدای سوزنی
 خوبی میداد یک دایره هم دست جوانی بود شخص دیگر با دو چوب از امیزد سایرین دست
 میزدند یک نفر سپر بایک دختر هم میرقصیدند آن سپر یکدستش قهوه برهنه و دست دیگر طپا پنجه داشت
 قهوه رازدیک پیش و طپا پنجه رازدیک به عقب و حرکت داشت میرقصیدند خلاصه سوار شده
 رانده دو ساعت بغروب مانده وارد گروزهای شدیم که منزل شب است اردویی از
 سالدات روس با صاحبان زیادی اینجا بود جمعیت کثیری هم از تجار ایرانی و روسها و قرا
 و چین و غیره بودند زنهای صاحبان روس شبیه بنجا منهای فرنگستان بودند پیاده شده در صف
 نظام کدشتیم این فوج موسوم بفوج الکسی سپر امپراطور و بسیار خوب فوجی بود مشق کرده موزیک زدند
 سالداتهای اردو ناس آمده را پورت دادند و باین عبارات بزبان روس شفیق زده
 کلم کردند و اشه شاخ کوی و لی چتو و فسو سنایت بلا غویا لوجنو یعنی اعلیحضرت پادشاه



Pauze Allee
 de la Beau-
 recondit de Ermoakoff

شما همه چیز بجای خود مستقیم است خلاصه بدیم باطاق عمارت این عمارت امرشان بارینا تسکی ساخته است
 عمارت خوبست منظر با باغ دارد اما آنقدر جمعیت زن مرد و باغ و پای منظر برای تماشا جمع
 شده بودند که غیثد بخیره را باز کرده همه همراهان در این عمارت منزل کردند شب در باغ نورگان
 روز و سال آنها انواع و اقسام رقصا و خوانندگیا کردند خیلی تماشا داشت اینجا قصه است بزرگ
 و حقیقت محل اردوی قشونیت همیشه برای نظم صفحات و غنسان و طایفه چین و غیره در اینجا
 قشون و صاحب منصب زیاد ساخلو دارند و اصل بنای آبادی اینجا سردار یرملوف کرده و حالا
 کم کم بخارگاه هم شده است جمعیتش سواهی قشونی هفت هزار نفر است و همیشه سه چهار هزار نفر قشون
 هم در اینجا ساخلو است هوایش گرم و از میوه جات حیار خوب و هندوانه و خربوزه کوچک
 بدو سیب ترش دارد زرت کاری زیادی هم در اینجا میشود که دانه اش را آرد و نموده نان میکنند
 از ولاد قفقاز مسافت سه فرسنگ اول بدیه ناصر کوت میرسد که سکنه اینجا طایفه انقوش
 هستند که تیره از طایفه چین است بعد از این دیه بروسکی که قراق نشین است پس از آن ناظران
 که سکنه اش ایضا قراق است قلعه کوچکی در ساحل رود سوخای روسها بنا کرده که همیشه محل ساخلوسا
 لات است قراولخانه بای چوبی بلند که باز و بان باید بالا رفت در غالب آنها ساخته اند که همیشه
 یکفرنگ قراول اینجا ایستاده دیده بانی میکنند بعد از آن دیه پلیم و قراق نشین است بعد قره
 بلاغ ایضا قراق نشین است پس از آن ایش گایا که دست راست و خارج از جاده بود و سکنه
 اش قراق بعد اسلیر اوور گایا قراق نشین بعد میخانی لوفس گایا قراق نشین است بعد ساسکی
 بعد شامایورت بعد زاخایورت بعد الحان یورت بعد کروزنوی که منزل بود و در ^{۱۸۱۹} سال
 عیسوی یرملوف سردار بنا کرده است امروز چارده فرسنگ راه آمده ایم یکشنبه ^{۱۸۱۹} سیم
 رجب در ساعت ده قبل از ظهر از کروزنوی حرکت شد و فوج تمام سر راه ایستاده سلام
 داده بود اکشیدند از قصبه خارج شدیم صحرا مثل دیر و زمعلو از علف برزّه و خار زیاد و کل خطمی
 رزد و فرمز و سایر کلهای مخلوط بهم است بعضی جاها یکسره خار بود بعضی دیگر مخلوط با گل و جنگل کم

و بونه زرشک و غیره دست راست مسافت نمیرسند پته با بود که جنگل داشت اما بنوه بود
و پشت پته با بقا صله دوسه فرسنگ شنی برشته کوه بزرگ فقار میشد دست چپ هم مسافت
دوسه فرسنگی پته و ماهور بود تا به او ما خان پورت رسیدیم یعنی بعد از یک آبادی و چا پارخانه
که اسب عوض شد باین دیه رسیده اند و دخانه ارقون عبور کردیم که پل خوب آبی و آب زیاد است
بدی داشت اینجا با کلیه طایفه چچن می نشیند دیگر قراق مسکن ندارد در خانه و محکمه از دولت
در اینجا است که همیشه یکفوج سالدات و قراق ساخو هستند در چادر یک برای ما میان آبادی ده
و اسباب میرونها حاضر کرده بودند پیاده شدیم هوا خیلی گرم بود و جمعیت زیادی هم از هر طایفه
و طبقه از روس و قراق و چچن و لکزی و غیره جمع بودند زنهار و دخترهای طایفه چچن اغلب یکچار قد
بندک سیاه رنگی در سر داشتند قبا و شلوارشان با بامنه شبیه بود و خور با اسباب و آلات نقره
زیاد زینت کرده بودند لباس این زنهار بچند طایفه شبیه است هندی گبر ترکمان زنهار پیرها
و مردها حاضر ساز و رقص بودند فوراً بنای قص و آواز را گذاشته یک دسته زن و مرد چچن دسته دیگر
قراق میرقصیدند و میخواندند خیلی تماشا داشت هیچ چچنی نیست که اسلحه نداشته باشد از اطفال
گرفته تا مردهای پیر حتی چوپانها همیشه یک قمره در کمر و یک طپا پنجه بلند چاقی به پشت شال زده
و ده تیر بار و طرد و قطارهای سینه دارند خلاصه بعد از نهار سوار کالسکه شده رانده تا رسیدیم
بمنزل که خاصه پورت میگویند از اینجا که نهار خور دیم به بعد صبح صحرا و وضع کو بهما تغییر کرده
پته و ماهورهای طرفین صحرا دور افتاده دست چپ تا بهر جایشم کار میکرد و صحرایی بود صاف
و سطح بدون پته و کوه لیکن بر علف و گل و خار و نکسک بونه زرشک و بونه درختهای جنگلی بود
که نشان ازین میداد که در قدیم جنگل بزرگ بوده و بریده اند که حالا از ریشه سبز شده است دست
راست بقا صله دو میدان پته بای است که همه جنگل است اما نه بلند همین قدر است که پته بار را
از برک سبز پوشانیده است و پشت این پته با مسافت زیادی باز همان رشته کوه بزرگ
فقار است و الی منزل همین طور بود مگر آنکه قدری که راندیم طرفین راه کم کم تا چند فرسخی جنگل بنوه

Prince Jagorouky

Commandant

Miklure

کو ناه داشت هیچ جوان و پرنده در این صحرا با بخر فیزی و بعضی مرغهای کوچک دیگر ندیدم همین طور
 به رویه و آبادی که میرسیدیم خواه اسب چا پاری عوض شود یا نشود جماعت چمن و غیره از زن و مرد
 همراه ایستاده و نان و نمک و هندوانه و خیار روی میزی گذاشته بودند مافتری ایستاده
 احوال برسی میکردیم پس از آن خواه اذن داده شود یا نشود زن و مرد میان صحرا بنای قص و ساز و
 میکداشتند با وجود این زنهایشان باز با کمال شرم و خجالت رقص میکردند این صحرا با و مساکن چمنها
 در رودخانه و آبهایشان بسیار غم انگیز و دلگیر است همه بکوضع و یک طور و حالت هیچ جا صحرا
 و آبادی منفرج نیست خلاصه دو ساعت بغروب مانده وارد منزل خاصه پورت شدیم برپش
 و القور و کی اجودان امیر طور که کمان دان مسیتر صاحب منصب کل این صفحاست با همه صاحب منصبان
 و فوج و موزیکان حاضر بودند تا آخر نصف فوج رفته احوال برسی کردیم این فوج با هم مرشان با تیشکی
 است مشق کرده از جلو گذشته طوایف مختلفه غریبه هم خیلی بودند از چمن که رعیت این نواحی هستند
 و یهودی که در اینجا تجارت میکنند و قراقرها و روسها نیکه از اهل قشون و نظام هستند باز نهایشان
 اینجا متوقف و ساخلواند و تجار ایرانی شیعه از اهل قزقر که شهرسیت در بهشت فرسنگی اینجا و در
 کنار رود ترک و اقصیت که برای آمدن بحضور ما بایکفر آخوند با اینجا آمده بودند ابالی این شهر
 تا مائشی مذنب هستند خلاصه یوای اینجا خیلی کرم بود موزیکان زدند باز سالدا تها رقص کرده و او
 خوانند این پرش و القور و کی برادرزاده و القور و کی وزیر مختار روس است که در عهد شاه
 مرحوم و مدتی هم در سلطنته ما مقیم در بار طهران بود و هات عرض راه امروز اول و ستار و کور و وی
 که هنگام عبور از ره و ارقون دیده شد و روسها قلعه کهنه در اینجا دارند که همیشه محل ساخلو سالدا
 بعد از آن بقا صله بکفر سنک رودخانه چوکا بود که پل نداشت و آبش کم و بد بود پس از آن بد
 او ما خان پورت رسیدیم رودخانه کدر مزار نزدیک آن میکزد و بعد دیده ایستی سو که آبش
 بد و کور نیست و همان آبراجبور مردم باید بچورند بعد از آن بقاضی پورت از طوایفی که
 اینجا با سکنی دارند از تیره چمن مثل نو بردی و خوش کلدی و از اینجا بدیه کرزل و بعد از آن از ره

آن سو عبور شد کالسکه را با آب زدند آتش بد رنگ و کل آلود بود آق سو با طرف تیره کو میک
 که جزو چین است می نشیند بعد از رود میان سو عبور شد که واقعا آتش بسیار بد است بعد از رود یارق
 سو که آب زیاد و بد رنگ بدی داشت و باز کالسکه را با آب زدند پس از آن خاصه پورت که
 منزل است شدیم (چچن با سوزنا و دبل مثل طوایف کرد ساوج بلاغ مگری و چهار دولی و غیره
 میزنند) از خاصه پورت باید به بندر پطروفسکی رفت صبح زود برخاسته سوار کالسکه شده رانیم
 صحرا قدری خشک و گرم است دست راست بفاصله کمی منتهی به پته میشود و دست چپ جلگه
 راه زیادی که طی شد از کالی سرازیر شده از یک رودخانه گذشته ایم که اینجا سرحد مملکت ترک است
 باداغستان و رودخانه آب زیادی داشت اطراف رودخانه روسها قلعه بنا کرده که همیشه
 سالدات و سوار در اینجا ساخلو است بعد از رودخانه دیگری عبور شد اینجا با دست بکو بهای
 سخت و دره های پر درخت حمیب داغستان منتهی میشود اینجا با هم قلعه و ساخلو از دولت
 روس بود قدری دیگر که راه طی شد از رودخانه بسیار بزرگی که بقدر آرس آب داشت و جبهه
 طولانی بر روی آن کشیده بودند گذشته رسیدیم بآبادی چرپورت اینجا آبادی و عمارات خوب
 و سربازخانه باوقرا و لخانه با افواج و سواره و صاحب منصبان زیاد ساخلو دارند کینیا زلیکوف
 اصلش کرجی و حالا حاکم داغستان است با همه صاحب منصبان نظامی و قلمی حاضر بودند افواج صف کشید
 ایستاده موزیک میزدند پیاده شده از جلوقشون گذشته وارد عمارت که بنا حاضر کرده بودند شدیم
 این کینیا زلیکوف است و دو سال قبل از این وقت که مارشال بار یا تپیک کی جانشین قفقاز بود
 با ملچی کریمی مانور طهران شده بحضور ما رسیده بود خلاصه بنا حورده سوار شده رانندیم این آبادی
 چرپورت در حقیقت همه اقشون و ساخلو و خانه و عمارات مال صاحب منصبان و غیره است
 از اهل داغستان هم چند خانواری آورده و نشاندند از زنهای صاحب منصبان که مثل خانهای
 فرنگستان بودند اینجا زیاد دیده شد از رعایای داغستانی که امروز در عرض راه و اینجا با دیدیم
 بالنسبه بطایفه چچن با و غیره قدری مفلوک و فقیر بودند بعد از آبادی چرپورت الی پطروفسکی و دیگر

Petronsky



دیگر آبادی نیست مگر سده چارخانه بسیار محقر که عوض میشود دست راست نزدیک جاده پته بای بلند
 که جنگل بوده و اشجار را بریده و حالا همان ریشه مانده و سبز شده پشت این پته ها کو بهای بزرگ
 و اغستان و غیره است دست چپ الی آخر که منتهی بدو یا میشود همه جا صاف و سطح و بعضی جا باغ
 و باقی علف و غیره است اما بسیار صحرای مهیب و لکیر است آب بسیار کم دارد و گاهی یک نفر
 دیده میشود که از رودخانه برای زراعت صبح آورده اند آنهم آبش لجن و گل است و بدو در هر
 چارخانه سواره زیادی از فراق حاضر بودند که بنوبه عوض میشدند و همه جا پیش و پس کالسکهها از راه
 از سواره بودند و گاهی هم در صحرای مشق اسب اندازی میکردند خالی از تماشا نبود یک دفعه از دست چپ
 صحرای دیدم از کنار افق ابر سیاه تیره برخاست کم کم معلوم این ابر متحرک است قدریکه بلند شد
 درست ملاحظه کرده دیدم همه این سیاهی تلخست احمد بدد که این همه تلخ نزدیکت مانده به
 حاصل زرینی که پایش ترازا بود ریخته قدری هم که باز از حساب و شمار خارج بودند از بالای
 سر ما گذشتند ما هم تندر انده از آن محل گذشتیم قدرت خداوند را از اینجا میتوان فهمید که این
 همه تلخ یعنی چه بلجا میروند چه میکنند و چگونه خلق شده اند اگر حکم شود باین تلخها در آنی شهر را
 میخورند و تمام می کنند که آمدی با هیچ حربه چاره نمیتواند بکند خیلی هم تلخ بزرگ درشت و خیزی
 غریب بودند احمد بدد بخیر گذشت و روی کالسکه باز بخت ندهمین طور را ندیم تا دو ساعت
 بغروب مانده به بندر پطر و فسکی رسیدیم پشت آبادی بندر کوه و پته های سبز است صحرای
 پر علف خولی دارد و بله چین زیادی داشت خود آبادی پطر و فسکی هم در روی پته و کنار دریا
 واقع است و وسایل را آبادی اینجا خیلی رحمت کشیده اند اول آبادی قدری دور تر از این جا
 و آهش تر خاست بوده است بندر جلودریار اباسنک و آبک و سنگهای بزرگ بقدر سیه
 هزار تومان خارج نموده حوض کرده اند و یک راه باریکی که کشتی داخل شود از دریا گذاشته
 برای اینکه کشتی از صدمه امواج آسوده اینجا لنگر بندازند عمارت حاکم نشین که خود کینیا نلیکو
 در کنار دریا ساخته است برای تزیینت کرده شهر را چراغان و آیین بسته اند از شوق و شعل غنچه

Shirvanstky

و از هر طبقه مردم بودند ایرانی ارمنی فرنگی و اغستانی قرآن کریم عثمانی و غیره پیاده شده از
 جلوصف نظام گذشته و در عمارت شدیم بیکر و وف و ناظم خلوت و این حضور که با بار بار
 مایکروز جلوتر آمده بودند با حکیم الممالک و دندان ساز که از راه حاجی ترخان عمده بار بار یک روز
 پیش از ما آورده داخل کشتی ما کرده بودند همه دیده شدند کشتی ما که باید سوار شویم همیشگی الکسندر نیز از
 یوچ با سم و لیصد روس و مال کپانی مرکور است در لنگرگاه حاضر بود بواسطه عدم اعتبار دریا
 عجله داشتیم که ز فو بکشتی برویم و از بنظر کینیا زلیکوف تدارک شام دیده شهر را چراغان کرده
 بود بعد از یک ساعت توقف در عمارت رفتیم بکشتی یعنی سوار کالسکه شده رو بدریا رفتیم کینیا زلیکوف
 و همه صاحب منصبان حاضر بودند راه سر اشیب بود با کالسکه همه جا رفتیم تا دم بل چوبی بلندی که
 روی آب تا کشتی بسته بودند اینجا پیاده شده الی کشتی پیاده رفتیم چون نمیدانستند که معجلاً میخواستیم
 برویم کشتی را آتش نکرده بودند سه ساعت طول کشید تا کشتی را آتش کرده حاضر نمودند پس سالار
 اعظم و سایرین باز عمارت رفته شامیکه کینیا زلیکوف حاضر کرده صرف نمودند بعد از شام
 کینیا زلیکوف را احضار کرده اظهار حال رضامندی خود را از زحمات و خدمات او کردم
 و حقیقه در منازل عرض راه از زدن چادر و حاضر کردن لوازم استراحت ما و سوار و غیره ذره
 کوتاهی نکرده بود خلاصه چهار ساعت از شب گذشته حرکت شد چون بواسطه کم عمقی خروج از این
 حوض و بندر که مثل یک رودخانه است در شب مشکل بود بسیار باتانی براه افتادیم یک ساعت
 طول کشید عبور از بندر تا بواسطه دریا کم کم تذکرده را ندیم هوا هم خوب و مساعد بود اما دریا
 هر قدر آرام باشد قلب شخص اطمینان ندارد حالا قدری سامی و احوالات عرض راه را امروز
 بنویسم دیات عرض راه از خلاصه یورت الی بطروفسکی از این قرار است اول میچیک دوم
 اخل اغول سیم قادر یورت بعد کیر زیل بعد خاما یورت قریه یاق سای دست چپ هزاره
 دو یست خانوار مسلمان و د اغستانی دارد که از دور پیدا بود دست راست در دامن کوه
 بلپت الی اغول و قالاتا پیدا است اول و د خانه که عبور شد یاق سامی است که سر حد چین با

Description
 of the
 Russian
 Empire

Alexander
 von
 Sauerbruch

Memoire



باداغستان بعد پاریخ از این رودخانه که میگذرد طایفه قوموق داغستان می نشینند زبان اینها
 ترکی ختاییست و صنعتشان اعیست که زنها شال برکت داغستانی میبافند و مرد با آهنگری و اسلحه
 سازی میکنند از هر قسم رسیدیم بجای پارخانه چاپ چاپ از اینجا بقریه قارلایورت که در کنار رود
 خانه آق داش واقع و بهما اینجا سرحد چچنها و ترکست باداغستان و روسها هم در اینجا قلعه دارند بعد
 از رودخانه قوی سویی که بسیار بزرگ است و جسر دارد گذشته به چرپورت که نهار خوردیم رسیدیم
 از چرپورت بجای پارخانه شامحال و کرمانی در کنار رود اوزون که بسیار کوچک است واقع است
 بعد به پطروفسکی بنای پطروفسکی و آبادی اینجا از سنه هزار و شصت و چهل و شش مسیحی است و حالا دو
 هزار نفر جمعیت دارد شهر در بند هم جزء حکومت داغستان است خلاصه دریا خوب بود اما و آب
 طوفان داشتند خیرال کوشلوف هماندار و ملوتن و امیران بزرگ کشتی که مردش سفید تاجریست
 با سه نفر معاون و نایب جنلی با وقوف در کشتی بودند عمده جات کشتی باد کوبه هستند یک دسته موزگان
 روس هم با تمام بارهای باو جمیع ملزمین در این کشتی بودند سوای محقق که در وینه عرض کرد باز او را
 بجای پاری بطهران نفرستیم با و گفتیم مثل سفر سابق فرنگستان کو یا با رعقب بهانی آن بود که رفت و ملکر
 در خاصه پورت از ورسید که در حاجی ترخان ناخوش شده مانده است و احتمال دارد در ماه رمضان
 بطهران برسد وقت غروب از ایشان باد کوبه گذشتیم که تنگه بسیار بدست اطراف تنگ
 و جزیره دارد که جنلی در کشتن از اینجا احتیاط لازم است الحمد لله تا روشن بود گذشتیم و کشتی
 بسیار خوب میرفت ساعتی چهار فرسنگ یعنی سه فرسنگ و نیم یقیناً دو سال است این کشتی
 در انگلیس ساخته و باین دریا آورده اند کنت زالوسکی وزیر مختار طریش هم که مامور ایران است
 وینه همراه و در کشتی است شب سه شنبه بعد از شام خوابیدم اما به هیچوجه خوابم نمیداد و لا بخر با
 دور کشتی که متعلق بنگران است و کشتی را با سگان بر اینهای قطب میکرد و اندک بهت مقصود و در گرداندن
 سگان از بخیر با واسطه حرکت صدای منگری احداث میشود با فضا مختلف مثل صدای مرغ یا
 وزغ یا کاه و یا اشخاص خم خورده ناخوش که بنالند تا اینا از اول شب دور افق بر خیزد کی پیدا

کرده یاد می آمد و ابرهای سیاه پیدا شده بود که بیم طوفان و برهم خوردن هوا بود و بر قدر غلطیدم خوابم
 بزرگ و گاهی از پنجره نگاه بدریا میکردم میدیدم آب دریا خیلی بالا آمده موجهای بزرگ پیدا شده باز
 بخیال می افتادم میخواهیدم کم کم کشتی بنای حرکت و تکان را گذاشت و ما را میغلطاند بالاخره الی
 صبح خوابم بزد و برخاسته نماز صبح را خوانده قدری راه رفتم بعرشه کشتی عروج کرده دریا را تماشا
 کردم آفتاب که برآمد کم کم رُوی آبرامی گذاشت و باد مساعد آمد ابرها هم متفرق شدند هوا اعتدال
 پیدا کرده آمدیم پایین یک ساعت و نیم خوابیدم بعد برخاسته باز گردش کردیم دریا آرام و بسیار خوب
 بود شکر کردم و نماز خواندیم درین بین امیرالنجار فرستاد که سواحل کیلان پیدا شد بسیار مشغوف
 شده آمدیم بالای عرشه کشتی باد و برین تماشا کردم سواحل را دیدم کم کم برج انزلی که شش سال
 قبل بحکم ماساخته شده بود با یکباغ بسیار خوب پیدا شد در ساعت ظهر ملنگرگاه بندر انزلی
 رسیدیم کشتی لنگر انداخت اگر چه مردم آمدن ما را فردا که روز پنجشنبه است و چهارم است می
 دانستند اما همه در ساحل حاضر و ایستاده بودند که جبهای انزلی آمدند و در کشتی را گرفتند کشتی نجار
 مخصوص ما که در انزلی است قدری دیر رسید چون میند انستند امروز میرسیم آتش نکرده بودند مهدی
 قلیخان و امین السلطنه و سلطان حسین میرزا و حکیم طو لوزان و چند نفر دیگر بکمر جبهای انزلی
 نشسته رفتند باز انزلی که چهار آب دریا خیلی بالا برده پایین می انداخت بعد از یک ربع عشت
 کشتی ما رسید بکشتی بزرگ وصل کرده تخته پل انداختند رفتیم میان کشتی خودمان با همه نوکر با جبر
 کوشلوف هماندار و میلوین و امیرال و غیره آمدند بکشتی و داع کرده مرخص شدند بحال التفات
 از هر چه در حق آنها مبذول شد حکیم المملکت در کشتی رو سها ماند که بار بار از عقب بفرستند
 ما را ندیم برای ساحل و الحمد لله تعالی بسلامت وارد انزلی شده شکر خدا را بجای
 آوردیم (اشخاصی که از طهران و غیره آمده بودند و در اینجا حضور رسیدند از انقراست
 علاءالدوله الله قلی میرزا ایلمانی حاکم همدان که از همدان آمده بود حاجی خازن المملکت
 معیر المملکت ساری اصلاان امین خلوت قوثر آقاسی باشی فراش باشی



غلام حسین خان پیشخدمت نایب ناظر میرزا کی ضیاء الملک حاکم کبلان محمد
 ابراهیم خان برادر فرخ خان حسین قلی خان سرستب میرشکار با اتباع محمد حسن خان
 پیشخدمت مسرور میرزا پیشخدمت میرزا عبداللہ خان نور می پیشخدمت میرزا
 احمد خان پیشخدمت پیر علاء الدولہ فضل اللہ خان شاطر باشی مشکور میرزا
 جبار خان استحق خان پیشخدمت علی نقی خان پیشخدمت غلام حسین خان اشرفی
 شیخ الاطہا آقا حسین علی آبدار حاجی قاسم باقر خان سرستب موزیکان چہا
 از فوج ششم تبریز دولت نفر خلاصہ روز چہار شنبہ بیست و سوم رجب بود کہ وارد انزلی شدیم
 و شب در انزلی توقف کردہ جمعہ بیست و پنجم بہ شہر رشت آمدیم و دو شب ہم در رشت اتراف
 کردہ یک شنبہ بیست و ہفتم بہمت دار الخلافہ حرکت کردیم منزل آمدہ روز جمعہ ہفتم شہر
 شعبان المعظم بسلامتی و خوشی وارد دار الخلافہ طهران شدیم نایب السلطنہ و سایر وزراء
 و نوکر با ہم کہ در طهران بودند در قزوین و کرج
 و کن تا ورود بہ طهران متدرجاً آمدہ
 بحضور رسیدند ما بس شیل

۱۲۹۵

ہجری

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
 ملک الکتاب
 BOMBAY



هوالمستعان

اَحْمَدُ لِسُلْطَانِ الَّذِي جَعَلَ اَوَّلَ مَا خَلَقَهُ عَقْلُ الْفَعَالِ وَبَسِيرُ وَرْتِهِ وَنَصْرُهُ سُبْحَ لَه
 الرِّمَالِ وَبَشُونُهُ يَسْجُدُ لَه الظَّلَالِ وَهَيْبَتُهُ تَدْكُ لَه الْجِبَالِ وَبِقُدْرَتِهِ
 خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنَ الطِّينِ الْاَزْبِ وَالصَّلْصَالِ وَنَحْكَمَتِ زَيْنَ صُورَتِهِ فِي اَحْسَنِ
 تَقْوِيمٍ وَاتَمَّ اعْتِدَالَ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى مَكْمَلِ الْكَمَالِ وَصَاحِبِ الْاَنْعَامِ وَالْاَلَا
 فَضَالِ مُحَمَّدٍ الْمَبْعُوثِ عَلَى الْبَرِّيَّةِ لِاِزَالَةِ الْجَهْلِ وَتَرْبِيَةِ الْجَهْلِيَّاتِ سَيِّئَاتِهَا
 لِبَرْدَةِ هُمُ اقْطَابِ افلاكِ الْجُودِ وَالنَّوَالِ * وَبَعْدَ حُجُونِ خَدَاوَنْدِ كَيْتَا سِيدِ دُورِ
 دَالِ بِي هِمَايِ وَيَرِ اَوَّلِ مَوْجُو وَايَه بِهَيْبَتِ وَبُودِ قَرَارِ دَادِ وَبِحِكْمَتِ بِالْعَهْ وَمَوَاسِبِ سَيِّئَةِ خِيَابِشَانِ
 بِرِكَافَةِ مَوْجُودَاتِ دَرِ اَيْنِ اَخْرِ زَمَانِ وَبُلُوغِ هَرِ ظَاهِرِ وَنَهَانِ فَرَسْتَادِ بِرِذَاتِ مُقَدَّسِ خُودِ لَازِمِ دَاشْتِ
 كِه آوَا زِه دِينَ قَوْمِشِ اَكُوشِ زِدِ تَمَامِ سَاكِنِشِ كَرِهِ خَاكِ وَفَاعِدِشِ مَدَارِجِ افلاكِ نَمَايِدِ وَحُجَّتِ
 كَامِلَةِ اشْ رَا بَرِخُو رُوبِ كِيَانِه تَمَامِ فَرَايِدِ نَاهِي كُچُونِه عَذَرِ رَا زِجْتِه بِهِي حَسْبِ تَحْرُكِ وَسَاكِنِ بَاقِي نَمَانِدِ دَرِ
 عَصْرِ بَطْرِزِ رُوبِ وَفَرَسْتَادِ بَاتِ نَعْرِ زَمَانِ عَلَمِ غَايَةِ رَا جَلُوه كِه سَاخْتِه تَا اَيْنِ زَمَانِ سَاكِنِ اَقْبَرِ اِنْ حُورِ
 مَلَكُوتِ اعْلَا رُجَانِ مَالِكِ الْمَلِكِ حُوَالِمِ قَنَادِ بَقَا اَيْنِ مَبَارَكِ خَطَابِه رَا اِنْبَاءِ مَرْوَسِمِ اِلَاحِي
 حَضَرَتِ مَلِكِ الْمُلُوكِ عَجْمِ صَاحِبِ تَاجِ حُسْرُو وَتَحْتِ جَمِ اِي سُلْطَانِ اَبْنِ السُّلْطَانِ اَبْنِ السُّلْطَانِ اَبْنِ السُّلْطَانِ
 صَاحِبِ قُرْآنِ نَاصِرِ الدِّينِ شَاهِ قَا جَارِ خَلْدِ اَللّٰهُ مُلْكُهُ اِلَى اَخْرِ الزَّمَانِ خَوَانِدِ ذَاتِ شَاهَانِه رَا بِدِينِ هُوتِ
 عَظِيمِ شَادِ فَرَمُودِ رِطَابِ هَرِ مَوْكِبِ يُونِ نَعْرَمِ سِيَاحَتِ فَرَسْتَادِ دَرِ بَاطِنِ بَا بِلَاغِ آوَا زِه نَعْمَتِ
 دَاتِ مَعْدُورِ اِيْمَانِ قَهْرْمَانِ بَرِ اِهْرَجَانِ حُرْكَتِ دَادِنْدِ وَدَرِ طَرَسَافَتِ وَاوَا نِ مَسَافَرَتِ حَالَا
 عِبَرَتِ عِلَامَاتِ رَا بِلْكَمَاتِ تَامَاتِ شِيرِشِ دَلِشِيرِشِ كَلَامِ الْمُلُوكِ مَلُوكِ الْكَلَامِ تَقْلَمِ قَضَائِمِ
 رُفْسِ دِ صَفْحِه بَيَانِ فَرَمُودِنْدِ وَاِبْوَابِ نَعْمِ بَرِ وَرِكَافَةِ اِهْرَجَانِ كُشُودِنْدِ وَبِهِي كُچُونِه زَرِ كَهَاتِ بِلْغِ
 فَرُودِ كِدَارِ نَعْرَمُودِ پَرِ اَزِ اِنْجَايِكِه طَبْعِ صَاحِبِ طَبْعَانِ رَا دِيدِنِ وَشُنِيدِنِ كَلِمَاتِ مَبَارَكَاتِ
 ظَهَرِ اَللّٰهِ رَا طَبْعِ اَرِ اَسْتِ لَذا اَيْنِ اَحْقَرِ وَعَبْدِ قَا صَرِ اَزِ رُزْدِ كُتْمِ مِيرِ زَا تَحْمِشِ رَا زِ رُطَقِ مَلِكِ الْكَلَامِ



این کتاب مستطاب مسافرت نامه عنبرین شامه مشکین ختامه سفر کرده ثابته شامه شایسته بر راجح طبع بیرون
 با حال سر خالیما عن التحریف والتغیر بانضمام تصاویر مقصوده که از وزارت سلطه لندن طلبیده درج
 نمودم و این موهبت عظمی و اتمام مکرمت کبرانی از زمین بین اقبال و از توجه الطاف و اشارت
 ظریف فرخنده فال نیکو مال و بر از ندکی وجوه معوضه خصال شایسته زاده مستطاب فلت
 رقاب قرر کاب خورشید قباب مریخ انساب انکه از صیت عدش عالم پیرا

بجوانی تازه بے اندازده رسانیده و از خوان بیط جود و نوش همه جهانیان را

بکلاوت همه گونه نعم خورائیده و چشائیده و بکف کفایت شراب بارز

مقدور لای و جواهر همه آن به توانا و ناتوان بخشائیده

و بسطوت قهرش مهر در بر شیران و یلان طپائیده و زهره

زهر طبعان آب گردائیده و سایه بلند پاییه خوشبختی

بحضرت ظلالی رفیق کاف و موهبات کشائیده و کاف

کو بر ارشد اکریم فخر حشم کامکار حضرت ظلالی نور

مستطاب اشرف ارفع امجد و الاطلس سلطان

فرمانفرمای سواد با عظم خط محروسه ایرا

روح له الفه در بند معموره مکرر نور

طبع در آورده و بدین خدمت جفرا

مفتخر و مورد هزار گونه نعمت

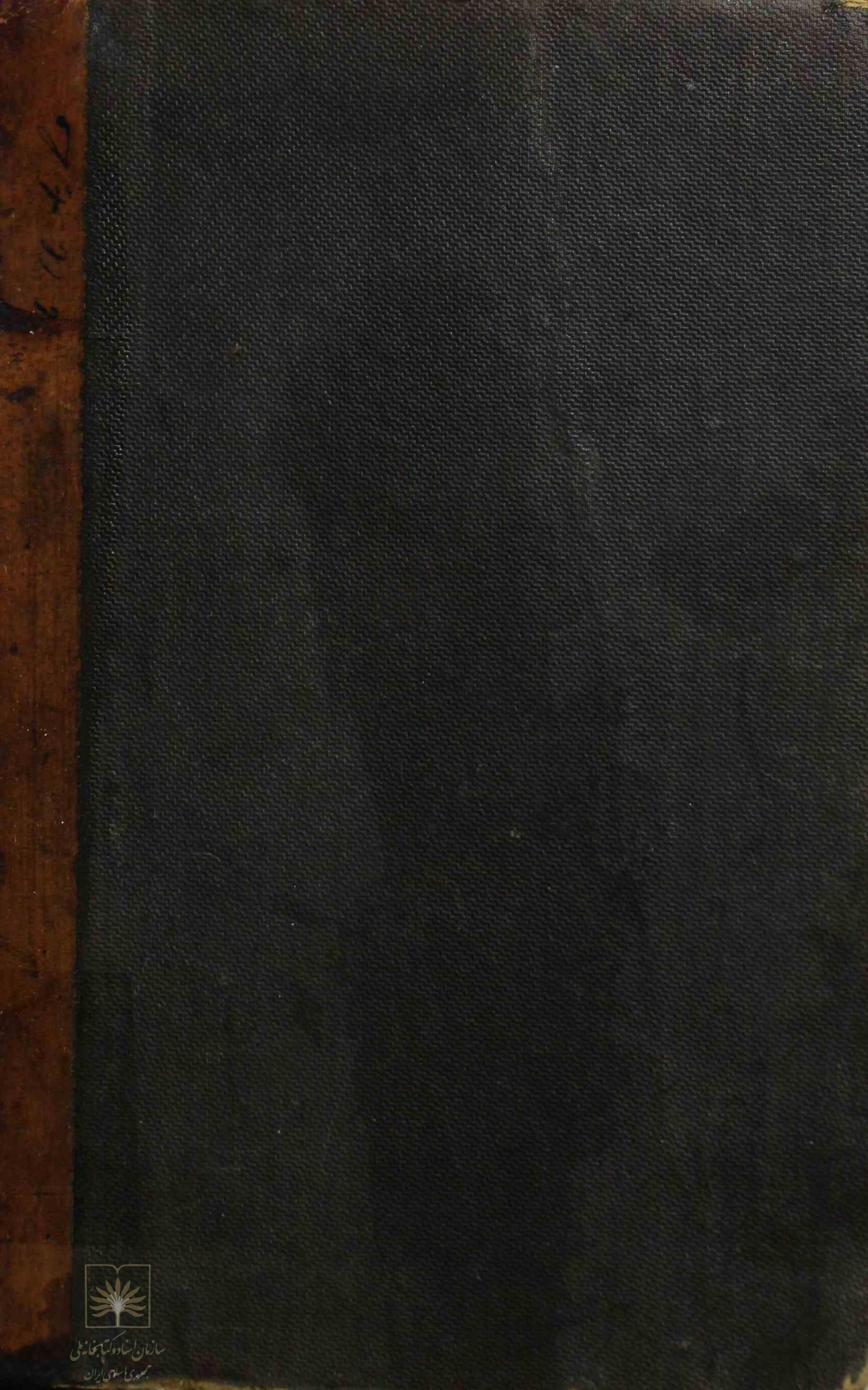
مکرمت دیره است

ظلالی شریف محمد

بجاء مکرر و له الاما

بر کس رضا جان که طالب و از غلب این کتاب مستطاب به شیشه در عبور و عذر کار میخان ۱۲۸۰ از روز و با طلب در در نه





Handwritten text in Persian script, likely a title or identifier, running vertically along the left edge of the cover.

